

و اما گفتار شاعر درین شعر : «هنگام مقابله با دشمن بیدرنک بر او بتاز [و درحمله پیشی جوی] و بهیچ چیز پروا مکن ...» مخالف دستورهایی است که دیگران درباره آیین جنگ یاد کرده‌اند چنانکه عمر هنگامیکه ابو عبید بن مسعود ثقفی را بفرماندهی جنگ ایران و عراق برگماشت بوی گفت :

بگفته های صحابه پیامبر ، ص ، گوش فرا ده [و آنها را بکار بند] و ایشانرا در کارها شرکت ده : بشتاب پاسخ مده مگر هنگامیکه سخنی را نیک دریابی چه این کار جنگ است و برای چنین امری تنها مردی شایستگی دارد که درکارها شتابزده نباشد و درنگ کند و فرصت کارزار و هنگام دست کشیدن از آنرا باز شناسد .

و هم عمر درموقع دیگری بوی گفته است : یگانه علتی که مرا از برگزیدن سلیط<sup>۲</sup> بفرمانروایی باز میدارد اینست که او درکارزار شتابزدگی نشان می‌دهد و شتاب کردن در کارزار بجز هنگامیکه دلیل آشکاری یافت شود مایه تباهی است . بخدای سوگند اگر این سبب نمیبود او را بفرماندهی برمیگزیدم . ولی برای پیکار هیچکس شایسته نیست جز مردی که شتاب زده نباشد و درنگ کند .

اینست گفتار عمر ، و آن گواه براینست که درجنگ سنگینی و متانت سزاوارتر از سبکسری و شتابزدگی است تا آنکه چگونگی آن جنگ روشن شود . و این شیوه درست عکس گفته صیرفی است ؛ مگر آنکه بگوییم مقصود وی اینست که پس از آشکار شدن دلیل باید بردشمن بیدرنک ضربت زد ، دراینصورت میتوان سخن او را توجیه کرد ، و خدا داناتر است .

### فصل

و در جنگها بهیچرو نمیتوان از روی یقین به پیروزی مطمئن شد هر چند همه ابزار و وسایل آن از قبیل شماره جنگ آوران و بسیج بدست آید بلکه

(۱- در «بشی» نیست . ۲ - منظور سلیط بن قیس است . که به صحت حضرت رسول نیز نایل آمد . رجوع به طبری و تاریخ‌گزیده حاشیه ص ۱۷۴ چاپ آقای نوایی شود .

پیروزی و غلبه یافتن در جنگ از امور تصادفی و نظیر بخت و سرنوشت است .  
 و علت آن اینست که موجبات چیرگی و پیروزی اغلب یا از اموری  
 ظاهری تشکیل میشود مانند سپاهیان بسیار . وسلاحهای کامل و استوار ، و  
 فزونی دلاوران و مرتب کردن صفوف و نبردگاه و از آنجمله شدت و صلابت  
 در جنگ و آنچه جانشین آن صفت شود .

و یا عبارت از اموری نهانی است که آن نیز بردو گونه است : نخست  
 حیلها و فریبکاریهای بشر از قبیل گول زدن دشمن از راه نشر اخبار وحشت آور  
 و تحریک آمیزی که سبب میشود دشمن روحیه خود را می‌بازد و شکست می‌خورد  
 و مانند اینکه بردشمن پیشی جویند و بارتفاعات و جاهای بلند برآیند تا جنگ  
 از اماکن مرتفع آغاز گردد و دشمن که درسزمینی پست واقع است دچار بیم  
 و هراس شود و با شکست روبرو شود . یا آنکه دریشه‌ها و سرزمین‌های نشیب  
 و پشت سنگهای بزرگ پنهان شوند ، و درگرداگرد دشمن بدینسان کمین کنند تا  
 همینکه سپاهیان او دردسترس آنان واقع شوند یکباره برایشان بتازند و آنها را  
 بدام افکنند چنانکه دشمن متوجه نجات خود گردد<sup>۱</sup> ، و دیگر حیلها و  
 فریبکاریهای مشابه آنها .

دوم آنکه آن امور نهانی آسمانی باشد و بشر نتواند آنها را بدست  
 آورد از قبیل آنکه بردل آنها اندیشه‌هایی القا میشود که مایه بیم و هراس آنان  
 میگردد و بدین سبب با اجتماع و همدستی ایشان اختلال راه می‌یابد و گرفتار  
 هزیمت میشوند .

و بیشتر شکستهایی که روی میدهد بعلت اینگونه موجبات نهانی است  
 از اینرو که هر یک از دو گروه جنگ‌آور از شدت آزمندی فراوانی که پیروزی  
 و غلبه دارند پیوسته باینگونه وسایل نهانی دست می‌یازند و ناچار در یکی از دو  
 طرف تأثیر می‌بخشد و بهمین سبب پیامبر ، ص ، میفرماید : جنگ فریبکاری است<sup>۲</sup>  
 و درامثال عرب آمده است : چه بسا حیلها که از یک قبیله سودمندتر است .

۱- از «بسی» . ۲- این گفتار را به عنقریبین ندادم نسبت داده‌اند . رجوع به اقرب‌الموارد ذیل (ح د ع)  
 شود .

پس آشکار شد که روی دادن غلبه و پیروزی در جنگها اغلب معلول موجبات نهانی ناپیدا است، و معنی بخت نیز عبارت است از روی دادن اشیایی در نتیجه موجبات نهانی، چنانکه در جای خود بثبوت رسیده است. بنابراین باید این نکات را در نظر گرفت و فهمید که روی دادن غلبه بسبب امور آسمانی چنانکه ما شرح دادیم از معنی این گفتار پیامبر، ص، نیز آشکار میشود که میفرماید: باندازه مسافت یکماه راه پیمایی بسبب وحشت و رعب دشمن پیروز شدم.

وهم از اینکه وی در حیات خود بیماری گروه اندکی بر مشرکان غلبه یافت وهم مسلمانان پس از مرگ وی بر کافران پیروزی یافتند. و نیز از آنهمه فتوحات این معنی بخوبی روشن میشود زیرا خدا سبحانه و تعالی از راه القای رعب در دلهای کافران پیشرفت پیامبر خود را تضمین فرمود تا پیامبر بردلهای آنها استیلا یافت و معجزه وار در برابر رسول خدا، ص، شکست یافتند. پس روی دادن رعب و وحشت در دلها یکی از علل شکستهای دشمنان اسلام و کلیه فتوحات اسلامی است منتها این موجب از دیده ها نهانست.

و طرطوشی گفته است که یکی از علل پیروزی در جنگ اینست که شماره سواران دلیر نامور در یکی از دو جبهه برجبه دیگر فزونی یابد مانند اینکه در یکی از دو جانب ده یاییست تن دلاور نامور باشد و در جانب دیگر هشت یا شانزده تن. و بنابراین جبهه ای که ازین لحاظ برتری دارد هر چند یکتن باشد چیرگی و غلبه با آن است. و او این موضوع را چندین بار تکرار کرده است.

در صورتیکه علت مزبور مربوط بموجبات ظاهریست که ما یادآور شدیم و درست نیست، بلکه آنچه صحیح و شایان اهمیت درباره غلبه میباشد چگونگی عصبیت است چنانکه در یکسوی عصبیت یگانه ای باشد وهمه جنگ آوران را در آن گرد آورد و در سوی دیگر عصبیت های گوناگون [و در صورتیکه هر دوسوی از لحاظ عده بیکدیگر نزدیک باشند بیشك جانبی که دارای عصبیت واحدی است

۱- اشاره به: سالفی فی قلوب الدین کفروا الرعب. سوره انفال، آیه ۲. وقذف فی قلوبهم الرعب. سوره احزاب، آیه ۲۶. و سوره حشر، آیه ۲. و سنلقى فی قلوب الدین کفروا الرعب. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

از جانبی که عصبیت های متعدد دارد نیرومندتر و غالب‌تر است<sup>۱</sup> زیرا هندامیکه گروهها از عصبیتهای گوناگونی تشکیل یابند از لحاظ فروگداشتن یکدیگر و جدا شدن از هم ، بهمان سرنوشتی دچار میشوند که افراد متفرق فاقد عصبیت با آن روبرو میباشند و هر دسته‌ای از ایشان بمنزلهٔ یکفرد تلقی میشود و جبهه‌ای که لشکریان آن از عصبیت های پراکنده و گوناگون تشکیل یافته است نمیتواند با جبهه‌ای که دارای عصبیت یگانه‌ای میباشد بموجب همین وحدت عصبیت پایداری کند . پس باید این نکته را دریافت و دانست که استدلال ما از آنچه طرطوشی آورده است استوارتر و معتبرتر است و طرطوشی را بدین گفته و ادا نکرده مگر اینکه شأن و پایه عصبیت در عصر و شهر او فراموش شده بود و امثال او دفاع و جهانگشایی و نگهبانی [کشور] را به افراد و جماعتی که از ایشان تشکیل می‌یابند باز می‌گردانند<sup>۲</sup> و در این باره عصبیت و نسب و خاندان را در نظر نمیگیرند که ما در آغاز کتاب آنها را بتفصیل یاد کردیم .

گذشته از این اینگونه موجبات بفرض که درست هم باشد تنها از عوامل و اسباب ظاهریست مانند برابری دوسپاه از لحاظ شماره و شدت و صلابت<sup>۳</sup> در جنگ آوری و فزونی سلاحها و نظایر اینها . و چگونه ممکن است چنین موجباتی غلبه و پیروزی را تضمین کند در صورتیکه ماهم اکنون ثابت کردیم که هیچیک از این موجبات ظاهری با موجبات نهانی از قبیل حيله ها و فریبکاریها و همچنین امور آسمانی مانند رعب و خذلان الهی معارض نیست ، پس آنها را دریاب و باحوال و کیفیات این جهان هستی آگاه شو ، و خدا تقدیرکنندهٔ روز و شب است .

### فصل

و از مسائلی که باید بموضوع غلبه و پیروزی در جنگها و موجبات نهانی و غیره طبیعی آن ملحق گردد چگونگی نام آوری و بلند آوازگی است چه کمتر ممکنست این شهرتها و آوازه‌ها در هیچیک از طبقات مردم از پادشاهان و دانشمندان

۱- قسمت داخل‌کروشه از (ب) نقل شد زیرا در نسخ مصر و بیروت افتاده است . ۲- از «ینی» در (۱) یردن . بجای یردون غلط است . ۳- از «ینی» . ۴- از «ینی» .

و شایستگان گرفته تا آنانکه بطور عموم با کتساب فضائل مشهورند، موافق حقیقت و واقعیت باشد. چنانکه بسیاری از کسان را سراغ داریم که بفضیلت و خصلتی نام آور شده و بر سر زبانها افتاده‌اند در صورتیکه درخور آن شهرت نیستند و چه بسا مردمی که بیدی شهرت یافته‌اند درحالیکه برعکس از نیکان‌اند و بسی از مردم هستند که در گمنامی بسر می‌برند در صورتیکه از شایسته‌ترین کسانی هستند که باید نامدار و بلند آوازه شوند. و گاهی هم شهرت و نام‌آوری کسان با حقیقت مصادف میشود و در خور آن میباشند. زیرا نامبرداری و بلند آوازی تنها از راه نقل اخبار حاصل میشود و راویان اخبار هنگام نقل کردن، مقاصد حقیقی اخبار را فرو میگذارند و در ورطه بیخبری و غفلت می‌افتند.

از اینرو به خبرها غفلت راه می‌یابد و نیز اخبار با تعصب و هواخواهی رنگ آمیزی میشوند و در نتیجه اوهام و خرافات بدانها راه مییابد و هم اخبار دستخوش تطبیق نشدن حکایات با احوال می‌شوند و این یا بسبب نماندن آنها در تلبیس و تصنع و یا بعلت نادانی روایت کننده است و تقرب یافتن بیارگاه خداوندان جاه و جلال و صاحبان مناصب دنیوی از راه درود گفتن و ستایش کردن و تحسین اوضاع و احوال و بلند آوازه کردن ایشان بدین روش، نیز به اخبار راه می‌یابد و انسان شیفته آن است که او را درود گویند و بستایند.<sup>۱</sup> و میدانیم که انسان خواهی نخواهی شیفته آنست که او را درود گویند و ستایش کنند و مردم گردنکش و [حریص] اند به دنیا و اسباب آن از قبیل جاه یا ثروت. و بیشتر آنان بفضایل دل بسته نیستند و تمایل خیرخواهانه به صاحبان فضیلت ندارند با همه این شرایط چگونه ممکنست نام آوریها مطابق واقعیت و حقیقت باشد؟ از اینرو شهرت و نامبرداری از یکچنین موجبات نهانی حاصل میشود و مطابق با حقیقت نمیباشد و هر چیزی که بسبب نهانی حاصل آید عبارت از همان مفهومی است که از آن به بخت تعبیر میکنند چنانکه ثابت شد. [و خدا سبحانه و تعالی داناتر است و کامیابی باوست].<sup>۲</sup>

۱- از «بنی» . ۲- در نسخه (ب) و «بنی» نیست .

## فصل سی و هشتم

## در خراج ستانی و علت کمبودی و فزونی آن

باید دانست که وضع خراج ستانی در آغاز تشکیل دولت از لحاظ تقسیم بندی وظایف خراجگزاران اندک و از نظر مجموعه عوایدی که بدست میآید فراوانست و در پایان دولت برعکس تقسیم بندی و میزان تکالیفی که بر مردم تحمیل میکنند فراوان و گوناگون است ولی با همه این مجموعه عواید دولت اندکست. زیرا دولت اگر از سنن دین پیروی کند بجز همان اعانات<sup>۱</sup> شرعی که مردم برعهده دارند از قبیل صدقه‌ها (زکات و مانند آن) و خراج و جزیه تکالیف دیگری نمیتواند بر مردم تحمیل کند و میزان تقسیم بندی این تکالیف اندکست زیرا مقدار زکات مال چنانکه میدانی اندکست و همچنین زکات حبوبات و چارپایان و هم‌گزیت (جزیه) و خراج و کلیه دیون شرعی قلیل و محدود است و بهیچرو از میزانی که شارع تعیین کرده تجاوز نمیکنند.

و در صورتیکه دولت بشیوه غلبه جویی و عصیت تشکیل یابد آنوقت ناچار در آغاز کار چنانکه در فصول پیش یاد کردیم در حالت بادیه نشینی خواهد بود و بادیه نشینی اقتضا میکند که دولت با مردم بشیوه مسامحه کاری و «تعلل» و فروتنی رفتار کند و از ربودن اموال مردم دوری جوید و بجز در موارد نادر از بدست آوردن از آن غافل باشد و بهمین سبب مقدار وظیفه واحد و تکلیفی که بوسیله آن خراج گردآوری میشود و مجموع آن عواید دولت را تشکیل میدهد تقلیل می‌یابد و هنگامیکه میزان تقسیم بندی و تکالیف که بر رعایا تحمیل میکنند اندک باشد مردم با شیفتگی و پشت کار بکوشش و فعالیت میپردازند و در نتیجه آبادانی بطور روز افزون توسعه می‌یابد زیرا در نتیجه کمی باج و ناچیز بودن مقدار خراج نیکو حال میشوند و زندگانی آنان قرین بهبود و رفاه میگردد. و هرگاه آبادانی توسعه یابد بر شماره تکالیف و تقسیم بندی خراج

۱- ترجمه مفارم ج ۱ مفرم است که بگفته دزی معانی: اعانه، خراج، باج، غرامت، عوارض مالیاتی و جزاینها آمده است. رجوع به ج ۱ ذیل فوامیس عرب شود.

ستانی افزوده میشود و در نتیجه خراج که از مجموعه تکالیف مزبور بدست میآید نیز فزونی مییابد .

و هرگاه دولت استقرار یابد و پادشاهان آن یکی پس از دیگری بسلطنت ادامه دهند و به زیرکی و هوشیاری متصف شوند و شیوه‌های بادیه نشینی و سادگی و خوبیهای آن از قبیل چشم پوشی و مسامحه و کناره گیری ( از تصرف در اموال مردم ) رخت بر بندد و دوران سلطنت ستمگری و زورگویی فرارسد و بحضارتی که خواننده آدمی به هوشیاری و زیرکی است خوگیرند و اولیای دولت بخوی خودنمایی و تظاهر به مهارت در کار متصف شوند و بعلت فرورفتن درناز و نعمت و تجمل خواهی نیازمندیها و عادات و رسوم آنان فزونی یابد آنوقت بر تکالیف و تقسیم بندی خراج رعایا و برزگران و کشاورزان و دیگر کسانی که خراج میپردازند می‌افزایند و بر میزان کلیه تکالیف و تقسیم بندیها مبلغ بزرگی اضافه میکنند تا عایدی آنان از خراج ستانی بیشتر شود و گذشته ازین از بازرگانان و پیشه‌وران و دروازه‌ها نیز باجهایی میگیرند چنانکه در فصول آینده یاد خواهیم کرد . سپس بر تکالیف مزبور پی‌درپی و مقدار بمقدار می‌افزایند زیرا عادات تجمل خواهی دولت نیز بهمان نسبت روز بروز تازه میشود و بسبب آن نیازمندیها و مخارج آنان فزونی می‌یابد تا بمرحله‌ای میرسد که خراجها و عوارض مالیاتی رعایا را سنگین بار میکند و برای آنان کمر شکن میشود و رفته رفته بدان خو میگیرند و آنرا در شمار وظایف واجب می‌شمرند زیرا این اضافات اندک اندک و بتدریج وضع میشود و هیچکس احساس نمی‌کند چه کسی بنام و نشان آنها را وضع کرده و بر میزان تقسیم بندی اینهمه افزوده است بلکه آنچه بر رعایا معلوم است اینست که آنها را در شمار عادات و وظایف واجب خود تلقی میکنند.

آنگاه اضافات مزبور از حد اعتدال خارج میشود و (رعیت بهبود زندگی و نیکو حالی پیشین را از دست میدهد) و از اشتیاق به آبادانی بازمی‌ایستد زیرا وقتی که مخارج و وامها و میزان خراجگزاری خود را با مقدار بهره برداری و سود خود

میسنجد و می‌بیند سود اندکی بر میدارد آنوقت در ورطه نومی‌دی غوطه‌ور میشود. از اینرو جمعیت بسیاری بکلی از آبادانی دست میکشند و در این هنگام بعلت نقصان یافتن برخی از آن تقسیم‌بندیها و تکالیف مجموعه خراج نیز نقصان می‌پذیرد و چه بسا هنگامیکه این کمبود را در خراج می‌بینند بر مقدار تکالیف و تقسیم‌بندیها می‌افزایند و گمان میکنند از اینراه کسر درآمد جبران میشود و آنقدر بدین شیوه ادامه میدهند تا آنکه هر تکلیف و تقسیم‌بندی بمرحله‌ای میرسد که دیگر هیچ بهره و سودی از آن بدست نمی‌آید زیرا در چنین شرایطی هم مخارج آبادانی و هم وامها و خراجها فزونی می‌یابد و عوایدی که بدان امیدوارند وافی نمی‌باشد، از اینرو مجموعه درآمدها همچنان رو بنقصان میرود و مقدار تقسیم‌بندیها و تکالیف بالا میرود چه تصور میکنند از اینراه کسر مجموعه درآمدها جبران میشود تا آنکه سرانجام آبادانی و اجتماع در سراسیب سقوط فرو می‌افتد زیرا امید مردم به تولید ثروت و آبادانی قطع میگردد.

و فرجام ناسازگار همه اینها عاید دولت میشود زیرا سود آبادانی و تولید ثروت بآن باز میگردد و هرگاه باین اصول پی‌بری میتوانی دریابی که قوی‌ترین موجبات آبادانی و تولید ثروت عبارت از تقلیل (مقدار تقسیم‌بندیها و تکالیف و تحمیلات) «یامالیات‌ها» بر آبادکنندگان است تا جاییکه امکان‌پذیر باشد چه از این راه روح پشتکار و فعالیت برای آبادانی در مردم بیدار میشود چه یقین میکنند از آن سود میبرند و بهره‌برداری میکنند.

و خدا، سبحانه و تعالی، خداوند همه امور است و پادشاهی همه چیز بدست اوست<sup>۱</sup>.

#### فصل سی و نهم

#### در باج نهادن (وضع مالیات و باج) در پایان دولت

باید دانست که دولت در آغاز کار چنانکه یاد کردیم بحالت بادیه‌نشینی است و از اینرو بعلت نداشتن ثروت فراوان و ناز و نعمت و عادات و رسوم آن

۱- و بیده ملکوت کل شیء. سوره یس، آیه ۸۳. این آیه در نسخه (ب) و بنی نیست. در «بنی» آخر فصل چنین است: و خدا مالک امور است.



نیازمندیهای اندکی دارد و خرج آن نیز افزون نمیشود، بهمین سبب درآمدهای خراجستانی آن با هزینه‌ها برابری میکند و بلکه درآمد دولت بمیزان بسیاری از نیازمندیهای آن افزون‌تر است. آنگاه دیری نمیگذرد که بآیین‌های شهرنشینی از قبیل ناز و نعمت و تجمل‌خواهی و عادات و رسوم آن میگراید و در راهی گام می‌نهد که دولتهای پیشین آنرا می‌پیموده‌اند و از اینرو هزینه‌اولیای دولت و بویژه مخارج سلطان بمیزان کثیری افزایش می‌یابد چه سلطان ناچار است مخارج خواص و درباریان خودرا پردازد و بر میزان بذل و بخشش و مستمری‌ها بیفزاید و البته باین وضع مخارج دولت با درآمدی که از خراج بدست می‌آید برابری نمیکند و دولت مجبور میشود بر میزان خراج بیفزاید چه خواهی نخواهی مستمری لشکریان و نگهبانان و هم مخارج سلطان افزایش می‌یابد و دولت چنانکه گفتیم نخستین بار ناچار است بر مقدار تکالیف و تقسیم‌بندی‌های خراج مردم اضافه کند و باز همچنان رفته رفته نیازمندیها و مخارج دولت بخاطر عادات و رسوم تجمل‌خواهی و ناز و نعمت و مستمریهای نگهبانان و سپاهیان و روفزونی میرود و سستی و پیری بدستگاه دولت راه می‌یابد و گروه اهل عصبیت و فرمانروایان او از خراجستانی در شهرستانها و نواحی دور و مرزها عاجز میشوند و در نتیجه از مقدار خراج کاسته میشود و برعکس عادات و رسوم تجمل‌خواهی توسعه می‌یابد و بعلت توسعه آنها حوائج و مستمریهای سپاهیان افزایش می‌یابد، از اینرو خدایگان دولت بوضع انواع خراجها بر کالاها و فروختنیها دست می‌یازد و باندازه‌معینی بر قیمت‌ها در بازار و هم بر عین کالاها در دروازه‌های<sup>۱</sup> شهر باج میگذارد و دولت باز هم ناچار است بدین روش ادامه دهد زیرا بهمان نسبت ناز و نعمت<sup>۲</sup> توسعه می‌یابد و بر مستمریها و شماره لشکریان و نگهبانان افزوده میشود و چه بسا که اینگونه باجگزاری در پایان روزگار دولت‌ها بحدی افزایش می‌یابد که در نتیجه نومییدی مردم بکساد بازارها منجر میشود و این وضع اختلال و ویران شدن اجتماع و آبادانی را اعلام میدارد

۱- در برخی از جاها بجای: ابواب‌المدینه، بقلط: اموال المدینه آمده است. ۲- (طرق) بجای (نرف) در جاب بیروت غلط است.

و نتایج آن بدولت باز میگردد و همچنان باجها فزونی می‌یابد تا آنکه دولت مضمحل میشود.

و نظیر این گونه باجگزارها در شهرها و ممالک مشرق در اواخر دولت عباسیان و عبیدیان (فاطمیان) بسیار روی داده است بطوریکه حتی بر حجگزاران نیز در موسم حج<sup>۱</sup> باج و خراج وضع کردند. و صلاح‌الدین بن ایوب کلیه آن رسوم را لغو کرد و بجای آنها به آثار خیر و یادگارهای جاوید پرداخت. همچنین در اندلس در دوران ملوک طوایف همینگونه باجها وضع کردند تا آنکه یوسف بن تاشفین امیر مرابطان آن رسوم را برانداخت و در شهرستانهای جرید واقع در افریقیه نیز در همین روزگار هنگام خودکامگی رؤسای آن باجها و خراجهای گوناگونی بر مردم تحمیل کرده‌اند، و خدای تعالی دانای تراست.<sup>۲</sup>

### فصل چهارم

#### در اینکه بازرگانی سلطان برای رعایا زیان بخش و مایه تباهی خراج ستانی است

باید دانست که هرگاه دولت از لحاظ خراج ستانی، چنانکه یاد کردیم، بسبب رسیدن بمرحله توانگری و ناز و نعمت و عادات گوناگون و مخارج فراوان، در مضیقه واقع شود و درآمد خراج با نیازمندیها و مخارج آن برابر نباشد و به مال (زر و سیم) افزونتر و مالیات بیشتری نیازمند شود، آنوقت یکبار بر کالاهای رعایا و بازارهای آنها باج میگذارد، چنانکه در فصل پیش یاد کردیم، و باردیگر با افزودن بر باجها از راه تعویض نامهای آنها میپردازد، (اگر از آن نوع مالیات از پیش وضع کرده باشند) و گاهی هم از اموال کارگزاران و خراج ستانان مبالغی می‌گیرد (و با آنان بشدت و خشکی رفتار می‌کند)<sup>۳</sup> بحدیکه استخوانهای ایشان را

۱- موسم را اعاب برهنگام اجتماع حج‌گزاران و انجام دادن مساک حج درمکه اطلاق می‌کنند. ۲- پایان فصل در نسخه (پ) چنین است: «و خدا نسبت به بندگانش خود مهربانست». ۳- در اینجا اختلاف نسخ فراوان است همچون: «مفاسمه» و «مقاشحه» و «مفاسحه» و ما جمع میان دو صورت: مفاسمه و مقاشحه (در برانتر) کردیم.

می‌مکد چه می‌بیند آنها از اموال جباه سودهای فراوان و ثروت بیکرانی بدست آورده‌اند چنانکه حساب یا محاسبه آنها آشکار نیست و گاهی هم سران دولت برای سلطان موجبات بازرگانی و کشاورزی فراهم میکنند بطمع آنکه اموال خراج را فزونی بخشند چه می‌بینند بازرگانان سودها و بهره‌های بسیار برمیگیرند با آنکه سرمایه‌های ایشان اندک است زیرا میزان سود همواره بنسبت سرمایه‌هاست پس شروع به کسب حیوان و گیاه می‌کنند تا از آن در خریدن کالاهای بازرگانی بهره‌برداری کنند و بدان در تغییر متناوب نرخ بازارها استفاده برند<sup>۱</sup> و گمان میکنند این شیوه مایه فزونی خراج و افزایش سود آنست در صورتیکه اشتباه بزرگی است و از راههای گوناگون برعایا زیان میرساند چه نخستین زیان آن اینست که کشاورزان و بازرگانان در خریدن چارپایان و کالاهای دچار مضیقه میشوند و نمیتوانند باسانی و وسایل خرید آنها را فراهم آورند. زیرا رعایا از لحاظ ثروت و مکنت در یک سطح هستند یا اندکی با هم اختلاف دارند و مزاحمت و رقابت آنان با یکدیگر منتهی یا نزدیک به سود ثروت‌های ایشان می‌شود ولی هرگاه سلطان هم با آنهمه ثروت بیکران که از همه آنها توانگرتر است در اینگونه رقابتها شرکت جوید آنوقت کار بجایی میکشد که هیچیک از رعایا نتواند کمترین نیازمندیهای خود را بدست آورد و این امر موجب افسردگی و سیه روزگاری مردم میشود. گذشته از زیان مزبور گاهی سلطان وقتی کالاهای و وسایل بازرگانی را در معرض فروش می‌بیند بسیاری از آنها را غاصبانه از چنگ مردم میرباید یا آنها را بکمترین بها میخرد یا در برابر خود هیچگونه رقیب و حریفی نمی‌یابد و از اینرو بسا مبلغ ناچیزی آنها را از فروشنده میخرد.

گذشته از اینها هنگامیکه برای سلطان کلیه عواید و محصولات کشاورزی از قبیل غلات و حبوب یا حریر یا عسل یا شکر یا جز اینها از انواع بهره‌برداریها را بدست می‌آورند و علاوه بر اینها همه کالاهای بازرگانی را نیز خریداری می‌کنند،

۱- این حدیثون ترکیب «حواله الاسواق» را در مفهوم اقتصادی نوسانهای وضع عرضه و تقاضا در بازار بکار می‌برد. رجوع به ذیل قوامیس عرب تألیف دزی خاورشناس فرانسوی شود.

در چنین شرایطی دیگر منتظر بحرانی شدن بازارها یا رواج کالاها نمی‌شوند زیرا برای فروش آنها بمقررات دولت متوسل می‌گردند و کلیه اصناف را از بازرگان گرفته تا کشاورز بخردن محصولات و کالاهای مزبور مکلف و مجبور می‌سازند و در بهای آنها هم نرخ معمول قناعت نمیکنند بلکه آنها را بقیمتی فزونتر از نرخ عادی بر آنها تحمیل میکنند چنانکه کلیه ثروت نقد یعنی درهم و دینار ایشان را از کفشان بیرون می‌آورند و کالاهای مزبور بصورت اموال بی‌استفاده و جامدی در نزد آنان باقی میماند و روزگاری را به بیکاری میگذرانند و از تلاش در اعمالی که کسب و معیشت ایشانرا تأمین میکند باز میمانند.

و چه بسا که از روی ناچاری قسمتی از آن کالاها را در موقع کساد بازار بکستری قیمت میفروشند و اغلب این وضع بتکرار بر بازرگان و کشاورز تحمیل می‌شود و بیایی آنها را در برابر بهای اندکی میفروشند تا آنکه بکلی سرمایه خود را از دست میدهند و از کار بازرگانی و داد و ستد باز میمانند و این ترتیب بارها روی می‌دهد و تکرار می‌شود و از اینراه رعیت در ورطه رنج و بدبختی و فشار شدید فرو می‌افتد و به سودها و بهره‌ها تباهی و فساد راه می‌یابد چنانکه مردم از بهره‌برداری و بدست آوردن سود نومید میشوند و در این راه بکلی دست از تلاش باز میدارند و این وضع بتباهی و نقصان شدید خراج منجر میگردد زیرا قسمت عمده خراج از کشاورزان و بازرگانان عاید خزانه دولت میشود. بویژه که دولت باجهای تازه‌ای وضع کرده و از این راه بر میزان خراج افزوده باشد.

پس هرگاه کشاورزان دست از کشاورزی بردارند و بازرگانان بورشکستگی گرفتار شوند و پیشه خود را ترک‌گویند آنوقت کلیه درآمد دولت که از خراج بدست می‌آید از میان میرود یا نقصان فاحشی بدان راه می‌یابد و هرگاه سلطان آنچه را که برای او از خراج بدست می‌آید با این سودهای اندک مقایسه کند سودهای مزبور را نسبت به خراج اندک‌تر از اندک خواهد یافت.

گذشته از اینها بفرض که بازرگانی برای سلطان سودمند باشد در نتیجه آن سهم بزرگی از خراج بخزانه دولت عاید نخواهد شد زیرا بسیار بعید است که

دولت از دادوستد و خرید و فروش کالاهای سلطان باج بگیرد در صورتیکه اگر اینهمه معاملات را دیگران انجام میدادند بیشك باج کلیه آنها گرفته میشد .  
 و همچنین این امر مایه تباهی عمران و اجتماع می شود و در نتیجه تباهی و نقصان اجتماع وضع دولت مختل و متزلزل می گردد چه هنگامیکه رعایا از تولید ثروت و بهره برداری از اموال خویش بوسیله کشاورزی و بازرگانی کناره گیری کنند ثروت آنان نقصان می پذیرد و بسبب مخارج بکلی دچار پریشانی و سیه روزگاری میشوند. از اینرو خواننده باید این حقیقت را نیک دریابد .

ایرانیان [باستان] هیچکس را بپایگاه فرمانروایی بر خویشتن نمیگماشتند مگر آنکه از دودمان پادشاهی باشد ، سپس از میان آنان کسی را برمیگزیدند که دیندار و دانا و فضیلتمند و تربیت یافته و سخاوتمند و دلاور و نیکوکار باشد و آنگاه فرمانروایی او را بدان مشروط میکردند که بداد گراید و برای خود دیه و زمین و آب بدست نیاورد تا مبادا مایه زیان همسایگان آن دیه ها و سرزمینها شود و بازرگانی پیشه نکند تا مبادا دوستدار گرانی نرخ کالاها گردد و بندگان بکارها نگمارد چه آنان بخیر و یا مصلحتی رای زنی نمی کنند .

و باید دانست که ثروت و توانگری سلطان جز از راه خراج ستانی فزونی نمی یابد و فزونی خراج تنها از راه دادگری امکان پذیر است بدانسان که اموال مردم را از دستبرد ستمگران نگهدارند و بکار رعیت درنگرند. بدینسان آرزوهای مردم گسترش مییابد و پرتو شادمانی و امید بردل ایشان می تابد و بنیروی امید و دلخوشی در راه افزایش ثروت و بهره برداری از آن میکوشند [و خواهی نخواهی در پرتو تلاش ایشان] بر خراج سلطان بمیزان عظیمی افزوده میشود .

ولی اگر سلطان راهی جز این مانند کشاورزی یا بازرگانی در پیش گیرد بیشك با شتاب هر چه بیشتر بر رعایا زیان خواهد رسید و مایه تباهی و نقصان خراج او خواهد شد و آبادانی کشورش آسیب خواهد دید .

و گاهی هم کارگروهی از امیران و خداوندان نفوذ که بکشاورزی و بازرگانی میپردازند بآنجا میکشد که غلات و کالاها و محصولات شهر خود را از

دست اول (یعنی فروشندگان) که آنها را از خارج بشهر می‌آورند) بهایی ارزان می‌خرند و بدلخواه خود هرزخی را که دلشان بخواهد برای آنها تعیین میکنند. سپس آن کالاها را در همان وقت برعایای زبردست خود بازمم مطابق نرخ‌های خودشان تعیین میکنند می‌فروشند، و این شیوه از روش نخستین بدرجات ظالمانه‌تر است و زودتر مایهٔ تبه‌حالی و پریشانی رعایا میشود.

و گاهی برخی از این اصناف یعنی بازرگانان و کشاورزانی که پیشهٔ دائمی آنان بازرگانی یا کشاورزیست و به دربار راه دارند سلطان را بدینگونه مشاغل و سودها تحریک میکنند.

و او را در سهمی شریک خود می‌سازند تا در راه گردآوری ثروت از قدرت او استفاده کنند و سرعت هرچه بیشتر براموال خود بیفزایند، بویژه که در نتیجهٔ این مشارکت از پرداخت خراج و باج هم معاف میشوند چه این شیوه برای بهره‌برداری از اموال و تسریع در تولید و افزایش آن سزاوارتر است (و آنکه بدربار سلطان بدینسان راه می‌یابد و او را شریک خود می‌سازد) نمی‌فهمد که از این راه زیان بسیاری بخراج سلطان راه می‌یابد و از مقدار آن کاسته میشود. پس سزااست که سلطان از اینگونه کسان برحذر باشد و از بداندیشی زیان‌بخش چنین کسانی که بخراج و توانایی او آسیب می‌زنند بپرهیزد. و خدا ما را به رشد خودمان الهام می‌بخشد و ما را از کارهای شایسته‌مان بهره‌مند می‌فرماید، پروردگاری جز او نیست.

### فصل چهل و یکم

در اینکه سلطان و کارکنان درگاه فرمانروایی او در اواسط یک

دولت بتوانند نایل می‌آیند

زیرا در آغاز دولت هر یک از اعضای خاندان و قبیلهٔ سلطان بنسبت نیرومندی و عصبیتی که دارند از اموال خراج سهم می‌برند و هرچه از راه خراج

۱- در جاهای مصر و بیروت بجای جملهٔ اخیر چنین است: «و خدای تعالی دانان است». صورت متن از (ب) و «ینی» است.

عاید دولت میگردد در میان آنان تقسیم میشود. و چنانکه در فصول پیش یاد کردیم پایه گذار و مؤسس هردولتی برای استقرار ارکان دولت بآنان نیازمند است؛ و بهمین سبب رئیس آنان [در امر خراج نسبت به توقعات فراوانی که آنان دارند پرهیز می کند و بجای آن هدف غلبه جستن بر آنان و خودکامگی را می جوید از اینرو او را برایشان شرف و بزرگی و هم بدیشان نیاز است].<sup>۱</sup> و بجز مقداری که از نیازمندیهای او هم کمتر است. از خراج برای خود سهمی برنمیدارد.

از اینرو حاشیه نشینان و چاکران درگاهش از قبیل وزیران و کاتبان و موالی اغلب تنگ دست و بینوا هستند و جاه و جلال آنان نیز اندک و محدود است زیرا جاه ایشان بنسبت جاه مخدوم آنان است و چون اعضای خاندان و عصبیتش عرصه را بر او تنگ میکنند و در کارها ب مداخله می پردازند خواهی نخواهی دایره جاه و جلال او هم محدود است. و آنگاه که طبیعت پادشاهی بمرحله عظمت و شکوه میرسد و [دایره فرمانروایی آن پهناورتر میگردد] و خدایگان دولت بخودکامگی نایل می آید و برخویشاوندان و اعضای قبیله خود چیره میشود، دست آنانرا از امور خراج کوتاه میکند بجز آنچه از میان مردم برای ایشان قسمت می شود و آنگاه بهره آنان تقلیل می یابد چون کفایت و نفع آنان در دولت اندک است و خدایگان دولت (از مداخله ایشان در کارها ممانعت میکند) و بر آنها لگام میزند، و موالی و نمک پروردگان را در اداره کردن امور دولت و حل و عقد کارها با آنان شرکت میدهد.

اینست که در این مرحله کلیه درآمد خراج یا قسمت عمده آنها ب تنهایی بخدایگان دولت اختصاص می یابد و بگردآوری ثروت می پردازد و آنها را برای روزها و پیش آمدهای مهم اندوخته میکند و ثروتی فراوان بچنگ می آورد و خزاین و گنجینه ها مالا مال میشود و دایره جاه و شکوهش وسعت می یابد و بر دیگر خویشاوندانش چیره می گردد و در نتیجه قدرت او کلیه کارکنان درگاهش مانند وزیر و کاتب و حاجب و مولی و شرطی (رئیس پاسبانان) نیز نیرومند میشوند

و جاه و جلال آنان فزونی می‌یابد و بکسب ثروت میپردازند و از اموال بهره‌های فراوان میبرند .

آنگاه پس از چندی در نتیجه متلاشی شدن عصبیت و نابودی قبیله‌هایی که از پایه‌گذاران دولت بودند مرحله فرسودگی و پیری دولت فرامیرسد و در این هنگام خدایگان دولت بعلت سرکشان و متمردان و قیام‌کنندگان بسیاری که بستیز برمیخیزند و از بیم آنکه مبادا در دولت رخنه‌کنند و موجب سقوط آن شوند ، بیاران و پشتیبانان تازه‌ای نیازمند میشود و از اینرو درآمد خراج او بمصرف مستمری پشتیبانان و یارانش میرسد که عبارتند از خداوندان شمشیر و عصبیت‌ها .

و ثروتهای گنجینه‌ها و اندوخته‌های خزاین خود را در راه کارهای مهم اصلاح دولت خرج کرده است و با همه اینها بسبب افزودن بر میزان مستمریها و فزونی مخارج عادات و رسوم تازه که در گذشته یاد کردیم میزان خراج و باج هم تقلیل می‌یابد و دولت گرفتار مضیقه مالی میشود و سایه ناز و نعمت و ثروت از خواص و حاجبان و کاتبان بسبب دور شدن جاه از ایشان و تنگ شدن دایره آن برخدایگان دولت ، زدوده می‌شود .

آنگاه وضع مضیقه مالی و گرفتاری خدایگان دولت بیش از پیش شدت می‌یابد و فرزندان حاشیه‌نشینان و خواص درگاه او ثروتی را که پدرانشان اندوخته و از آن بهره برداری فراوان کرده‌اند در راه ناسودمند بکار می‌برند و بجای کمک بخدایگان دولت آنها را در راه ناصحیح خرج می‌کنند و روش خیرخواهی و دلسوزی نیاکان و گذشتگان خود را فرومیگذارند . از آن پس خدایگان دولت معتقد میشود که او شایسته‌تر است این اموال را تصاحب کند زیرا پدرانشان اینهمه ثروت را در دستگاه دولت پیشین و به نیروی جاه و نفوذ آن بدست آورده‌اند . از اینرو درصدد ریشه‌کن کردن آن اموال برمی‌آید و آنها را اندک اندک از یکایک آن خاندانها بنسبت رتبه و مقامی که دارند و بر حسب تغییر

۱- از «ینی» در برخی از چاپهای بیروت (ماهدین) بنقل : «ماهدین» است .



احوال آنها در دستگاه دولت باز میستاند، و فرجام ناسازگار چنین عملی بدولت باز میگردد زیرا درگاه نشینان و رجال کشور و خداوندان ثروت و نعمت را که در شمار خواص درگاه دولت بودند از دست میدهد و از این راه بسی از کاخهای بزرگواری و توانایی را که خاندانهای مذکور با استواری بنیان نهاده‌اند و از گون میسازد.

چنانکه نظیر همین معنی برای وزیران دولت عباسی، مانند خاندان قحطبه و خاندان برمک و خاندان سهل و طاهریان و امثال ایشان روی داد. همچنین در دولت امویان اندلس هنگام انقراض آن در روزگار ملوک طوایف خاندان شهید و خاندان ابو عبده و خاندان حدیر و خاندان برد و امثال ایشان بهمین سرنوشت گرفتار شدند و نیز در دولتهایی که همزمان ماست نیز نظیر همین وقایع روی داده است. دستور خداست که گذشت در بندگانش<sup>۱</sup>.

### فعل

و بعلت آنکه وابستگان بدولتها در انتظار اینگونه مهلکه‌های ناگوار هستند بسیاری از آنان شیفتهٔ آن میشوند که از پایگاه خود بگریزند و خود را از زیر بار تسلط سلطان برهانند و با آنچه از اموال دولت بدست آورده‌اند بسرزمین و ناحیهٔ دیگری رهسپار شوند و چنین می‌پندارند که آسوده‌تر بسر خواهند برد و در صرف کردن و بهره‌برداری از آن ثروت مصون‌تر از گزند و آسیب خواهند بود؛ در صورتیکه چنین پنداری از اغلاط فاحش و اوهامی است که امور زندگی و احوال ایشان را تباه میکند.

و باید دانست که رهایی از این سرنوشت پس از باقی ماندن در آن دشوار و ممتنع است، زیرا اگر کسیکه این منظور را در سر می‌پروراند خود پادشاه باشد هم رعیت و هم خداوندان عصبیتش که همواره ویرا در فشار دارند و مزاحم هستند لحظه‌ای باو امکان نمیدهند که این اندیشه را اجرا کند بلکه اگر این پندار را

۱- سنه الله التي قد خلت في عباده . سورة مؤمن ، آية ۸۵ . و در نسخه ( ب ) چنین است : سنه الله و لمن تجد لسنة الله تبديلا . سورة فتح ، آية ۲۳ و سورة احزاب ، آية ۶۲ .

اظهار دارد بسرنوشتی گرفتار خواهد شد که مایهٔ انهدام کشور و نابودی جان او گردد چه مجاری عادت بدان می‌باشد .

و از اینرو که کشورداری از اموریست که رهایی از آن دشوار است بویژه هنگام بزرگ شدن حوادث ناگوار در دولت و تنگ شدن دایره آن و پدید آمدن آنچه از این وضع روی می‌دهد همچون : دور شدن از صفات بزرگمنشی و خصال نیکو از میان اعضای دولت و گراییدن آنان بخویهای بد و ناشایست .

و اما ، اگر آنکه این پندار را در سر دارد از خواص و درگاه‌نشینان سلطان و خداوندان مناصب رفیع دولت او باشد ، کمتر ممکنست بگذارد چنین کسی از کشورش جان سالمی بدر برد :

چه نخست آنکه پادشاهان معتقدند که وابستگان و حاشیه‌نشینان و بلکه کلیهٔ رعایای آنها بمنزلهٔ بردگان‌شان میباشند و از اسرار درونی آنان آگاه‌اند از اینرو اجازه نمیدهند چنین کسانی خویش را از قید بندگی و خدمتگزاری برهاند از بیم آنکه مبادا کسی بر احوال و اسرار ایشان آگاهی یابد و در این بسیار بخل میورزند .

و هم غیرت و رشک با آنان اجازه نمیدهد که ببینند یکی از چاکران درگاه‌شان برای دیگری خدمتگزاری میکند چنانکه امویان اندلس خدمتگزاران درگاه خود را از ادای فریضهٔ حج هم منع میکردند زیرا گمان میبردند که ممکن است بنی‌عباس آنها را از چنگ ایشان بر بایند. از اینرو هیچیک از کارکنان درگاه امویان اندلس در تمام دورهٔ فرمانروایی ایشان حج نگزاردند و فقط هنگامی به خدمتگزاران دولتهای اندلس اجازهٔ سفر حج داده شد که امویان منقرض گردیدند و فرمانروایی بدست ملوک طوایف افتاد .

دوم آنکه بفرض پادشاهان برهائی یکی از خدمتگزاران خود از قید بندگی تن در دهند ، بهیچرو بوی روا نمیدارند ثروت خود را از آن کشور خارج سازد چه همانطور که معتقدند خود او یکی از اجزای دولت آنان میباشد ثروت ویرا هم جزو ثروت خودشان می‌پندارند زیرا او جز در کشور ایشان و در سایهٔ جاه

و نفوذ آنان آنرا بدست نیاورده است، از اینرو این اندیشه برای آنان پیش می‌آید که ثروت مزبور را از وی باز ستانند یا او را درکشورشان ابقا کنند و بمنزله قسمتی از اجزای دولت بشمارند که از آنها بهره‌مند میشوند.

گذشته از این بفرض که او بتواند این ثروت را برهاند و بسرزمین دیگری ببرد، با اینکه چنین پیش‌آمدی بسیار بندرت روی میدهد، آنوقت در آن کشور چشمهای پادشاه آن ثروت مزبور دوخته میشود و آنها را یا با تهدید و ارباب بطور پوشیده، و یا علنی و آشکار بجبر و زور از وی باز میستانند زیرا معتقد است که اموال مزبور از خراج بدست آمده است و شایسته است که چنین اموالی در راه مصالح مردم خرج شود و چنانکه یاد کردیم هنگامیکه دیدگان پادشاهان به ثروت توانگرانی دوخته شود که آنها را از راه کسب و پیشه برای معاش خود بدست می‌آورند بطریق اولی مال خراج و دولتها را بهتر شایسته خود خواهند دانست چه میتوانند برای تصاحب اینگونه اموال مجوز شرعی و عادی هم بیابند.

[و بین چه سرنوشتی برای قاضی جبله روی داد هنگامیکه وی در آن ناحیه بستیز با ابن‌عمار خدایگان طرابلس برخاست و دست بانقلاب زد، همینکه فرنگان بر آن ناحیه دست یافتند او بدمشق گریخت و سپس ببغداد رفت و در آنجا سلطان برکیاروق بن ملکشاه سلطنت میکرد و این واقعه در پایان قرن پنجم بود. پس از آنکه در بغداد اقامت گزید دیری نگذشت که وزیر سلطان نزد وی آمد و قسمت عمده اموالش را بعنوان وام از او بستد و سپس همه دارایی ویرا از او گرفت در صورتیکه مقدار و مبلغ آنها بحدی بود که بشرح و شمار نمی‌آمد]<sup>۱</sup>.

و هم سلطان ابویحیی زکریا بن احمد لجیانی نهمین یا دهمین پادشاه حفصیان افریقیه بر آن شد که از امر سلطنت کناره‌گیری کند و بمصر پناه برد تا بتواند از مطالبه خدایگان ثغور (استحکامات قلاع) غربی که لشکریانی برای پیکار با تونس فراهم آورده بود بگریزد از اینرو لجیانی سفر بمرز طرابلس را برگزید در حالیکه آمادگی و (نیت) خویش را نهان می‌داشت. و از آنجا سوار

۱- قیمت داخل‌کرده در چاپهای مصر و بیروت حذف شده است و تنها در «وینی» و چاپ (پ) دیده می‌شود.

کشتی شد و خود را باسکندریه رسانید و او هنگام حرکت کلیه موجودی بیت‌المال را از زر و سیم و اندوخته‌های دیگر با خود برداشت و هر آنچه را در خزاین و گنجینه‌های آن دودمان بود از کالا و اثاث و گوهر حتی کتب فروخت و همه این ثروت را با خود بمصر برد.

و بر ملک ناصر محمد بن قلاوون بسال ۷۱۹<sup>۱</sup> وارد شد و ملک ناصر ورود او را گرمی داشت و او را درمسند رفیع بنشاند. و هواره از اندوخته او بطور تعریض اندک اندک میگرفت تا آنکه همه آن ثروت را بچنگ آورد و برای معاش ابن لحنانی بجز وظیفه‌ای که بوی میپرداختند دیناری هم باقی نماند تا آنکه درسال ۷۲۸ هلاک شد چنانکه در ضمن اخبار مربوط بوی در این باره گفتگو خواهیم کرد. این واقعه و نظایر آن از جمله خیالات پوچی است که فرمانروایان دولتها در سر میروراند چون از بیم خشم سلاطین درانتظار مهلکه‌ها هستند.

آری اگر بتوانند خود را برهاند تنها شاید جانشانرا خلاص کنند و حاجتی که توهم می‌کنند غلط و متکی بر او هام است، و همان شهرتی که در نتیجه خدمتگزاری دولتها بدست می‌آورند برای یافتن امور معاش‌شان کافی است چه یا وظایفی از طرف پادشاهان برای آنان مقرر میشود و یا بوسیله نفوذ و جاهی که دارند میتوانند از راه پیشه‌هایی چون کشاورزی و بازرگانی معاش خود را تأمین کنند.

و دولتها انساب‌اند (ولی نفس را بهره‌چشم شیفته کنی بدان میگراید و اگر آنرا بانسلك بازگردانی خرسند میشود)<sup>۲</sup> و خدای روزی‌دهنده صاحب نیروی استوار است<sup>۳</sup>.

۱- در جایهای مصر ۷۱۷ است. در شرح حال وی نیز همین رقم است. رجوع به لعمتنامه دهخدا ذیل (ابویحیی زکریا ...) شود و گویا منظور از خدایگان نفور غریب ابویحیی ابوبکر ثانی باشد. در شرح حال وی ۷۱۸ است.  
 ۲- ترجمه شعر معروف: والنفس راغبة اذا... است که مؤلف بعنوان شاهد آورده است. ۳- الله الرزاق ذوالقوة المتین. سورة الذاریات، آیه ۵۸. در جایهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «و خدا سبحانه روزی‌دهنده است و از باحسان و فضل خود کامیاب‌کننده است، و خدا دانسانتر است». و صورت متن از (پ) و «ینی» است.

## فصلی چهل و دوم

در اینکه اگر سلطان مستمری اندک بپردازد سبب کمبود خراج میشود

و سبب آن اینست که دولت و سلطان بسزله بزرگترین بازار برای جهانست  
و ماده اجتماع و آبادانی از آن بدست میآید .

از اینرو هرگاه دولت ثروتها و خراجها را گرد آورد و بیندوزد یا آنها را  
چنان از دست بدهد که در مصرفهای حقیقی بکار نرود ، آنوقت پولی که در دست  
حاشیه‌نشینان (ولشکریان) اوست تقلیل مییابد و آنچه از ایشان به اطرافیان و  
وابستگانشان میرسد نیز قطع میشود و بطور کلی بمخارجشان لطمه میرسد و این گروه  
قسمت اعظم اهالی شهرها را تشکیل میدهند و مخارج آنها از دیگران بیشتر و  
سرمایه اساسی بازارهاست . اینست که در چنین شرایطی بازارها کساد میشود و  
سودهای بازرگانی بسبب کمی ثروت و پول کم میشود و در نتیجه میزان خراج هم  
تقلیل می‌یابد زیرا انواع خراجها و مالیاتهای ارضی از آبادانی و دادوستد و رواج  
بازار و کوشش مردم در راه بدست آوردن سودها و ربحها حاصل میشود .

و فرجام ناسازگار آن مایه نقصان کار دولت میشود زیرا در این هنگام  
کسب ثروت سلطان بعلت کمبود خراج است چه دولت همچنانکه یاد کردیم  
بزرگترین بازار و مادر و اساس و مایه همه بازارها در دخل و خرج است<sup>۱</sup> ، و اگر  
این بازار اساسی (یعنی دولت) کساد شود و مصارف آن تقلیل یابد بطریق اولی  
بازارهای دیگر بهمان سرنوشت و بلکه بدتر از آن گرفتار میشوند و نیز میدانیم که  
ثروت میان رعیت و سلطان دست بدست مبادله میشود ، از مردم بسططان میرسد  
و از سلطان بمردم باز میگردد ، و اگر سلطان آنها در نزد خود نگهدارد [و بکار  
نیندازد] رعیت فاقد آن میشود ، سنت خداست در میان بندگانش .

۱- این کلمه در «ینی» نیست . ۲- از (۱) در سابق گفته بود : دولت مسادر همه بازارها و مساده همه آنها است .

## فصل چهل و سوم

## در اینکه ستم اعلام کننده ویرانی اجتماع و عمران است

باید دانست که تجاوز باموال مردم آنانرا از بدست آوردن و بارور کردن ثروت نومید میسازد، چه می بینند در چنین شرایطی سرانجام هستی شان را بغارت میبرند و آنچه را بدست میآورند از ایشان میربایند و هرگاه مردم از بدست آوردن و تولید ثروت نومید شوند از کوشش و تلاش در راه آن دست بر میدارند.

و تجاوز بهر اندازه باشد بهمان نسبت رعایا از کوشش در راه بدست آوردن ثروت باز میایستند چنانکه اگر تجاوز بسیار و عمومی باشد و بهمه راههای کسب معاش سرایت کند آنوقت مردم بعلت نومیدی از پیشه کردن انواع حرفهها و وسایل کسب روزی دست از کلیه پیشهها و هنرها بر خواهند داشت.

و اگر تجاوز اندک باشد بهمان نسبت مردم از پیشهها و بدست آوردن ثروت دست خواهند کشید.

و آبادانی و فراوانی و رواج بازارهای آن تنها در پرتو کار و کوشش مردم برای مصالح زندگی و پیشهها است که پیوسته در این راهها در تکاپو و تلاش اند و بهمین سبب اگر مردم در راه معاش خود کوشش نکنند و دست از پیشهها بردارند بازارهای اجتماع و آبادانی بی رونق و کاسد میشود و احوال متزلزل می گردد، و مردم در جستجوی روزی از آن سرزمین رخت برمی بندند و در نواحی دیگر که بیرون از قلمرو فرمانروایی آن ناحیه است پراکنده میشوند و در نتیجه جمعیت آن ناحیه تقلیل می یابد و شهرهای آن از سکنه خالی میشود و شهرستانهای آن ویران میگردد و پیریشانی و نابسامانی آن دیار بدولت و سلطان هم سرایت میکند زیرا دولت برای اجتماع بمنزله صورت است که وقتی ماده آن تباهی پذیرد خواه ناخواه صورت<sup>۳</sup> هم تباه میشود.

۱- (ن ب) اصول . ۲- ماده و صورت در اینجا ابهام به اصطلاح فلسفی آن نیز دارد .

و در این باره میتوان حکایتی را که مسعودی در ضمن اخبار ایرانیان آورده در نظر گرفت و آن اینست که: موبدان پیشوای دین آنان در روزگار بهرام پسر بهرام بطور کنایه پادشاه را از ستمگری و غفلتی که از نتیجه آن عاید دولت می‌شود، نهی کرد و در این باره مثالی از زبان جغد برای پادشاه آورد: چه هنگامیکه پادشاه آواز جغد را شنید پرسید آیا گفتار این پرنده را میفهمی؟ موبدان گفت آری: جغد نری می‌خواهد با جغد ماده‌ای جفت شود و جغد ماده شیربهای خود را بیست<sup>۱</sup> ده ویرانه شرط میکند از دیه‌هایی که در عصر بهرام ویران شده است. تادرا آنها بنوحه سرایی و زاری پردازد و نر شرط ماده را پذیرفت و بوی گفت اگر فرمانروایی این پادشاه ادامه یابد هزار ده ویران هم بعنوان تیول بتو خواهیم بخشید و چنین شرطی از هر خواسته دیگر آسانتر است.<sup>۲</sup>

پادشاه از خواب غفلت بیدار شد و با موبدان خلوت کرد و مقصود او را در این باره پرسید. موبدان گفت: پادشاهها: کشور ارجمندی نیابد جز به دین و فرمانبری از خدا و عمل کردن با اوامر و نواهی شریعت او و دین استوار نشود جز بیادشاهی و پادشاهی ارجمندی نیابد جز بمردان و مردان نیرونگیرند جز به مال (زر و سیم) و به مال نتوان راه یافت جز باآبادانی و باآبادانی نتوان رسید جز بداد.

و داد ترازویی است میان مردم که پروردگار آنرا بیای داشته و برای آن قیم و نگهبانی برگماشته است که پادشاه است و توای پادشاه به ده ها و املاک مردم آهنگ کردی و آنها را از دست خداوندان و آبادکنندگان آن بازستی که خراجگزاران تواند و کسانی هستند که مال از آنان سته می‌شود و سپس آن دیه ها و املاک را تیول درگاه نشینان و خدمتگزاران و مردم بیکاره ساختی از اینرو این گروه آبادانی و دوراندیشی را فرو گذاشتند و در اصلاح آنها نکوشیدند و بسبب نزدیکی پادشاه در پرداخت مالیات مزروعی با آنان مسامحه شد و بدیگر

۱- «دینی» ده قریه. ۲- نظامی این حکایت را بدیسان به انوشروان نسبت می‌دهد: شاه در آن ناحیه سیدیاب دید دهی چون دل دشمن خراب. تنگ دو مرغ آمده در یکدگر . . .

خراجگزاران و آبادکنندگان دیه‌ها و املاک از این شیوه ستم رسید و ناچار آنها هم املاک خود را فرو گذاشتند و از شهرها و مزارع خود رخت بر بستند و بجاهای دور یا سرزمینهایی که دسترسی بآنها دشوار بود پناه بردند و سکونت گزیدند و از اینرو آبادانی اندک شد و دیه‌ها و املاک مزروعی ویران گردید و بسبب آن ثروت و دارائی از میان رفت و سپاهیان و رعیت تو هلاک شدند و پادشاهان همسایه کشور تو چون آگاه شدند موادی که پایه‌های کشور جز بدانها استوار نشود از کشور تو رخت بر بسته است در کشور تو طمع بستند .

و چون پادشاه این سخنان را شنید بکشور خود درنگریست و دیه‌ها و املاک را از چاکران درگاه خود بازستد و آنها را بخداوندان آنها بازگردانید و آنها را بهمان شیوه‌های پیشین برانگیخت ، مردم باردیگر بکار آبادانی آغاز کردند و ناتوانان نیرومند شدند از اینرو کشور آباد شد و در شهرها فراوانی نعمت پدید آمد و خراج ستانان ثروت فراوانی از مردم گرد آوردند و سپاهیان نیرومند شدند و دشمنان ریشه‌کن گردیدند و مرزها آکنده (از مردان نیرومند) شد . و پادشاه بتن خود بامور کشور عنایت کرد بدانسان که در روزگار فرمانروایی او مردم نیکو حال شدند و در کشورش نظم برقرار شد .

از این حکایت باید دریابی که ستمگری ویران‌کننده آبادانی و اجتماع است و نتایج ویرانی اجتماع و آبادانی که عبارت از تباهی و تزلزل و سقوط است بدولت باز میگردد . و نباید از اینکه گاهی دیده میشود در برخی از شهرستان های بزرگ متعلق بیک دولت تجاوز وجود دارد ولی در عین حال ویرانی هم بدان راه نیافته است ، تردید بخود راه داد و گمان کرد اصلی که ما آنرا یاد کردیم منطقی نیست .

بلکه باید دانست که این وضع معلول تناسب میان تجاوز و کیفیات و احوال مردم آن شهرستانست زیرا از اینرو که آن شهرستان بزرگ است و آبادانی فراوان دارد و وضع عمران و آبادی و بهبود احوال مردم آن بحدی پهناور و فراوانست که بشمار در نمیآید اینست که نقصان و خرابی ناشی از تجاوز و ستمگری



نسبت بتوسعه آبادانی آن اندک بنظر میآید زیرا خرابی و نقصان همیشه بتدریج روی میدهد و هرگاه بعلت فراوانی نعمت و پهناوری و گونه‌گون بودن و فزونی مشاغل و کارها در یک شهرستان نقصان در آن نهان و ناپدید باشد و بنظر نیاید بیشک آثار آن رفته رفته پس از دیرزمانی نمودار خواهد شد و گاهی هم ممکنست آن دولت متجاوز و ستمگر پیش از ویرانی شهرستان‌ها واژگون گردد و دولت دیگری روی کار آید و بترمیم خرابکاری‌ها (از نو) بپردازد و درصدد اصلاح برآید و نقصان‌های نهان و نامرئی را از میان ببرد چنانکه بهیچرو خرابی و نقصان احساس نشود. ولی چنین وضعی بندرت روی میدهد.

و مقصود اینست که پدید آمدن ویرانی و نقصان در اجتماع بعلت ستمگری و تجاوز، چنانکه دلایل آنرا یاد کردیم، از واقعیات اجتناب ناپذیر است و فرجام ناسازگار آن بدولتها باز میگردد و نباید گمان کرد که ستمگری چنانکه مشهور است تنها عبارت از گرفتن ثروت یا ملکی از دست مالک آن بدون عوض و سبب است بلکه ستمگری مفهومی کلی‌تر ازین دارد و هرکس ثروت یا ملک دیگری را از چنگ او بر باید یا او را به بیگاری گیرد یا بناحق از وی چیزی بخواهد یا او را بادای تکلیف و حقی مجبور کند، که شرع آنرا واجب نکرده، چنین کسی ستمگر است.

بنابراین خراج ستانانی که بناحق خراج میگیرند و آنانکه بعنوان خراج بغارت رعیت میپردازند و کسانی که مردم را از حقوقشان باز میدارند و کلیه غاصبان املاک بهرنحوه‌ای که باشد همه آنها ستمگرانند و فرجام بدهمه آنها بدولت باز میگردد زیرا اجتماع و عمران که بمنزله ماده دولت بشمار میرود ویران میگردد چه آرزوها از مردم آن رخت برمی‌بندد.

و باید دانست که مقصود شارع از تحریم ستمگری همین حکمت و فلسفه است چه از ستم اجتماع بتباهی و ویرانی دچار میشود و ویرانی و تباهی انقراض نوع بشر را اعلام میدارد. و این حکمت عمومی را شرع در همه مقاصد

ضروری پنجگانه در نظر گرفته است که عبارتند از : حفظ دین و جان و خرد و نسل و مال .

و چون ستمگری چنانکه دیدی نابودی نوع بشر را اعلام میکند ، زیرا سرانجام آن ویرانی اجتماع است ، بهمین سبب حکمت و فلسفه این منع درباره ستم موجود است چنانکه تحریم آن مهم و دلایل آن در قرآن و سنت بحدیست که ضبط و حصر آنها ممکن نیست .

و اگر هرفردی بر ستمگری توانایی میداشت در برابر آن مانند دیگر گناهایی که بتباهی منجر میگردد و هرکسی میتواند مرتکب آن ها شود ، چون زنا و قتل و مستی ، شکنجه و کیفری وضع میشد . ولی ستمگری جز از کسانیکه دستی بر آنها نیست سرنمیزند زیرا این گناه را فقط خداوندان زور و قدرت مرتکب میشوند از اینرو شارع در نکوهش و تهدید ستمگران مبالغه فراوان کرده است تا شاید آن همه مذمت و تهدید موجب شود تا در نفس کسانیکه بر آن توانایی دارند رادعی بوجود آید و پروردگار تو بر بندگان ستمکار نیست<sup>۲</sup> .

و نباید گفته شود که در برابر راهزنان در شرع کیفری وضع شده است<sup>۳</sup> و آنها از نوع ستم کسی است که قادر بر ستم میباشد زیرا راهزن هنگام راهزنی خود تواناست چه این گفته را بدو روش میتوان پاسخ داد : نخست آنکه بگوییم کیفری که در این باره وضع شده است در برابر گناهی است که مرتکب میشود از قبیل جنایت کردن در نفس یا مال مردم ، چنانکه بسیاری از فقیهان بر این عقیده اند و این امر پس از قدرت بر آن و بازخواست جنایت اوست . ولی خود راهزنی بذاته عقوبت و کیفری ندارد .

دوم آنکه بگوییم راهزن را نمیتوان به داشتن قدرت نسبت داد زیرا

۱- در برخی از جایها (خطر) است . (خطر) ترجیح داده شد . ۲- و ما ربك بطلام للمعبد . سورة فصلت ، آیه ۴۶ . ۳- اشاره بآیه : اما جزاؤالذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا اویصلوا ارتطع ایدیهم وارجلهم من خلاف اوینفوا من الارض ... سورة المائدة ، آیه ۲۷ . درباره تفسیر این آیه و مفهوم «راهزن» و اختلافاتی که مفسران در تفسیر آیه دارند رجوع به کشف الاسرار ج ۳ ص ۱۰۶ شود .

مقصود ما از قدرت ستمگر دست درازی و قدرت وسیعی است که در برابر آن هیچ قدرتی معارضا نتواند کرد و چنین قدرتی وقتی در راه ستمگری بکار رود مایه خرابی و ویرانی میشود لیکن قدرت راهزن عبارت از تهدیدی است که آنرا وسیله گرفتن اموال قرار میدهد ، و دفاع کردن از او بوسیله عموم مسلمانان از نظر شرع و سیاست مقرر شده است و از اینرو نمیتوان آنرا از قدرتی شمرده که منجر بویرانی میشود ، و خدا بر آنچه بخواهد تواناست .

### فصل

و از سخت ترین ستمگریها و بزرگترین آنها از لحاظ فساد اجتماع اینست که مردم را بناحق بکار اجباری وادارکنند و بیمزد آنرا بمزدوری گمارند ، زیرا کار انسان از قبیل تمول و ثروت اوست چنانکه این معنی را در باب رزق آشکار خواهیم کرد و خواهیم گفت روزی و کسب عبارت از بهای کارهای کسانی است که در یک اجتماع بسر میبرند و بنابراین کلیه تلاشها و کارهای ایشان تمول و درآمد های ایشان از کسب آنانست بلکه آنها بجز کار خود وسیله روزی و پیشه ای ندارند زیرا رعیتی که در آبادانی کار میکنند معاش و پیشه آنها همان کارکرد آنها است . از اینرو اگر آنها را بکاری در جز شأن شان وادارند و مزد کار آنان را که همان روزی آنهاست با آنان نپردازند کسبشان باطل میشود و در حقیقت بهای کار آنانرا غصب کرده اند که عبارت از تمول و ثروت آنهاست و از اینرو با آنان زیان رسانده و سهم بزرگی از معاش و بلکه مجموعه و کلیه معاش آنانرا از آنان ربوده اند . و اگر این ستم درباره آنان تکرار شود امید از آبادانی بر میدارند و در ورطه نومیدی گرفتار میشوند و بکلی از کوشش و تلاش در راه آبادانی دست میکشند و این وضع به واژگون شدن و ویرانی اجتماع منتهی میشود ، و خدا کسی را که بخواهد بشمار روزی میدهد<sup>۱</sup> .

۱- سوره بقره ، آیه ۲۰۸ . پایان فصل در جاهای مصر و بیروت چنین است : « خدا سبحانه و تعالی داناتر است و کامیابی باوست » .

## فصل

و ستمگری دیگری که از ستم یاد کرده در فصل پیش بزرگتر است و اجتماع و دولت را سریعتر بر اشیب سقوط و تباهی نزدیک میسازد؛ تسلط یافتن بر اموال مردم از راه خریدن (محصولات و کالا های ایشان) بارزانترین بها است و آنگاه عرضه کردن همان کالاها بگراوترین قیمت ها بطور غصب و اگر اه در خرید و فروش با آنان . و چه بسا که آنها را مکلف میسازند تا بهای کالا های مزبور را بطور نسیه در موعد معین پردازند و آنگاه برای جبران این خسارت به آنچه آزمندانه در نوسانهای نرخ بازار احدث می کنند دست می یازند تا کالا هایی را که با کراهت و (باجبار) به گرانی خریده اند به پست ترین بها بفروشند<sup>۲</sup> و بدینسان خسارت میان دو معامله سرمایه ایشان باز می گردد . و گاهی این شیوه را فرمانروایان دولت دربارهٔ همهٔ اصناف و بازرگانان مقیم شهر بکار می برند و با بیگانگانی که از کشور های دیگر کالا وارد میکنند و همه بازاریان و کلیهٔ دکانداران از قبیل کسانی که مواد غذایی و انواع میوه ها می فروشند و صنعتگرانی که ابزار و اثاث خانه میسازند بهمین طریق رفتار میکنند .

و خسارت مزبور دامنگیر همهٔ اصناف و طبقات میشود و این شیوه را بکرات دربارهٔ کالاها معمول میدارند و سرمایه های مردم نقصانی فاحش راه مییابد<sup>۳</sup> و هیچ راه گریزی نمی بینند جز اینکه دست از داد و ستد و پیشه وری بردارند زیرا سرمایه های آنان فدای جبران سود های فرمانروایان دولت میشود و کسانی که از نواحی و کشورهای دیگر برای خرید و فروش کالاها بدان شهر می آمدند بدین سبب از آمدن بدان شهر خودداری میکنند و در نتیجه بازارها کاسد و کسب معاش برای رعایا دشوار میشود ، زیرا بیشتر وسیلهٔ معاش آنان از

۱- در «ینی» : بر آنها عرضه می کنند تا بهای ... ۲- بیشتر جاهای نسخه ها در اینجا مفلوط و منقوش است از اینرو از «ینی» و (ا) استفاده شد . ۳- تحجف (ب) و در حاشیهٔ ترجمه دسلان بنلط «تحجف» چاپ شده است و همان صورت غلط در جاهای مصر و بیروت دیده میشود .

خرید و فروش کالاها تأمین میگردد و هرگاه بازارهای داد و ستد تعطیل باشد رعایا از لحاظ معاش دچار مضیقه و تنگدستی میشوند و خراج ستانی سلطان نیز نقصان می‌پذیرد یا بکلی از بین میرود، زیرا چنانکه یاد کردیم قسمت عمده خراج او از اواسط دوره فرمانروایی دولت و پس از آن است که باجهای گوناگون بر کالاها وضع می‌شود و این روش بواژگون شدن دولت و تباهی اجتماع شهرها منجر میگردد و آسیب و خرابی آن بتدریج بدولت راه می‌یابد و این گونه فساد و خرابی هنگامی است که وسایل و اسباب مردم را از آنان میربایند و آثار آن نمایان نیست، ولی اگر آنها را مفت و بلاعوض بگیرند و بمال و نوامیس و جان و محصول آنان تجاوز کنند آنوقت ناگهان به خلل و فساد منجر میگردد و سرعت دولت واژگون میشود زیرا هرج و مرجی از آن روی میدهد که بسقوط و سرنگون شدن دولت منتهی میگردد. و بسبب اینگونه مفاسد، شرع همه اینها را حرام کرده و در معاملات مکایسه (چانه زدن)<sup>۲</sup> را لازم دانسته و خوردن مال مردم را بیاطل حرام شمرده است تا همه راههای مفاسدی که بسرنگون شدن اجتماع بوسیله هرج و مرج یا از میان رفتن وسیله معاش منجر میگردد مسدود شود.

و باید دانست که موجب همه این مفاسد نیاز دولت و سلطان به ازدیاد ثروت است زیرا دولت بمرحله ناز و نعمت و تجمل خواهی میرسد و در نتیجه مخارج فرمانروایان آن فزونی می‌یابد و رقم بزرگی را تشکیل میدهد که بهیچرو بامیزان درآمد دولت بروفق قوانین معمولی برابری نمیکند از اینرو ناچار میشوند برای توسعه دادن خراج بعنوانین و اسامی گوناگون باجهای تازه از مردم بگیرند تا ازین راه درآمد و هزینه دولت را متعادل کنند. ولی با همه اینها وسائل ناز و نعمت و تجمل همچنان توسعه می‌یابد و بر مخارج آنان می‌افزاید و نیاز دولت بگرفتن ثروت مردم بیشتر میشود و دایره مرزهای دولت کوچک و تنگ می‌شود

۱- اسرار در چاپ (ب) غلط است. ۲- مکایسه و مکاس و ماکسه عبارت از سماجت و رزیدن در قیمت کالا است که مشتری میکوشد قیمت آنرا با رضای طرفین بکاهد چنانکه فروشنده کالا را با ذکر قیمت عرضه میدارد و آنوقت خریدار چندین بار بها را کم میکند و اندک اندک آنرا پائین می‌آورد تا خریدار و فروشنده بر قیمت تراضی حاصل کنند. رجوع به غیبات و اقرب‌الموارد شود.

تاسرانجام بکلی محو میگردد و آثار آنهم از میان میرود و جوینده آن بدولت غلبه می‌یابد، و خدا تقدیرکنندهٔ امور است، پروردگاری جز او نیست<sup>۱</sup>.

### فصل چهل و چهارم

در اینکه چگونه در دولتها میان مردم و سلطان پرده‌هایی حایل میشود و اینکه چگونه این پرده‌ها در مرحلهٔ فرسودگی و پیری دولت فزونی می‌یابد

باید دانست که دولت در آغاز فرمانروایی از تمایلات و هوسهای کشورداری دور است، چنانکه در فصول پیش یاد کردیم، زیرا ناچار باید متکی بعصیبتی باشد که بنیروی آن کار وی کمال پذیرد و بر حریفان خود چیره شود و شعار عصیبت خوی بادیه نشینی است. پس اگر دولت به دین اتکا کند آنوقت از هوی و هوسهای کشورداری دور خواهد بود و اگر تنها از راه استیلا و غلبه بارجمندی رسد آنوقت هم خوی بادیه نشینی که بسبب آن غلبه یافته است فرمانروایان دولت را از اینگونه هوسها و شیوه‌ها باز خواهد داشت.

پس اگر دولت در آغاز فرمانروایی خوی بادیه نشینی داشته باشد خدایگان آن بر صفات فروتنی بادیه نشینی و نزدیکی جستن بامردم خواهد بود و باسانی کسانی را که بدیدار او می‌آیند خواهد پذیرفت [و هیچگونه تشریفاتی درین باره قائل نخواهد شد] ولی همینکه استیلا و ارجمندی او رسوخ یابد و بروش فرمانروایی خود کامگی و یگانه سالاری گراید و از مردم بسبب خود کامگی بی‌نیاز شود، برای گفتگو کردن با درگاه نشینان خود دربارهٔ شؤون مخصوص سلطنتی بعلت رفت و آمد بسیار دوستان و ملاقات‌کنندگان در صدد آن برمی‌آید که تا حد امکان از عامه دوری جوید و دربارگاه خود کسی برمی‌گزیند که امر بار- دادن دیگران بوسیله او باشد تا کسانی را بپذیرد که ناچار باشد با آنان دیدار کند از قبیل دوستان و کارکنان دولتش و از اینرو حاجبی برمی‌گزیند که میان او

۱- در چاهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «خدا دانانتر است» و صورت متن اریزی «و(ب) است».

و مردم در تماس باشد و او را در درگاه خود برای این وظیفه نگاه می‌دارد .  
 آنگاه هنگامیکه پادشاهی بمرحله عظمت میرسد و شیوه ها و هوی و  
 هوسهای این دوران متداول میشود خوی خدایگان دولت تغییر می‌پذیرد و  
 بخوی پادشاهان می‌گراید که خوئی شگفت و مخصوص بخود آنهاست .  
 و کسیکه مباشر کارهای اوست باید بدان خوبیهای شگفت آشنا باشد و  
 در رفتار خود مدارا پیش گیرد و واجبات حالات مختلف وی را در نظر داشته  
 باشد و چه بسا که برخی از مباشران پادشاهان از این خوی غفلت می‌ورزند و رفتاری  
 از آنان سر میزند که مایه ناخشنودی پادشاه میشود آنوقت مورد خشم و انتقام  
 او واقع میشوند . اینست که اینگونه آداب و شیوه ها را تنها خواص اولیا و  
 خدمتگزاران ایشان میدانند و بهمین سبب کسانی را که از خواص درباری نبودند  
 در هر وقت اجازه نمیدادند با پادشاه دیدار کنند بدین منظور که خویش و مردم را  
 از خشم پادشاه حفظ کنند و نگذارند کسی در معرض کفر وی واقع شود . از اینرو  
 حجاب با پرده دیگری هم علاوه بر پرده نخستین میان پادشاه و مردم ایجاد کردند  
 و این حجاب خصوصی‌تر از آن نخستین بود چه در این هنگام فقط خواص هوی  
 خواهان و خدمتگزاران بار می‌یافتند و دیگران از باریافتن ممنوع میشدند . این  
 حجاب تنها بروی بزرگان و اولیای دولت باز میشد و بدیگران اجازه دیدار  
 نمیدادند [پس] حجاب نخستین چنانکه یاد کردیم در آغاز دولت متداول میشود  
 همانطوریکه در روزگار معاویه و عبدالملک و خلفای امویان معمول گردید و  
 متصدی این وظیفه را در درگاه آنان «حاجب» مینامیدند بروفق اشتقاق صحیح  
 کلمه . آنگاه همینکه دوران خلافت عباسیان فرارسید و دولت بدان مرحله ناز  
 و نعمت و ارجمندی که معروفست نایل آمد و خوی پادشاهی بدانچه سزاوار بود  
 تکمیل یافت از اینرو این وضع موجب شد که حجاب دوم هم متداول شود و نام  
 حاجب جنبه خصوصی‌تری پیدا کرد و دربارگاه خلفا دو خانه برای زیارت کنندگان

خلیفه تشکیل یافت: درگاهی برای خاصه و درگاهی برای عامه، چنانکه در تاریخ آنان مسطور است.

آنگاه حجاب سومی که مخصوص تر از دو حجاب یاد کرده بود نیز معمول گردید و آن هنگامی بود که یکی از رجال درگاه خدایگان دولت میکوشید سلطان را محجور کند و بخودکامگی گراید، چنانکه وقتی کارکنان دولت و خواص پادشاه بخواهند یکی از فرزندان پادشاه را بجانشینی (سلطان متوفی) برگمارند و برآن باشند که فرزندان جانشین پادشاهان را محجور کنند و خویشان را بخودکامگی رسانند نخستین کاری که آن فرمانروای خودکامه انجام میدهد اینست که خواص و محارم و هواخواهان پدر آن فرزند را از ملاقات با او باز میدارد و به او چنین تلقین میکند که دیدار آنان با وی سبب پاره شدن پرده هیبت سلطان میشود و مخالف قانون ادب میباشد. ولی مقصود آن خودکامه اینست که از اینراه سلطان را از دیدار دیگران بازدارد و رابطه او را با هرکس قطع کند تا بتواند او را تنها بخوی خود عادت دهد چنانکه دیگری را بجای او برنگزیند و او در این مدت استیلا و فرمانروایی مستبدانه خود را استوار سازد، بنابراین چنین حجابی از موجبات فرمانروایی اوست.

و این حجاب بیشتر جز در اواخر فرمانروایی دولت روی نمیدهد، چنانکه در فصل محجور کردن سلطان یاد کردیم، و دلیل بر مرحله فرسودگی و پیری دولت و پایان یافتن نیروی آنست و خدایگانان دولتها از آن بیمناک میباشند زیرا زمامداران دولت ها بطبع هنگام فرسودگی و پیری دولت که جانشینان پادشاهانشان شیوه خودکامگی را از دست میدهند در این راه میکوشند، زیرا دل بستگی بخودکامگی در فرمانروایی در نهاد انسان سرشته شده است، بویژه که کسی نامزد چنین مقامی باشد و موجبات و مقدمات آن بدست آید، و خدا بر کار خود غالب است<sup>۱</sup>.

۱- والله غالب علی امره. سوره یوسف، آیه ۲۱. این آیه در جاهای مصر و بیروت حذف شده است. از «ینی» و (پ) نقل شد.



## فصل چهل و پنجم

## در تجزیه یافتن يك دولت به دو دولت

باید دانست که نخستین آثاری که از فرسودگی و پیری دولت پدید می‌آید تقسیم و تجزیه آنست، زیرا پادشاهی هنگامی که بمرحله عظمت و وسعت می‌رسد و بآخرین سرحد ناز و نعمت و عادات و کیفیات تجمل خواهی نایل می‌آید و خدایگان آن بخودکامگی و یگانه سالاری می‌گراید آنوقت از مشارکت دادن دیگران در امر فرمانروایی خود سرباز می‌زند و تا حد امکان بریشه‌کن ساختن موجبات آن همت می‌گمارد چنانکه بهر يك از خویشاوندان خود شك برد که او نامزد منصب پادشاهی است ویرا از میان بر میدارد و چه بسا که شرکت جویندگان وی در این باره خود بدگمان می‌شوند (وازییم) بسوی نواحی دور و مرزها رهسپار می‌گردند و کسانی که مانند آنان مورد بدگمانی و در معرض خطر می‌باشند در گردشان فراهم می‌آیند و در این هنگام دایره مرزهای دولت رفته رفته تنگ‌تر می‌شود و نفوذ دولت مرکزی از نواحی دور رخت برمی‌بندد. از اینرو اینگونه کسان (که بمرزها و نواحی دور می‌روند) بسبب قرابت در آن ناحیه درفش استقلال طلبی و خودکامگی را باهتزاز در می‌آورند و بعلت تنگ شدن و محدودیت دایره مرزهای دولت کار اینگونه استقلال طلبان بالا می‌گیرد تا آنکه دولت تجزیه می‌شود یا در معرض آن قرار می‌گیرد.

و در این باره میتوان دولت اسلامی عربی را مورد بررسی قرارداد، چه هنگامی که فرمانروایی آن دولت مستقر و متمرکز بود و دایره مرزهای آن پیوسته و بتوسعه میرفت و عصبیت خاندان عبد مناف تجزیه و تفکیک نشده بود و بر دیگر قبایل مضر غلبه و چیرگی داشت در تمام جریان فرمانروایی دولت مزبور هیچ رگ ستیزی بجنبش نیامد (کوچکتر ستیز و اختلافی روی نداد) بجز جنبش های بعضی از خوارج که در راه بدعت خود جان سپاری میکردند و جنبش آنان

بمنظور تشکیل سلطنت یا ریاستی نبود و کار آنان پیشرفت نمی‌کرد زیرا با عصبیت نیرومندی روبرو بودند.

سپس همینکه فرمانروایی امویان بسرآمد و عباسیان در فرمانروایی استقلال یافتند، و آن هنگامی بود که دولت عربی بمنتها درجه غلبه و استیلا و توانگری و ناز و نعمت رسیده بود و همین مرحله از کاستن نفوذ او در مرزها و نواحی دور حکایت میکرد، در چنین شرایطی عبدالرحمن الداخل، باندلس یکی از نواحی دوردست دولت اسلامی رهسپار شد و در آن سرزمین سلطنتی بنیان نهاد و آنرا از دولت عباسیان جدا کرد و دولت بزرگ اسلامی بدو دولت تجزیه شد. آنگاه ادریس به مغرب شتافت و در آنجا قیام کرد و بربرهای اوربه و مغیله و زناته دعوت او وپسرش را، که پس از وی شیوه پدر را دنبال میکرد، پذیرفتند و بیاری آن دودمان برخاستند و سرانجام بر ناحیه دومغرب<sup>۱</sup> استیلا یافت. سپس همچنان از نفوذ آن دولت در نواحی مرزی کاسته میشد چنانکه اغلییان در باز ایستادن از ایشان مردد و نگران گشتند<sup>۲</sup> و آنگاه شیعه قیام کرد و قبایل کنامه و صنهاجه به پشتیبانی آنان برخاستند و بر افریقیه و مغرب و سپس بر مصر و شام و حجاز استیلا یافتند و همچنین ادریسیان را مغلوب ساختند و دولت را بدو دولت دیگر تجزیه کردند و درین هنگام دولت عربی بسه دولت تقسیم شد: یکی دولت عباسی در مرکز عرب که اساس و ماده اسلام را تشکیل میداد، دیگر دولت بنی امیه تازه در اندلس و آنها در آنجا فرمانروایی و خلافت پیشین خود را که در مشرق داشتند بدست آوردند، سوم دولت عییدیان (فاطمیان) در افریقیه و مصر و شام و حجاز.

و این دولتها همچنان پایدار بودند تا آنکه نزدیک بیک زمان، یا همه با هم، منقرض شدند<sup>۳</sup>.

همچنین دولت بنی عباس بچندین دولت دیگر تجزیه شد چنانکه [در

۱- مقصود از «دو مغرب» قسمتهایی هستند که ممالک الجزیره غربی و مراکش را تشکیل میدهند. ۲- فاضطرب بجای: فاضطرب، در (۱) غلط است ۳- در صورتیکه عباسیان سال ۶۵۶ و امویان اندلس در سال ۴۲۲ و فاطمیان در سال ۵۶۷ هجری سقوط کردند (دسلان).

جزیره و موصل خاندان حمدان و پس از آنان بنی عقیل و درمصر و شام بنی طولون و پس از آنان بنی طغج فرمانروایی یافتند و<sup>۱</sup> در نواحی دوردست ماوراءالنهر و خراسان سامانیان<sup>۲</sup>.

. و در دیلم و طبرستان علویه حکومت می‌کردند و این وضع بدان منجر شد که دیلمیان برفارس و دو عراق «عراقین» و بغداد و خلفا استیلا یافتند، آنگاه نوبت سلجوقیان فرارسید و همه این نواحی را متصرف شدند و سپس دولت ایشان پس از رسیدن به مرحله عظمت تجزیه شد چنانکه در تاریخ ایشان معروفست.

همچنین چگونگی تجزیه شدن دولت‌ها را میتوان در دولت صنهاجه مغرب و افریقیه در نظر گرفت که چون در روزگار بادیس بن منصور دولت او بنهایت مرحله عظمت رسید عمویش حماد بروی خروج کرد و ممالک مغرب را که میان کوه اوراس<sup>۳</sup> تا تلمسان و ملویه<sup>۴</sup> واقع بودند تجزیه کرد و بخود اختصاص داد.

و او شهر قلعه<sup>۵</sup> را بالای کوه کتنامه<sup>۶</sup> که در مقابل<sup>۷</sup> مسیله واقع است بنیان نهاد و آنرا اقامت‌گاه خود قرارداد و بر اشیر<sup>۸</sup> واقع در کوه تیطری<sup>۹</sup> که مرکز آن دودمان بود استیلا یافت و کشور تازه دیگری از کشور خاندان بادیس جدا کرد و برای خاندان بادیس قیروان و نواحی اطراف آن باقی ماند و این وضع همچنان ادامه داشت تا آنکه حکومت هر دو دودمان منقرض شد.

همچنین هنگامیکه از نفوذ دودمان موحدان کاسته شد خاندان ابوحفص در افریقیه دست بانقلاب زدند و در آن ناحیه استقلال یافتند و برای جانشینان خود در اطراف آن سرزمین کشوری تشکیل دادند. سپس هنگامیکه دولت آنان

۱- قسمت داخل‌کرده در چاپهای مصر و بیروت نیست. ۲- نسخه (ک) : سامانیان (۱). ۳- Auras - ۴ Molouia ۵- قلعه بنی حماد تقریباً در هفت فرسخی شمال‌شرقی المسیله واقع بوده است (یادداشت‌های دسلان، ج ۲ ص ۱۱۸). ۶- دسلان کلمه کتنامه را به «کیانه» تصحیح کرده است (همان صفحه). ۷- دسلان جمله را چنین ترجمه کرده است: کوه کیانه که بر مسیله مشرف است. کلمه جبال در (ب) بجای: جبال غلط است. ۸- Achir ۹- Titeri

بمرحله عظمت و نهایت فرمانروایی رسید یکی از اعقاب ایشان ابوزکریا یحیی بن سلطان ابواسحق ابراهیم چهارمین خلیفه آن دودمان در ممالک غربی قیام کرد و کشور تازه‌ای در بجایه و قسطنطنیه و سایر نواحی آن شهرها تشکیل داد که فرزندانش پس از وی در آن کشور فرمانروایی داشتند و بدینسان یک دولت را بدو دولت تقسیم کردند. آنگاه جانشینان ابوزکریا بر تونس پایتخت کشور حفصیان استیلا یافتند و بعد ها این کشور میان اعقاب آنان تقسیم شد و باز بار دیگر بر همه نواحی استیلا یافتند و گاهی این تجزیه به بیش از دو یا سه دولت منتهی میشد و فرمانروایان کشورهای مزبور برخی از اوقات از شاهزادگان وابسته بآن دودمان هم نبودند چنانکه همین وضع در دوره ملوک طوایف اندلس و پادشاهان غیر عرب مشرق و کشور صنهاجه در افریقه نیز روی داده بود چنانکه در اواخر دولت صنهاجه در هر یک از قلاع افریقه شخصی قیام کرده بود و با استقلال فرمانروایی میکرد، و ما در آینده بشرح آن خواهیم پرداخت.

و همچنین وضع جرید و زاب در افریقه کمی پیش از این عصر بر همین منوال بود، چنانکه این قسمت را نیز یاد خواهیم کرد. چنین است سرنوشت هر دولتی که ناچار در آن عوارض فرسودگی و فرتوتی بعلمت تجمل خواهی و فرورفتن در ناز و نعمت و برافتادن نفوذ و تسلط آنان روی میدهد و آنوقت شاهزادگان دودمان ایشان یا دیگر رجال دولت آنان که بر امور مسلط میباشند بتجزیه کشور دست میبازند و در کشور ایشان دولتهای گوناگونی تشکیل می‌یابد، و خدا وارث زمین و کسانی است که بر آن هستند.<sup>۲</sup>

### فصل چهل و هشتم

در اینکه امر فرتوتی و فرسودگی (بحران و انحطاط)

بدولتی راه یابد به هیچ‌رو بر طرف نمیشود

در فصول پیش عوارضی را که حکایت از فرسودگی و فرتوتی (بحران

۱- در جاب (ب) کما تقدم ذکره غلط است. ۲- اشاره به: انا نحن نرت الارض ومن علیها. سوره مریم، آیه ۴۱.

وانحطاط) دولت میکند و هم موجبات آنها را يك بيك یاد کردیم و بثبوت رسانیدیم که این عوارض بطبیعت و خواه ناخواه برای دولت روی میدهد و همه آنها از امور طبیعی هر دولتی است.

و بنابراین هرگاه کیفیت فرتوتی در دولت طبیعی باشد روی دادن آن هم مانند پدید آمدن همه امور طبیعی خواهد بود چنانکه بمزاج حیوانی پیری راه می‌یابد و این عارضه از بیماریهای مزمن درمان ناپذیر است که نمیتوان آنرا برطرف کرد زیرا امور طبیعی تغییر ناپذیرند. و گاهی بسیاری از فرمانروایان دولتها که در کار سیاست کشورداری بیدار و هوشمنداند بدین عارضه توجه میکنند و می‌بینند عوارض و موجبات فرسودگی و پیری بدولت آنان راه یافته است و گمان میکنند ممکنست این عوارض را برطرف کرد و بر آن میشوند که وضع دولت را جبران و مزاج آنرا ازین فرتوتی اصلاح کنند و می‌بندارند که این عارضه بسبب کوتاهی یا غفلت کسانی بوده است که پیش از آنان فرمانروایی میکرده اند در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست زیرا پدید آمدن عوارض مزبور در دولتها از امور طبیعی است و آنچه مانع جبران و اصلاح عوارض مزبور میشود عادات است و عادات بمنزله طبیعت دیگری میباشند، زیرا کسیکه در مثل پدر و بزرگان خاندان خود را ببیند که جامه حریر و دیا می‌پوشند و سلاحها و مرکوبهای خود را بزر می‌آریند و در مجالس و هنگام نماز از مردم نهان میشوند [وپرده‌ای میان خود و دیگران ایجاد میکنند] چنین کسی نمیتواند با سلف خود در این عادات بمخالفت برخیزد و در پوشیدن جامه و دیگر رسوم شیوه خشنی پیش‌گیرد و با مردم در آمیزد.

چه‌اگر بخواهد بچنین روشی دست یازد عادات مانع او خواهند شد و مرتکب چنین روشی را دیگران مورد تقبیح و سرزنش قرار خواهند داد و اگر بر فرض یکباره برخلاف عادات رفتار کند او را بدیوانگی و مالیخولیا متهم خواهند کرد و فرجام آن سلطنت وی را مورد تهدید قرار خواهد داد. و بین اگر تأیید الهی و کمک و یاری آسمانی نمی‌بود پیامبران در پذیرفتن عادات و مخالفت با

آنها بچه سرنوشتی گرفتار میشدند و چه بسا دیده میشود که عصبیت يك دودمان از میان می‌رود و آنوقت عظمت و شکوه پادشاهی در نفوس مردم جانشین آن میشود و اگر این عظمت و شکوه هم با ضعف عصبیت زایل شود، آن وقت رعایا بعالت از میان رفتن او هام عظمت و شکوه گستاخانه با دولت بستیز برمیخیزند. از اینرو در چنین شرایطی تا حد امکان دولت خود را در پناه آن شکوه و عظمت حفظ میکند تا امر پادشاهی پایان آید.

و چه بسا که در پایان دوره فرمانروایی دولت نیرویی پدید می‌آید که خیال میکنند پیری و فرتوتی از دولت مرتفع شده است و فتیله شمع آن نیرو آخرین جلوه هنگام توانایی را نشان میدهد چنانکه گویی يك شمع برافروخته از قدرت و توانایی میدرخشد در صورتیکه شعله های مزبور آخرین تابشهای آن قدرت است زیرا شمع نزدیک خاموش شدن چشمکهایی میزند که مردم می‌پندارند برافروختگی آن جاوید است در صورتیکه آن پرتو ها و چشمکها نشانه خاموشی آنست، و از راز و حکمت خدای تعالی در آنچه بدان حکمت در عالم وجود مقدر کرده است غافل مباش، و برای هراجلی نوشته‌است<sup>۱</sup>.

### فصل چهل و هفتم

#### در اینکه چگونه بدولت خلل راه می‌یابد

باید دانست که بنیان کشور بر دو پایه استوار است که ناچار باید آن دو پایه در کشور وجود داشته باشد: نخست شوکت و عصبیت که از آنها به سپاه تعبیر میکنند، و دوم مال (پول) که نگهدارنده سپاهیان است و پادشاه همه کیفیات و نیازمندیها و وسایل کشورداری را بدان فراهم میکند، و هرگاه خللی بدولت راه یابد از این دو اساس است. و ما نخست چگونگی خلل یافتن به سپاه

۱- ر لکل اجل کتاب . سورة رعد ، آیه ۳۸ .

و عصبیت را یاد میکنیم و سپس بشرح آسیب رسیدن به ثروت و خراج دولت میردازیم.

و باید دانست که، چنانکه یاد کردیم، پایه‌گذاری و بنیان نهادن دولت تنها از راه عصبیت روی میدهد و ناچار باید عصبیت بزرگی وجود داشته باشد که دیگر جمعیتها و عصبیتها را در پیرامون خود گرد آورد و همه آنها از آن عصبیت بزرگ پیروی کنند و چنین عصبیتی از آن خدایگان دولت و ویژه اوست که طایفه و ایل و تبار وی باشد.

و بهمین سبب هنگامیکه [برحسب طبیعت کشورداری]<sup>۱</sup>، دولت بمرحله عظمت و توانگری و تجمل خواهی میرسد و خداوندان عصبیت را ریشه‌کن میسازد نخستین بار خویشاوندان و عشیره و تبار خود را که درمفاخر پادشاهی با او شرکت میجویند تار و مار میکند و آنها را با خود کامگی و خشونتت بیش از دیگر کسان<sup>۲</sup> از میان برمیدارد و بخصوص که آنها بعلت مکاتتی که دارند از دیگران توانگرتر و بیشتر در ناز و نعمت‌اند و از همه مزایای پادشاهی و ارجمندی و غلبه بهره‌مند میشوند. از اینرو درین شرایط دو دشمن مخرب بر آنان مسلط میگردد که عبارتند از تجمل و قهر و تسلط و سپس این قهر و تسلط سرانجام بقتل آنها منجر میشود چه از بیماری دلهای<sup>۳</sup> آنها هنگام رسوخ یافتن پادشاهی حالتی بخدایگان کشور دست میدهد که غیرت و رشکش نسبت با آنان به پیم و هراس تبدیل می‌یابد و می‌اندیشد مبادا پادشاهی او گزند برساند از اینرو درصدد هلاک و کشتن آنان برمیآید و آنان را به کشتار و اهانت و سلب نعمت و توانگری که بسیاری از آنها بدان خو گرفته‌اند گرفتار می‌سازد. و بالنتیجه عصبیت خدایگان دولت بسبب تباهی آنان تباه میشود و این همان عصبیت بزرگی است که دسته‌ها و گروه‌های دیگر را در گرداگرد آن متحد و یکدل کرده بود و آنان را به پیروی از آن و امی‌داشت که بدینسان اساس آنرا مضمحل میکند و بنیان

۱- از «ینی» ۲- «سوادهم» بجای «سوامهم» در (۱) غلط است در «ینی» «سوامهم» ۳- اشاره به: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً. سورة بقره، آیه ۹ و چندین آیه دیگر در سوره‌های مختلف قرآن کریم.

آفراست و متزلزل میسازد و بجای آنها نقطه اتکای نوینی از خواص و موالی و برگزیدگان نمک پرورده بدست میآورد و از آنها عصیبت و نیروی جدیدی تشکیل میدهد، ولی این عصیبت نوین باندازه عصیبت نخستین نیرومند نیست زیرا فاقد پیوند های خویشی و همبستگی خانوادگی است و مادر فصول گذشته یاد کردیم که اهمیت عصیبت و نیرومندی آن تنها بسبب خویشاوندی و همبستگی خانوادگی است چه خدا این نیرو را در آن قرار داده است از اینرو خدایگان دولت از تیره و تبار و یاران طبیعی که دارای حس غرور قومی هستند محروم میشود و این امر را خداوندان عصیبت های دیگر درک میکنند و بطور طبیعی با او و خواص درگاهش گستاخی میکنند و بستیز برمیخیزند و در نتیجه خدایگان دولت آنانرا نابود میکند و یکیرا پس از دیگری بقتل میرساند و در این باره هرکدام از خدایگانان دولت از نخستین تقلید می کند با آنکه مایه هلاکت به دسته های مزبور نیز نازل شده است و آن عبارت از تجمل و ناز و نعمت است که آنرا یاد آور شدیم.

از اینرو بعلت تجمل و کشتار نابودی و انقراض برگروه های آن دودمان استیلا می یابد تا آنکه بکلی از صبغت «آیین» آن عصیبت خارج میشوند و غرور ملی و جوش و خروش آنرا از یاد میبرند و صاحبان عصیبت های مذکور بصورت لشکریان مزدوری درمی آیند و بدین سبب تقلیل می یابند و در نتیجه لشکریانی که باید به مرزها و نواحی دور دست فرود آیند کاهش می پذیرد از اینرو رعایا در مرزها تقض دعوت می کنند و شاهزادگان و دیگر عناصر ناراضی بدان نواحی رهسپار میشوند و باسرکشان همراهی میکنند چه امیدوار میشوند که در این هنگام بمنظور خویش میرسند و مردمان نواحی دور از مرکز و مرزها آنانرا پشتیبانی خواهند کرد و ازسوی دیگر یقین دارند که بعلت نقصان نیروی نگهبانی از تعرض لشکریان مصون خواهند بود و این وضع همچنان رفته رفته دامنه دار میشود و دایره مرزهای دولت تنگتر میگردد تا آنکه قیام کنندگان بنزدیکترین نقاط پایتخت میرسند و چه بسا که در اینگونه شرایط دولت بدو یا سه دولت دیگر



برحسب قدرت و وسعت اساسی آن تجزیه میشود، چنانکه یاد کردیم، و کسانی عهده‌دار امور دولتهای نوین میشوند که بهیچرو از عصیبت آن نواحی نیستند درحالیکه به اهل عصیبت آنجا و غلبه معهودشان اذعان می‌کنند.

و این حقیقت را میتوان از دولت عرب در روزگار اسلام پندگرفت که چگونه آن دولت درمرحله نخستین نفوذ و قدرت خود را تا اندلس و هند و چین توسعه داد و فرمان بنی‌امیه در همه قوم عرب بعلت عصیبت عبد مناف نافذ بود بحدیکه سلیمان بن عبدالملک از دمشق بقتل عبدالعزیز بن موسی بن نصیر در قرطبه<sup>۱</sup> فرمان داد و فرمان او را رد نکردند و عبدالعزیز را کشتند. ولی پس از چندی عصیبت بنی‌امیه بسبب آنکه بمرحله تجمل و ناز و نعمت رسیده بودند متلاشی شد و آن دودمان منقرض گردید و بنی‌عباس بخلافت رسیدند و آنها هم به آزار بنی‌هاشم پرداختند و طالبیان را کشتند و آنها را متفرق ساختند و از اینرو عصیبت عبد مناف از هم گسیخت و عرب نسبت با آنان گستاخ شدند و فرمانروایان مرزها و نواحی دور، مانند خاندان اغلییان و مردم اندلس و دیگران، داعیه استقلال طلبی در سرکردند و دولت ایشان تجزیه شد. آنگاه خاندان ادیس در مغرب قیام کردند و بربرها یکی بعلت اعتراف بعصیبت آنان و دیگری بسبب مطمئن بودن از اینکه سپاهیان و نگهبانانی از دولت وجود ندارد که با آنان بنبرد برخیزند، دعوت ادیسیان را پذیرفتند و از آنان حمایت کردند. اینست که هرگاه داعیان و مبلغانی دریایان فرمانروایی یک دولت در مرزها و نواحی دوردست قیام کنند و دعوت آنان را در آن نواحی بپذیرند و بتشکیل دولتی نایل آیند از اینراه دولت تجزیه میشود و چه بسا که این وضع هنگامیکه نفوذ دولت مرکزی نقصان پذیرد همچنان فزونی می‌یابد تا آنکه به پایتخت هم میرسد و از آن پس خواص و همراهان دولت بعلت فرورفتن در وسایل تجمل و ناز و نعمت زبون میشوند و در نتیجه هلاک و مضمحل می‌گردند و سرتاسر دولت تجزیه شده رو به سستی و زبونی می‌نهد. و گاهی دولت مرکزی پس از مراحل مذکور دیرزمانی بجای

میمانند و از عصیت خاصی بی‌نیاز میشود چه آیین فرمانبری در نهاد مردم قلمرو فرمانروایی آن جایگیر شده و بمرور زمان و سالیان دراز فرمانبری و تسلیم بمنزلهٔ خوی و عادت آنان گردیده است و بی‌آنکه هیچیک از نسلهای متأخر بیندیشند آغاز و منشأ این صبغت «آیین» تسلیم چه بوده و بکدام علت رسوخ یافته است از آن پیروی میکنند و هیچ اندیشه‌ای جز تسلیم در سرنمی‌پروراندند از اینرو دولت بسبب این روش فرمانبری مردم از نیروی عصیتهای بی‌نیاز میگردد و کافی است که خدایگان دولت بسبب حصول بنیان‌گذاری دولت بسپاهیان مزدور و لشکریان حقوق‌بگیری اکتفا کند و آنچه در نفوس (مردم) بطور عموم بسبب تسلیم تأثیر گذاشته نیز بدین منظور کمک می‌کند چه همینکه کسی خیال نافرمانی یا سرکشی و طغیان و خروج در سر پروراند بیدرنک تودهٔ مردم بانکار وی برمیخیزند و با وی مخالفت میکنند و قیام‌کننده نمیتواند بمنظور خود نایل آید هرچند باتمام قوا بکوشد .

و چه بسا که دولت در چنین شرایطی از گزند سرکشان و قیام‌کنندگان بعلت استواری آیین تسلیم و انقیاد مردم نسبت بدان مصون‌تر و آسوده‌تر است و از اینرو مردم همچنان هیچگونه ستیزی بدل راه نمیدهند و در ضمیر هیچکس کوچکترین انحرافی از فرمانبری خطور نسیند و چنین وضعی دولت را از فتنه و آشوبی که بوسیلهٔ دسته‌ها و عشیره‌ها پدید می‌آید بخوبی محفوظ میدارد . آنگاه دولت بر همین شیوه مدتی پایدار میماند در حالیکه مانند حرارت غریزی در بدن کسی که فاقد مواد غذایی است خود بخود و از ذات خودش روبویرانی و سقوط میرود تا آنکه واژگون شدن آن بوقتی که خدا مقدر کرده منتهی میشود و برای هراجلی نوشته‌ایست و هر دولتی را نهایت و پایانی است ، و خدا شب و روز را اندازه میکند و اوست خدای یگانهٔ قهار<sup>۲</sup> . و اما دربارهٔ خلل و گزندگی که از راه ثروت و مال بدولت راه مییابد باید دانست که دولت چنانکه گذشت در آغاز تشکیل بوضع بادیه نشینی است و از اینرو نسبت بر عایاخوی رفق و مدارا دارد

۱- والله بقدر اللیل والنهار . س ۷۳ آ: ۲۰ (قرآن کریم) .  
 ۲- اشاره به آ: ۲۹ س ۱۲: الله الواحد القهار .

و درمخارج طریق اقتصاد و میانه روی را برمیگزینند و نسبت به اموال مردم با پاکدامنی رفتار میکنند و از دقت فراوان در امر خراج ستانی و مهارت و هوشمندی در گردآوری ثروت و رسیدگی دقیق بحساب کارگزاران و حکام دوری میجوید و در این هنگام موجبی برای اسراف و مخارج بیحد و حصر یافت نمیشود، از اینرو دولت بگردآوری ثروت فراوان نیازی ندارد. ولی پس از چندی که دولت بمرحله عظمت و استیلا و توسعه طلبی میرسد بتجمل خواهی و ناز و نعمت میگراید و بدین سبب مخارج فزونی مییابد و در نتیجه مخارج سلطان و کارکنان دولت بطور عموم روزافزون میشود بلکه این شیوه بشهرستانها هم سرایت میکند و موجب افزودن مستمریهای لشکریان و وسایل معاش کارگزاران و اعضای دولت میشود آنگاه همچنان عادات و رسوم تجمل خواهی فزونی مییابد و اسراف و ولخرجی بیش از پیش متداول میگردد چنانکه در میان رعایا نیز این آداب و شیوه ها رواج مییابد زیرا «مردم بردین پادشاهان شان میباشند»<sup>۱</sup> و عادات و رسوم آنان میگردند و دولت و سلطان ناچار میشوند بر بهای کالا های بازرگانان و پیشه‌وران در بازارها باج بگذارند تا مگر ازین راه امر خراج بهبود یابد، چه مشاهده میکنند که بر ثروت مردم شهرها و وسایل رفاه آنان افزوده شده است و دولت بدان ثروتها نهایت نیازمندی دارد تا آنها را در راه مخارج دستگاه سلطنت<sup>۲</sup> و لشکریان بکار برد و باز عادات تجمل خواهی همچنان فزونی مییابد و میزان باجی که میگیرند نیز در برابر آنها وافی نمیشود.

و دولت چون بمرحله عظمت رسیده و برعایا و زیردستان خود تسلط کامل دارد از اینرو از راه وضع باجهای جدید یا پیشه کردن بازرگانی یادر بعضی از احوال تجاوزی بشبهه یا غیرشبهه<sup>۳</sup> (باموال مردم)، بر میزان ثروت خود میافزاید و در این مرحله بعلت راه یافتن زبونی و فرسودگی و فرتوتی (انحطاط) بعصییت و قدرت دولت سپاهیان نسبت بدولت گستاخ میشوند و بیم آن میرود

۱- الناس علی دین ملوکهم . ۲- ترجمه کلمه سلطان است که در اینجا و در برخی از موارد دیگر بمعنی سلطه و تسلط است نه «پادشاه» . ۳- «ار نقد» در چاپ (۱) غلط و صحیح بر حسب «ینی» او نمد است .

که سرکشی آغاز کنند، از اینرو دولت گستاخی آنان را بوسیله افزودن بر مستمریها و وسایل معاش آنان تسکین می‌بخشد و در میان آنان مبالغ بزرگی خرج میکند و هیچ راهی جز این ندارد. و نیز در این مرحله کارگزاران و خراج ستانان دولت بسیار توانگر می‌باشند و آن بسبب فزونی مالیات و قرار گرفتن آن در اختیار ایشان و بعلت وسعت یافتن جاه آنان از اینراه است، اینست که تهمت‌های بسیاری متوجه آنان میشود مانند اینکه آنها مال خراج گرد می‌آورند و از خرج آن استنکاف می‌ورزند و بازار سخن چینی و سعایت در میان خود آنان بعلت حسادت و همچشمی و کینه توزی بشدت رواج می‌یابد و در نتیجه عموم گرفتار سرنوشت‌های نکبت بار میشوند و اموال آنان مصادره میگردد تا آنکه یکایک آنان بدین سیه روزگاری گرفتار میشوند و ثروت آنان از میان میرود و به بینوایی و پریشان حالی دچار میشوند و عظمت و زیبایی و شکوهی که دولت را بدیشان بود از میان می‌رود و چون نعمت و ثروت آنان ریشه‌کن شد آنوقت دولت به توانگران و رعایای دیگر تجاوز میکند و هم در این مرحله ضعف و زبونی بنیروی لشکری و شوکت دولت نیز راه می‌یابد و دیگر نمیتواند قدرت و نفوذ خود را بنیروی لشکری در میان مردم مستقر سازد از اینرو خدایگان دولت سیاست دیگری پیش میگیرند و آن ممانعت از پیش آمد های بد بوسیله بذل و بخشش اموال است. و مشاهده میکند که این شیوه از شمشیر و قدرت لشکری سودمندتر است زیرا در این مرحله سود شمشیر اندک است ولی از سوی دیگر نیاز او برای پیش بردن این سیاست باز هم بثروت بیشتری علاوه بر مخارج روز افزون دولت و مستمریهای سپاهیان فزونتر میشود و راهی به یافتن آن نمی‌یابد و رفته رفته فرتوتی (انحطاط و بحران) بیش از پیش بدان راه می‌یابد و مردم نواحی دور دست و مرزها گستاخانه سرکشی آغاز میکنند و بدینسان قدرت و شوکت دولتها در این مراحل و اطوار رفته رفته از هم می‌گسلد تا سرانجام به انقراض و نابودی آنها منتهی می‌گردد، و در معرض استیلاي کسانی واقع میشوند که جوینده سروری و پادشاهی می‌باشند و اگر از اتفاق قیام کننده‌ای از اینگونه کسان آهنگ سرکشی کند قدرت و سلطنت را از چنگ

زمامداران چنین دولتی میرباید و گرنه همچنان باقی میماند درحالیکه از داخل خود متلاشی و مضمحل میگردد مانند قبیلهٔ چراغی که روغن آن تمام شود و بخاموشی گراید .

و خدا دارندهٔ امور و مدبر همهٔ آفریده ها است جز او خدایی

نیست .

### فصل ۱

در اینکه چگونه دایرهٔ مرزهای یکدولت از آغاز تشکیل تا پایان دوران

جهانگشایی آن توسعه می یابد و سپس مرحله بمرحله مرز و بوم آن

رو بنقصان میرود و کوچک میشود تا سر انجام بانقراض

و اضمحلال منتهی میگردد

در فصل خلافت و پادشاهی که بخش سوم این مقدمه بشمار میرود یاد آور شدیم که هر دولتی میتواند بهرهٔ معینی از سرزمین و مرز و بوم داشته و ممکن نیست بر آن حدود کشورها و شهرهای دیگری بیفزاید . و علت آنرا باید در این حقیقت جست که دولت خدمتگزاران و افراد قبیلهٔ خود را بر شهرها و نواحی دور و نزدیک کشور تقسیم میکند تا آنها را نگهبانی کنند و هنگامی که همهٔ آنانرا بنواحی گوناگون گسیل دارد ، دیگر کسی باقی نمی ماند و آخرین نواحی پیرامون کشور وی مرزهای او خواهد بود که مانند کمر بند از تمام اطراف دولت او را احاطه میکند .

سرحد ها و نهایت مرز و بوم یکدولت گاهی عبارت از همان دایره ایست که نخستین دولت پایه گذار بدست آورده است و گاهی هم اگر شمارهٔ خدمتگزاران و افراد قبیلهٔ دولتی ازدولت پیش از آن فزوتتر باشد ممکنست پهناورتر شود و همهٔ این مراحل جهانگشایی و وسعت بخشیدن مرز و بوم هنگامی میسر میشود که اعضای دولت هنوز عادات و رسوم بادیه نشینی را از دست نداده و بر همان

۱- این فصل در چاپ مصر و بیروت و «ینی» نیست و تنها در چاپ یاریس دیده میشود ، از اینر فصل مزبور از ص ۱۱۴ تا ص ۱۱۷ آن نسخه ترجمه شد .

خشونت و سرسختی و دلاوری باقی هستند و گرنه هنگامیکه ارجمندی و غلبه جویی دولت باوج عظمت برسد و در نتیجه فزونی مالیاتها وسایل معاش و ارزاق بعد وفور در دسترس آنان قرار گیرد و در دریای تجمل و ناز و نعمت فرو روند و عادات شهرنشینی خوگیرند و نسلهای آنان بر این شیوه پرورش یابند، آنوقت نگهبانان و لشکریان نرمخو بار میآیند و حاشیه نشینان دولت ناز پرورده میشوند و بسبب این روش تربیت روح ترس و تنبلی برآنان چیره میشود و نیز بعلت ممارست درخویهای پیمان شکنی و گرویدن از حق بیاطل که خصوصیات شهرنشینان است صفات سرسختی و دلاوری و مردانگی را از دست میدهند، بویژه که خشونت بادیه نشینی از آنان زایل میگردد و برای رسیدن بارجمندی و جاه و جلال درصدد بدست آوردن پایگاه ریاست برمیآیند و با یکدیگر به تجاوز و کشمکش میپردازند و این وضع بدان منتهی میشود که یکدیگر را بقتل میرسانند و سلطان خواهی نخواهی آنانرا از این گونه کشمکشها باز میدارد و مهار میکند چه بزرگان و رؤسای دولت بقتل میرسند و کشور امیران و رجال خود را از دست میدهد و بر شماره زبردستان و پیروان افزوده میشود. پیداست که چنین روشی شکوه و شوکت دولت را درهم میشکند و از نفوذ و قدرت آن میکاهد و نخستین رخنه و خرابی که بدولت راه می یابد از ناحیه سپاهیان و لشکریان است، چنانکه در فصول پیش یاد کردیم.

و از اینرو که میخواهند بمراحل ارجمندی و شکوه و جلال نایل آیند درمخارج زندگی مسابقه وار راه اسراف و تبذیر را پیش میگیرند و بیش از حد همچشمی و رقابت در وسایل تجملی و اشرافیت را دنبال میکنند و در کلیه امور زندگی از قبیل خوراک و پوشاک و برافراشتن کاخهای بلند و سلاحهای زیبا و نیکو و فراهم آوردن اسبهای گوناگون در سرطوبله ها از حد عادی و لزوم درمیگذرند و در چنین شرایطی عواید دولت نسبت به مخارج آن تقلیل می پذیرد و دومین خرابی و رخنه بدولت راه می یابد که عبارت از بدی وضع مالی وامور خراجهاست و در نتیجه این دولطمه و آسیب (تباهی سپاهیان و بدی وضع مالی)

ضعف و زبونی در دستگاه دولت پدید می‌آید و آنگاه چه بسا که سران دولت در نواحی دیگر به معارضه و رقابت برمی‌خیزند و کار بکشمکش و پیکار منجر می‌گردد، ولی دولت از سرکوب کردن آنان عاجز می‌شود و نمیتواند با گردنکشان داخلی و همسایه مقاومت کند و در نتیجه بسیاری از نواحی از تصرف دولت بیرون می‌رود. و گاهی هم مردمان نواحی دور و ساکنان مرزها همینکه زبونی وضع دولت را احساس میکنند سرکشی آغاز میکنند و مدعی استقلال طلبی میشوند و بر نواحی و شهرهایی که در تصرف خویش دارند با استقلال تسلط می‌یابند و خدایگان دولت از رام کردن آنان عاجز می‌شود و در نتیجه دایره مرزهای دولت نسبت بوسعتی که در آغاز تشکیل بدان نایل آمده است محدود و تنگتر می‌شود و توجه به نگاهداری سرحد کوچکتری معطوف می‌شود تا آنکه در این راه فرمانروایی هم همان اوضاع و احوالی پدید می‌آید که در قلمرو نخستین روی داده بود، یعنی باز هم ناتوانی و سستی و زبونی به خدمتگزاران و اعضای دولت راه می‌یابد و وضع مالی و امور خراج نقصان می‌پذیرد. چنانکه زمامداران دولت ناچار می‌شوند قوانینی را که سیاست دولت بر آنها مبتنی بوده است تغییر دهند و در امور لشکری و مالی و والیان و حکام تجدید نظر کنند تا مگر از راه برابر کردن دخل و خرج و تناسب عایدات با هزینه‌های لشکری و حکام و فرمانروایان و توزیع مالیاتها بر ارزاق و سنجیدن آنها با دیگر اوضاع و احوال دولت در نخستین مراحل تشکیل، بهبود در جریان امور حاصل آید، لیکن با همه اینها مفسد و خرابی از هرسوی دولت را تهدید میکند.

و بار دیگر در این مرحله و شکل دولت نیز همان وضعی که در مرحله پیش پدید آمده بود روی می‌دهد و خدایگان دولت همان تدابیری را که برای اصلاح آن اندیشیده بودند در نظر می‌گیرند و دومین مرحله بحرانی را نیز با همان مقیاس نخستین می‌سنجد و در صدد برمی‌آید رخنه‌ها و مفاصدهای را که در هر مرحله و شکل دولت و از هرسوی بدان روی می‌آورد با همان روش دفع کند تا آنکه آخرین دایره مرزها و حدود آن باز هم کوچکتر از مرحله گذشته می‌شود و همان

پیش آمدها در کشور روی میدهد و هر یک از این کسانی که قوانین مرحله سابق را تغییر میدهند چنان رفتار میکنند که گویی دولت دیگری تشکیل میدهند و کشور نوینی بوجود می‌آورند تا آنکه سرانجام دولت منقرض میشود و ملتهای مجاور بکشور آن دست درازی میکنند و بر آن تسلط می‌یابند و دولت دیگری تشکیل میدهند و سرنوشت و تقدیر ایزدی روی میدهد.

و باید این حقیقت را در وضع دولت اسلامی در نظر گرفت که چگونه دایره مرزهای آن از راه فتوحات و جهانگشاییها و غلبه بر ملتهای گوناگون توسعه یافت آنگاه بسبب نایل آمدن به نعمتها و ارزاق فراوان نیروی نگهبانی و لشکری آنان فزونی یافت تا آنکه فرمانروایی امویان منقرض گردید و خاندان عباسیان بفرمانروایی رسیدند.

سپس ناز و نعمت و تجمل و برفزونی رفت و بمرحله حضارت و شهر نشینی رسیدند و خرابی و فساد بحکومت آنان راه یافت و در نتیجه تشکیل دولت امویان مروانی و علویان در اندلس و مغرب دایره مرزهای آن دولت از دو ناحیه مزبور تنگ شد و آن دو مرز را از کشور اسلامی عباسیان تجزیه کردند و این وضع همچنان ادامه داشت تا آنکه میان خاندان رشید ستیز و اختلاف روی داد و ادعایان و مبلغان علویان در هر سوی پدید آمدند و بتشکیل دادن دولتهایی نایل شدند، سپس متوکل کشته شد و امرای دستگاه خلافت کوس استقلال طلبی زدند و خلفا را محجور کردند و حکام و والیان در کشورها و استانهای نواحی مختلف استقلال یافتند و خراج آن نواحی قطع شد و وسایل تجمل و ناز و نعمت فزونی یافت و چون نوبت خلافت به معتضد رسید قوانین را تغییر داد و قانون دیگری برای تدبیر امور و سیاست کشور وضع کرد و در آن قانون مقرر داشت که فرمانروایان (سرکش) نواحی و مرزها عواید مرزوبومی را که در تصرف خویش دارند صرف امور کشوری و لشکری همان ناحیه کنند و بعبارت دیگر سرزمین هر فرمانروایی را تیول او قرار داد چنانکه سامانیان ماوراءالنهر<sup>۲</sup> و طاهریان عراق و خراسان و

۱- منظور ستیز و اختلاف میان امین و مأمون است. (از دسلان) - ۲- در متن «وراءالنهر» است.



سفاریان سند و فارس و خاندان طولون کشور مصر و بنی اغلب افریقیه را تیول خویش ساخته بودند .

تا آنکه سرانجام کار فرمانروایی تازیان پیراکندهگی و تشتت گرایید و اقوام غیر عرب (ایرانیان) بر اوضاع تسلط یافتند و خاندان بویه و دیلمیان کوس استقلال زدند و از دولت اسلامی جدا شدند و خلفا را تحت قیمومیت قرار دادند و سامانیان در ماوراءالنهر همچنان در وضع مستقلى که داشتند باقى ماندند و فاطمیان از مغرب بسوی مصر و شام تاختند و آن کشورها را متصرف شدند سپس دولت سلجوقیان که از اقوام ترک بودند تشکیل گردید و بر ممالک اسلامی استیلا یافتند و خلفا را بر همان وضع محجوریت باقى گذاشتند و کار بجایی کشید که دولتهای آنها متلاشی گردید و از روزگار الناصر دایره مرزهای ایشان بحدی رسید که از هاله ماه هم تنگتر بود یعنی قلمرو فرمانروایی ایشان عبارت بود از عراق عرب تا اصفهان و فارس و بحرین . و دولت ایشان تا اندک زمانی بر همین وضع بود تا آنکه فرمانروایی خلفا بدست هولاکو پسر تولى بن توشی خان پادشاه تاتار و مغول منقرض گردید .

هلاکو پس از آنکه بر سلجوقیان غلبه یافت و کشورهای اسلامی را که در تصرف ایشان بود بچنگ آورد بدین کار دست یازید . بدینسان دایره فرمانروایی هردولتی نسبت بنخستین قلمرو حکومت آن تنگ و محدود میشود و همچنان مرحله بمرحله ادامه می یابد تا سرانجام منقرض میگردد .

و این اصل را باید درباره هردولتی خواه بزرگ یا کوچک در نظر داشت و از آن پند گرفت و چنین است دستور خدا درباره دولتها تا آنکه سرنوشت نیستی و انقراضی را که خدا برای آفریدگان خود مقدر کرده فراز آید ، و همه چیز هلاک و زوال پذیرد مگر ذات مقدس او<sup>۲</sup> .

۱- سلجوقیان مدتها پیش از فرمانروایی هلاکو منقرض شده بودند مگر اینکه بگوییم مؤلف خوارزمشاهیان را که دنباله و وابسته به سلجوقیان بوده اند بدین نام خوانده است . ۲- کل شیء هالک الاوجه . سورة القصص ، آیه ۸۸ .

### فصل چهل و هشتم

#### در اینکه چگونه دولتهای تازه تشکیل می یابند

باید دانست که وقتی دولت های کهن استقرار یافته بمرحله فرتوتی (انحطاط و بحران) می رسند و روبه اضمحلال می روند دولتهای پس از آنها ممکنست بدوگونه تشکیل یابند: نخست آنکه فرمانروایان<sup>۱</sup> ولایات و استانها در نواحی دور دست و مرزها هنگامیکه می بینند از نفوذ دولت کاسته شده و سایه قدرت آن از سرزمین آنان برافتاده است هر یک بتشکیل دولت نوینی دست میازند و بر مردم آن سرزمین تسلط می یابند و پادشاهی برمگزینند که از طبقه حاکمه بشمار می رود و فرزندان یا موالی<sup>۲</sup> پس از او پادشاهی و کشور را وارث میبرند و پادشاهی آنان رفته رفته بمرحله وسعت و عظمت میرسد و چه بسا که در اختصاص دادن این پادشاهی بخود، کشمکش و اختلاف روی میدهد و با یکدیگر در این باره نبرد و ستیز برمیخیزند و از میان آنان کسی که دارای نیروی بیشتر نسبت به رقیبش باشد چیره میشود و آنچه را که در زیر قدرت رقیب وی هست از چنگ او می رباید، چنانکه این وضع در دولت بنی عباس روی داد و هنگامیکه دولت آنان بمرحله فرتوتی (انحطاط و بحران) رسید و سایه قدرت و نفوذ آن از نواحی دور دست کوتاه شد سامانیان در ماوراءالنهر و خاندان حمدان در موصل و شام و خاندان طولون در مصر فرمانروایی را بخود اختصاص دادند و همچنین دولت امویان اندلس نیز بهمین سرنوشت گرفتار شد و کشور آن دودمان در میان ملوک طوایف که والیان آن دولت در نواحی و استانها بشمار میرفتند تقسیم شد و چندین دولت در آن کشور تشکیل یافت و پادشاهانی چند بر آن ممالک استیلا یافتند که پس از آنان خویشاوندان یا موالی آنها پادشاهی را وارث بردند. در این نوع تشکیل یافتن دولت نوین میان بنیان گذاران دولت تازه و دولت استقرار یافته پیشین جنگی روی نمیدهد زیرا گروهی که باستقلال ناحیه خود نایل آمده اند در ریاست خویش

۱- ولاء در چاپ (۱) بجای: ولاء غلط است.

استقرار یافته‌اند و به استیلا یافتن بردولت مرکزی طمع نمی‌بنند بلکه فرتوتی (انحطاط و بحران) دولت مرکزی را فرامی‌گیرد و از رسیدگی بان گونه مناطق دور دست باز می‌مانند .

گونه دوم اینست که از ملتها و قبایل مجاور طغیانگری دست با انقلاب زند و یا از راه دعوت مردم (بآیین خاصی که آنرا می‌آورد) نیرویی در گرد خود فراهم سازد ، چنانکه بدان اشاره کردیم ، و یا دارای لشکریان و عصیبتی بزرگ در میان طایفه خود باشد که بدان عظمت یابد و آنگاه به (نیروی) ایشان به مقام بلند پادشاهی اهتمام کند ، در حالیکه قوم وی با خود در این باره سخن گفته باشند بسبب بدست آوردن چیرگی بردولت استقرار یافته همجوار و بویژه آگاهی از رسیدن آن دولت بمرحله فرتوتی (انحطاط و بحران) از اینرو قیام کننده مزبور بر خود و ایل و تبارش لازم می‌شورد که بر آن کشور استیلا یابد و بمطالبه تاج و تخت آن برمیخیزند تا آنکه پیروزی میابند و وارث فرمانروایی و تاج و تخت آن کشور میشوند . [چنانکه سلجوقیان با خاندان سبکتکین و خاندان مرینیان در مغرب با موحدان این شیوه را پیش گرفتند و پیروز شدند و خدا بر امر خود غالب است]۱ .

### فصل چهل و نهم

در اینکه دولت نو بنیاد تنها از راه درنگ و بتأخیر انداختن هنگام نبرد

و پیروزی بر دولت کهن و استقرار یافته استیلا می یابد

نه بوسیله نبرد و پیکار

در فصل پیش یاد کردیم که دولتهای تازه بدوران رسیده و نو بنیاد بردو گونه‌اند : نوعی بوسیله فرمانروایان نواحی دور دست هنگامی تشکیل می‌یابد که سایه نفوذ دولت از آن سرزمین برمی‌افتد و امواج قدرت آن بر سرزمین های دور افتاده نمیرسد و اغلب بنیان گذاران اینگونه دولتها چنانکه یاد کردیم طمع

۱- والله غالب علی امره . سوره یوسف ، آیه ۲۱ . قسمت داخل کمره در جاهای مصر و بیروت نیست و فعل چنین پایان می یابد : « چنانکه آشکار میشود و خدا سبحانه و تعالی دانایتر است » . آخر فصل در « ینی » هم مطابق « ب » است .

کشور گشایی نسبت به دولت استقرار یافته ندارند. زیرا منتهای هدف مطلوب آنان قناعت بهمان سرزمینهایی است که در زیر فرمانروایی ایشان است و نهایت نیرومندی آنها همان است و گونه دوم اینست که داعیان و قیام کنندگان بستیز با دولت برمیخیزند و ناچار این گروه باید به کشور گشایی پردازند و بستیز برخیزند زیرا نیروی آنها برای ستیزه جویی وافی است چه این امر خاص طبقه‌ای است که از لحاظ عصیت و ارجمندی برای جهانگشایی و غلبه کفایت دارند. و بهمین سبب میان آن گروه و دولت کهن جنگهای محلی مکرری روی میدهد (که هر بار یکی پیروز میشود و دیگری شکست میخورد و اینگونه جنگها دیر زمانی تکرار میشود و ادامه مییابد) تا سرانجام از راه درنگ و بتأخیر انداختن بردولت کهن استیلا می‌یابند و پیروز میشوند و اغلب بوسیله پیکار و نبرد قطعی و بایک حمله کار را یکسره نمی‌کنند و پیروزی نمی‌یابند زیرا چنانکه یاد کردیم بیشتر اوقات پیروزی در جنگها بعلت امور روحی و نفسانی که جنبه وهمی دارد روی میدهد و هر چند شماره سپاهیان و سلاح و شدت و صلابت در پیکار پیروزی را تضمین میکند ولی وسایل مزبور درعین حال در برابر امور وهمی وافی نیست، چنانکه گذشت. و بهمین سبب خدعه و نیرنگ از سودمندترین وسایلی است که در جنگ بکار میرود و اغلب پیروزی بوسیله آن بدست میآید، و در حدیث آمده است جنگ فریبکاریست.

و دولت استقرار یافته چنان است که عادات و رسوم معمولی فرمانبری از آن را ضرور و واجب گردانیده است. چنانکه در موضع دیگری بدین نکته اشاره کرده‌ایم، و بدین سبب برای خدایگان دولت نوبنیاد موانع فزونی می‌یابد و همت پیروان و نیروی لشکری او را درهم می‌شکند و هر چند نزدیکان و خواص وی در طاعت او و معاونت بوی بصیرت کامل دارند. ولی بدیگر لشکریانش که اکثریت را تشکیل می‌دهند بدین سبب سستی و زبونی راه می‌یابد و اینگونه عقاید در آنها رسوخ دارد که تسلیم دولت کهن و استقرار یافته شوند و از اینرو تاحدی از شدت آنان کاسته میشود و خدایگان دولت نوبنیاد ناگزیر در برابر چنین امری

۱- تغییرات مربوط به مقابله با (ینی) است که بجای: (تکسر) بنظر در جاهای مصر و بیروت (تکسر) آمده است

مقاومت میکند و صبر و مسامحه و درنگ را برپیکار ترجیح میدهد تا آنکه فرتوتی (انحطاط و بحران) دولت کهن روشن تر و آشکارتر شود و در نتیجه عقاید اقوام و ملتش درباره تسلیم شدن بدولت کهن سست و مضمحل گردد و همت آنان به کشورگشایی و نبرد جدی برانگیخته شود و از روی صلابت و شدت بستیز برخیزند تا پیروزی و غلبه برای او روی دهد.

گذشته از این دولت کهن دارای ثروت بیکران و وسایل معاش فراوان و نعمت سرشار ولداید گوناگون میباشد که درپرتو استحکام یافتن پایه های کشور داری بسرور زمان برای آنان بدست آمده است و از اموال خراج مبالغ بسیاری در اختیار دارد که خدایگان دولت نو بنیاد از آن بی بهره است و از اینراه دولت کهن دارای اسطبل ها برای اسبان (در نواحی مرزی) و سلاحهای نیکوی فراوان می باشد و عظمت و ابهت پادشاهی آن همچنان پایدار است و خواهی- نخواهی بذل و بخشش فراوان بلشکریان و مردم میکند و بوسیله همه آنها دشمنان خود را بوحشت می اندازد در صورتیکه هیئت دولت نو بنیاد از همه آنها بکلی محروم است، زیرا آن دولت هنوز در مرحله بادیه نشینی و گرفتار فقر و بینوایی است و نمیتواند خود را بدینگونه وسایل مجهز کند از اینرو وقتی اخبار دولت کهن و کیفیت شکوه و عظمت آن در میان مردم و لشکریان دولت نو بنیاد منتشر میشود اوهام ترس و رعب بر آنها چیره میشود و بعلل مزبور از پیکار با آن دولت کناره جویی میکنند و ناچار امیر و فرمانروای دولت آنان درنگ و تأخیر را ترجیح میدهد تا آنکه دولت کهن با آخرین مرحله فرتوتی (انحطاط و بحران) برسد و آسیب و خلل شدید بعصیبت و خراج آن راه یابد. درین هنگام است که خدایگان دولت نو بنیاد منتظر بدست آوردن فرصت (مناسب) برای استیلا یافتن بدولت کهن پس از سپری شدن سالها از آغاز هدف کشور ستانی می باشد. دستور خداست در میان بندگان. و نیز مردم کشور و دولت نو بنیاد از لحاظ انساب و عادات و همه تمایلات و مقاصد با اهالی دولت کهن مابینت کلی دارند. و همچنین ایشان بعلت

وقوع این کشورستانی و بسبب طمع در استیلاگری بر آنان مفاخره می‌کنند و با آنان بر سر ستیزانند و از اینرو میان اهالی هر دو دولت در نهان و آشکار جدایی و دوری روی می‌دهد و بعلت قطع رابطه میان دو دولت به خداوندان دولت نو بنیاد هیچ خبری از اهل دولت کهن نمی‌رسد تا از آن (دریابند) که آنان بظاهر یا در باطن پند گرفته‌اند یا نه؟ و نمیدانند آیا آنان گرفتار غفلت و بیخبری ظاهری یا نهانی شده‌اند یا نه؟

از اینرو در حالیکه پیکار قطعی را بتأخیر می‌اندازند و در حال انتظار و درنگ بسر می‌برند همچنان دست از کشورستانی برنمی‌دارند تا آنکه خداوند زوال دولت و پایان یافتن دوران فرمانروایی دولت کهن را اعلام فرماید و خلل و آسیب از همه جهات بدان راه یابد و اهالی دولت نو بنیاد بمرور زمان به فرتوتی (انحطاط و بحران) و متلاشی شدن آن دولت که از نظر آنها نهفته بوده است پی ببرند و نابودی آن دولت برایشان آشکار شود.

و در این هنگام مردم کشور نو بنیاد بعلت جدا ساختن برخی از نواحی دور دست دولت کهن و کوچک کردن دائره فرمانروایی آن دولت، خویش را نیرومند می‌یابند و همتای آنان برانگیخته میشود و همه آنان یکتن و یکدل و یکرو برای پیکار آماده میشوند و اوهام و موجبات بیمی که اراده های آنانرا سست کرده بود از میان میرود و درنگ و تأخیر بسر حد نهایی آن میرسد و سرانجام از راه پیکار بردشمن استیلا می‌یابند و پیروز میشوند.

و این معنی را میتوان برای نمونه در دولت بنی عباس در نظر گرفت که هنگام ظهور یا آغاز موجودیت آن دولت چگونه شیعیان (هوی خواهان خاندان ایشان) در خراسان پس از استوار شدن دعوت و گرد آمدن و همراهی شدن ایشان بر باز ستدن کشور (از امویان) مدت ده سال یا بیشتر (این هدف را) پیا داشتند<sup>۲</sup> تا سرانجام پیروزی یافتند و بر دولت امویان غالب شدند.

۱- نسخه ها در اینجا بسیار مشوش و مختلف است در یکی (منه) در دیگری (به) در نسخه ای (فیه) هست و در دیگری نیست و در يك نسخه : ظاهراً و باطناً و در دیگری : ظاهراً ولا باطناً . و ترجمه از مجموع نسخ بویژه صورت «بنی» است .  
۲- (حین) بجای کیف و (قام) بجای (اقام) در (۱) غلط است .

همچنین علویان طبرستان هنگامیکه در میان دیلمیان آشکار شدند دیر زمانی درنگ کردند تا آنکه بر آن ناحیه استیلا یافتند آنگاه پس از آنکه کار علویان پایان یافت و دیلمیان بتسخیر کشور فارس و عراقین همت گماشتند ، سالیان دراز درنگ کردند تا آنکه اصفهان و فارس را متصرف شدند و سپس بر بغداد و خلیفه هم استیلا یافتند .

و همچنین عبیدیان که ابو عبدالله شیعی داعیه ایشان را در میان خاندان کتامة از قبایل بربر مدت دهسال و بلکه بیشتر بیا داشت و در این مدت با خاندان اغلییان افریقیه بنبرد میپرداخت (ودرنگ و تأخیر میکرد) تا سرانجام بر آنان پیروز شد و بر سراسر مغرب استیلا یافت و آنگاه دودمان مزبور بتسخیر کشور مصر همت گماشتند و مدت سی سال یا قریب بدان درنگ کردند و دست از کشور ستانی برنداشتند و در این مدت سپاهیان و نیروی دریایی خویش را در هر فرصتی برای نبرد با مصر مجهز میساختند و جهت مدافعه مصریان از بغداد و شام از راه خشکی و دریا کمک میرسید تا سرانجام عبیدیان (فاطمیان) بر اسکندریه و فیوم و صعیداستیلا یافتند و دعوت آنان از آنجا به حجاز هم سرایت کرد و در حرمین (مکه و مدینه) نیز انتشار یافت سپس سردار آنان جوهر کاتب با سپاهیان خود به نبرد با شهر مصر (قاهره قدیم) پرداخت و بر آن استیلا یافت و دودمان بنی طغج را برانداخت و شهر قاهره را بنیان نهاد . آنگاه خلیفه آنان معدالمعز لدین الله بدان شهر آمد و از آغاز استیلای عبیدیان بر اسکندریه تا ورود خلیفه مزبور به شهر قاهره شصت سال طول کشید<sup>۲</sup> .

همچنین سلجوقیان پادشاهان ترک پس از آنکه بر سامانیان استیلا یافتند و از ماوراءالنهر (جیحون) گذشتند قریب سی سال با خاندان سبکتکین در خراسان ستیزه جویی میکردند و منتظر فرصت مناسب بودند تا آنکه بردولت آنها (غزنویان) استیلا یافتند و سپس بیغداد لشکر کشیدند و پس از روزگاری بر شهر وهم بر خلیفه چیره شدند<sup>۳</sup> .

۱- در (۱) بنط : بجای (مد) بعد آمده است ۲- از « بنی » ۳- در نسخه ای چنین است : لشکر کشیدند و فرمانروای آن شهر و گروهی از کسان خلیفه را از بغداد راندند .

همچنین تاتارها پس از سلجوقیان در سال ۶۱۷ از دشتهائی که اقامتگاه آنان بود بیرون رفتند ولی استیلای آنان پس از چهل سال انجام یافت. و نیز در مغرب مرابطان از قبیله لمتونه قیام کردند و بستیز با پادشاهان مغراوه دست یازیدند ولی سالیان دراز درنگ کردند و منتظر فرصت مناسب بودند تا سرانجام بر آنان استیلا یافتند.

سپس موحدان با دعوت خود بسخالف با قبایل لمتونه خروج کردند و قریب سی سال با درنگ و حالت انتظار ستیزه جویی و نبرد پیش گرفتند تا آنکه بر مراکش پایتخت مرابطان استیلا یافتند. همچنین مرینیان از قبایل زناته بر موحدان قیام کردند و درنگ پیش گرفتند و قریب سی سال در کمین فرصت مناسب بودند تا بر فاس استیلا یافتند و آن شهر را با نواحی آن از کشور موحدان تجزیه کردند سپس مدت سی سال دیگر با آن دودمان پیکار ادامه دادند تا آنکه مراکش پایتخت آنان را تصرف کردند، چنانکه کلیه این وقایع در تاریخ دولتهای مزبور مذکور است<sup>۱</sup>.

چنین است شیوه دولت های نو بنیاد با دول کهن و استقرار یافته در چگونگی کشور ستانی و انتظار کشیدن برای فرصت مناسب، دستور خداست در میان بندگانش و هرگز دستور خدارا تغییر نیایی.

و آنچه درین باره یاد کردیم معارض فتوحات اسلامی نیست که چگونه بر ایران و روم در ظرف سه یا چهار سال پس از وفات پیامبر، ص، [بی درنگ و انتظار کشیدن]<sup>۲</sup> استیلا یافتند. بلکه باید دانست که این پیشرفتهای سریع از جمله معجزات پیامبر ماست و سر آن جانسپاری مسلمانان در راه جهاد با دشمنان شان بود که از روی بصیرت ایمان داشتند [و بی درنگ و منتظر فرصت مناسب بودن] با نهمه فتوحات نایل می آمدند و از اینرو که خدا در دلهای دشمنان ایشان رعب و شکست می افکند و همه آنها از خوارق عادات [معلوم]<sup>۳</sup> در موضوع درنگ و انتظار دولتهای نو بنیاد در برابر دولتهای کهن و استقرار یافته بشمار میرفت.

۱- در (۱) بفاط چنین است: چنانکه کلیه این وقایع را در تاریخ دولتهای مزبور یاد خواهیم کرد. ۲- از «ینی» ۳- از «ینی» در (۱) مقرر است.



وهرگاه جهانگشایی های اسلام بمنزله خارق باشد باید آنها را از معجزات پیامبرخودمان، ص، بدانیم معجزاتی که بسیار در ملت اسلام بظهور پیوسته است و امور عادی را با معجزات نمی‌سنجند و معجزه را دلیل بر رد امور عادی و طبیعی نمی‌آورند.

### فصل پنجاهم

در اینکه در اواخر دوران فرمانروایی دولتها اجتماع توسعه می‌یابد و مرگ و میر و قحطی و سمرسنگی بسیار روی میدهد

از آنچه در فصول پیش یاد کردیم ثابت شد که دولت‌ها در آغاز کار ناچار و خواهی نخواهی با مردم روش همراهی پیش میگیرند و شیوه اعتدال را از دست نمیدهند و آن یا بسبب دین است، اگر دولت در نتیجه دعوت دینی تشکیل یافته باشد، و یا بعلمت ملاطفت و خوشرفتاری و جوانمردی است که مخصوص بادیه نشینان است و دولتهای تازه‌کار چون هنوز بر خوی بادیه نشینی هستند این خوی مقتضی بدات و طبیعی دولتها است. وهرگاه [چنین دولتی] با مردم همراه باشد و خوشرفتاری با رعیت را از دست ندهد رعایا امیدوار میشوند و با جنبش و کوشش در راه تهیه کردن وسایل عمران و آبادانی تلاش میکنند و در نتیجه اجتماع توسعه می‌یابد و توالد و تناسل مردم افزون میشود و چون کلیه این امور بتدریج پیش میرود از اینرو نتایج و آثار آنها لااقل پس از يك یا دو نسل پدید می‌آید و پس از انقضای دو نسل دولت به پایان عمر طبیعی خود نزدیک میشود و در این هنگام اجتماع در نهایت توسعه و رشد می‌یابد. و نباید گفت چون در صفحات پیش یادآور شدیم که در اواخر دولتها تجاوز و ستمگری و بد رفتاری نسبت بر رعایا معمول میگردد این موضوع با گفته پیشین معارض است بلکه این اصل بکمال درست است و بهیچرو با آن منافی نیست زیرا در این مرحله هر چند ستمگری روی میدهد و میزان خراجها تقلیل می‌یابد ولی اثر آن از لحاظ

۱- در جاهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «و خدا سبحانه و تعالی دانانتر است و کامیابی باوست». در «بنی» نیز آخر فصل با این ترجمه مطابق است.

کمبود و نقصان اجتماع پس از روزگاری دراز پدید می‌آید از اینرو که امور طبیعی همواره بتدریج و مرور زمان روی می‌دهند. [سپس باید دانست که] قحطی و گرسنگی و مرگ و میر در اواخر دوران فرمانروایی دولت‌ها افزایش می‌یابد. اما علت قحطی اینست که اغلب مردم دست از کشاورزی برمی‌دارند چه در این مرحله یعنی اواخر دولت‌ها باموال مردم از راه خراج‌های گوناگون تجاوز میشود یا بعلت فرسودگی و پیری (بحران و انحطاط) دولت سرکشان قیام میکنند و فتنه‌ها و آشوب‌ها پدید می‌آید که رعایا آواره میشوند و کار کشاورزی نقصان می‌پذیرد.

و از اینرو اغلب محصولات کشاورزی در چنین شرایطی کمتر احتکار میشود. و خوبی و بهبود کشت و ثمره آن همیشگی نیست (همه ساله امیدبخش نمی‌باشد) و پیوسته بريك شیوه نیست چه طبیعت جهان از لحاظ کمی و فزونی باران مختلف است و باران‌گاهی پیاپی و بسیار و زمانی دیر بدیر و اندک است و محصولات کشاورزی و دام پروری بنسبت خشکسالی یا مساعد بودن طبیعت متفاوتست و گاهی فراوان و زمانی کمیاب است ولی مردم از راه اندوختن و احتکار کردن بوسایل معاش خود مطمئن میشوند و بنابراین هرگاه از احتکار و انبار کردن محصولات هم دست بردارند انتظار وقوع قحطی و تنگسالی فزونی می‌یابد و وسایل روزی آنان گران می‌شود و بینوایان و مردم تنگدست از فراهم آوردن آنها عاجز می‌شوند و از گرسنگی می‌میرند یا اگر بعضی از خشکسالی‌ها روی دهد و احتکار هم نباشد گرسنگی همگانی می‌شود و بینوا و توانگر را فرا می‌گیرد.

و اما مرگ و میر بسیار در اواخر دولت‌ها موجبات گوناگونی دارد، از آنجمله قحطی زدگی، چنانکه یاد کردیم و یا بسبب زلزله و اوضاع دولت‌ها فتنه‌ها و آشوب‌ها روی می‌دهد و فساد و هرج و مرج و کشتار فزونی می‌یابد یا مردم گرفتار و با میشوند و علت آن اغلب اینست که در نتیجه توسعه اجتماع و افزایش جمعیت هوا فاسد میشود زیرا هوای شهرهای پر جمعیت بامواد گندیده و رطوبات

فاسد در میآمیزد و هرگاه هوا که بمنزله غذای روح حیوانی است و همواره آنرا استنشاق میکند فاسد شود این فساد بمزاج انسان راه می‌یابد .  
 و اگر این فساد قوی باشد بریه انسان بیماری سرایت میکند و اینگونه بیماریها عبارت از انواع طاعون‌ها میباشند و عوارض آنها مخصوص بریه است.  
 و اگر فساد مزاج بآن حد افزون و قوی نباشد عفونت آن بسیار و دو چندان میشود و انواع تبها در امزجه پدید میآید و بدن گرفتار بیماری میشود و سبب هلاک آدمی میگردد . و علت بسیاری عفونت‌ها و رطوبت فاسد در کلیه اینگونه حالات توسعه اجتماع و افزایش جمعیت شهر در اواخر دوران فرمانروایی دولتهاست.  
 زیرا دولتها در آغاز کار بامردم شیوه همراهی و خوشرفتاری پیش میگیرند و مردم را از هرگزندی حمایت میکنند و مالیاتها آنقدر افزون نیست که برای رعایا کمرشکن باشد و سبب آن آشکار است .

از اینرو در دانش حکمت در موضع خود ثابت شده است که گشودگی خلا و دشت میان اجتماع ضروری است [یعنی] باید اجتماع و مناطق مسکونی بدشتها و قاطی که دارای هوای آزاد است پیوسته باشد تا موج هوا آنچه را که از فساد و گندیدگی بسبب درآمیختگی با جانوران در شهر پدید میآید از میان ببرد و هوای سالم و صحیح داخل شهر شود ، و نیز بهمین سبب است که مرگ و میر در شهرهای پرجمعیت بدرجات بیش از نقاط دیگر است مانند مصر در مشرق و فاس در مغرب ، و خدا هرچه بخواهد مقدر میکند .

### فصل پنجاه و یکم

در اینکه در اجتماع بشری ناچار باید سیاستی بکار رود که بدان

نظم و ترتیب امور اجتماع برقرار شود

در چند جای دیگر گذشت که اجتماع بشری امری ضروریست و آن بمعنی عمرانیست که ما درباره آن سخن میگوییم و هم یادآور شدیم که در هر اجتماعی ناچار باید رادع یا «وازع» و حاکمی باشد که مردم بوی رجوع کنند ،

و فرمان آن حاکم در میان مردم گاهی متکی بر شرعی است که از جانب خدا نازل شده است و ایمان مردم بشوایب و عقابی که مبلغ آن دین آورده است ایجاب میکند که از آن حاکم فرمانبری کنند و طوق انقیاد او را برگردن نهند.

و گاهی فرمان حاکم متکی بر سیاستی عقلی پس از آشنا شدن وی به مصالح جماعت است بسبب خواهشها و توقعاتی که از اجر و پاداش آن حاکم دارند فرمانبری از وی را برخویش واجب می‌شمارند.

بنابراین سودگونه نخستین هم در اینجهان و هم در سرای دیگر عاید انسان میشود زیرا شارع از مصالح عاقبت انسان آگاه است و رستگاری بندگان خدا را در آنجهان نیز در نظر میگیرد.

ولی سودگونه دوم تنها درین جهان حاصل میگردد، و آنچه از سیاست مدنی میشنویم مربوط باین موضوع نیست بلکه معنای آن در نزد حکما آن چیزی است «سیرتی» که باید هر فرد از مردم آن جامعه از لحاظ روان و خوی بر آن باشد تا از فرمانروایان و حاکمان براسه بی‌نیاز شود.

و جامعه‌ایرا که در آن آنچه سزاوارا است از این «سیرت» حاصل آید «مدینه فاضله» مینامند و قوانین مراعات شده در آن «جامعه» را سیاست مدنی می‌گویند و منظور حکیمان سیاستی نیست که اهل اجتماع را بعنوان مصالح عمومی بدان و امیدارند چه این سیاست بجز آن سیاست مدنی است. و این مدینه فاضله در نزد آنان نادر و نایاب است یا وقوع آن دور است و حکما تنها از لحاظ فرضیه و بطور نظری درباره آن گفتگو میکنند.

سپس باید دانست که سیاست عقلی که آنرا یادآور شدیم بردوگونه است: یکی آنکه در آن مصالح «مردم» بطور عموم و مصالح پادشاه در استقامت «نگاه داشتن» ملک او بخصوص مراعات شود و این سیاست بایرانیان اختصاص داشت و متکی بر روش حکمت بود.

و البته خدای تعالی ما را از آن درمذهب اسلام و در دوران خلافت

۱- «یسمی» بجای «ینشی» در (۱) غلط است. صورت متن از «ینی» است.

بی‌نیاز کرده است زیرا احکام شریعت در مصالح عمومی و خصوصی و آداب زندگی ما را از آن بی‌نیاز میکند و قوانین و احکام پادشاهی و کشورداری نیز در آن مندرج است .

گونه دوم اینست که در آن مصلحت سلطان و کیفیت استوار شدن پادشاهی از راه قهر و غلبه و دست درازی مراعات میشود و مصالح عمومی درین روش متفرع بر مصالح سلطان است و این سیاست از آن دیگر پادشاهان جهان خواه مسلمان یا کافر است جزاینکه پادشاهان مسلمانان بر حسب طاقتشان از آن سیاست بداندان پیروی میکنند که بر مقتضای شریعت اسلامی باشد و بنابراین قوانین آن از یکرشته احکام شرعی و آداب اخلاقی تشکیل می‌یابد و قوانینی را که در اجتماع طبیعی است و اصولی را که از لحاظ مراعات شوکت و عصیت ضرورت دارد نیز در نظر میگیرند .

و در اصول و قوانین مزبور نخست بشرح و آنگاه بنظریات حکما درباره آداب و رسوم و سیرت پادشاهان اقتدا میکنند و از بهترین آثار و جامع‌ترین آنها که در این باره نوشته شده و بیادگار مانده است نامه طاهر بن حسین سردار مأمون پسرش عبدالله بن طاهر است که چون مأمون فرمانروایی رقه و مصر و سرزمین های میان آن دو ناحیه را به عبدالله سپرد ، پدرش طاهر نامه مشهور خود را بوی نوشت و در آن ویرا اندرز داد و او را بهمه نیازمندیهایی که در دولت و فرمانروایی خویش داشت از قبیل آداب دینی و اخلاقی و سیاست شرعی و کشورداری توصیه کرد و ویرا بر مکارم اخلاق و عادات و خصال نیکو برانگیخت و صفاتی را که هیچ پادشاه یا بازاری و عامی از آنها بی‌نیاز نیست بوی یادآور شد و متن نامه او بنقل از کتاب طبری چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup> ، اما بعد پرهیزگاری یزدان یکتا و بی همتارا

۱- این نامه را مؤلف کتاب «جمهره رسائل العرب فی عصور العربیة الزاهرة» بسا کتب ذیل که در آنها آمده است مقابله کرده و ما پس از مقابله متن نامه با متن مندرج در کتاب جمهره ص ۴۸۵ ح ۲ آنرا ترجمه کردیم و کتب مزبور اینهاست : تاریخ طبری ۲۵۸:۱ ، تاریخ کامل ابن اثیر ۱۲۴:۶ ، مقدمه همین کتاب ص ۳۳۹ ، مختصر اخبار الخلفاء از ابن الساعی ص ۴۳ ، و کتاب بغداد تألیف ابن طیفور ۳۶۴:۶ .

برخویش واجب شمار و همواره خدای ترس و مراقب او باش و از خشم وی عزوجل پرهیز و شب و روز درنگهبانی رعیت خویش بکوش و در برابر نعمت تندرستی که ایزد بتو ارزانی داشته است پیوسته آنجهان را بیادآور و بیندیش که سرانجام بسرای دیگر میروی و زندگی جاوید تو در آنجهانست و در آنجا همه کردار های تو مورد پرسش و بازخواست واقع خواهد شد ، پس چنان شیوه ای پیش گیر که ایزد عزوجل ترا از هر لغزشی نگهدارد و روز رستاخیز ترا از شکنجه و عذاب دردناک برهاند زیرا ایزد سبحانه بتو نیکی فرموده و فرمانروایی گروهی از بندگانش را بتو سپرده است ، و دریغ نداشتن مهر خویش را از بندگان خدا بر تو واجب کرده و ترا بدادگری در میان آنان ملزم ساخته است (پس باید) احکام و حدود ایزدی را در میان ایشان اجرا سازی و از جان و ناموس و سرزمین آنان دفاع کنی و نگذاری خون کسی بریزد و در امنیت راههای ایشان بکوشی<sup>۱</sup> و آسایش مردم را تأمین کنی .

چه ایزد ترا برای واجباتی که برعهده تو فرض کرده است بازخواست میکند و در ایستگاه عدالت قرار میگیری و از تو پرسش میکنند و پاداش و کیفر تو وابسته به پیش و پس انداختن [این تکالیف است] پس [برای گزاردن آنها همواره] فهم و خرد و بینایی خویش را فارغ بگذار و مبدا [هیچ مایه غفلت] و سرگرمی دیگر ترا از انجام دادن واجبات باز دارد . زیرا آن تکالیف سرفصل و ملاک کار تو و نخستین توفیقی است که خدای عزوجل ترا بسبب آنها براه راست رهبری میفرماید . و باید نخستین امری که برگردن میگیری و کردارت را بدان نسبت میدهی ، مواظبت بر فریضی باشد که ایزد عزوجل آنها را بر تو واجب فرموده است از قبیل نماز های پنجگانه و حاضر شدن در نماز جماعت بامردمی که ترا پذیرفته اند و گزاردن توابع نماز بروفق سنت های آن بدانسان که باید چنان وضوگیری که شرایط آن در همه اعضا بشایستگی انجام یابد و نخست نام خدای عزوجل را یاد کنی و هنگام قرائت (حمد و سوره) کلمات را باهستگی و

۱- در نسخه (ب) و جمهره «لسبلهم» و در نسخ دیگر «لسربهم» و «سرب» بمعنی نفس است .

بیشتابزدگی برزبان آری و در رکوع و سجود و تشهد آرامی و راسخ قدمی را نگاهداری و نیت خود را صادقانه پیروردگارت اختصاص دهی .

و نیز همراهان و زبردستان خویش را بخواندن نماز برانگیز و پیوسته باین شیوه ادامه ده چه نماز همچنانکه خدای عزوجل میفرماید مردم را : «از کار زشت و ناپسند نهی میکند»<sup>۱</sup> آنگاه پس از واجب نماز سنن پیامبر خدا ، ص ، را فراگیر و در پیروی از طبایع و خصال او و سلف صالح پس از وی مواظبت کن و هرگاه برای تو کاری مهم پیش آید از خدای عزوجل نیکی و خیر بجوی و پرهیزگاری او گرای و دستورهای را که خدای عزوجل در کتاب خود از امر و نهی و حلال و حرام نازل فرموده است در نظر گیر و بر خود واجب شمار و احادیثی را که از پیامبر ، ص ، آورده اند پیروی کن آنگاه آن مهم را بر طبق آنچه خدای عزوجل مقرر فرموده از روی حق و حقیقت انجام ده .

و هرگز در کارها از جاده عدالت منحرف مشو خواه آن کار را دوست بداری یا بروفق دلخواه تو نباشد و چه مربوط بکسانی باشد که از نزدیکان و خویشاوندان تو اند یا درباره کسانی باشد که نسبت بتو بیگانه میباشند .

و فقه و فقیهان و دین و عالمان دین و کتاب خدای عزوجل و عاملان به آنرا برگزین چه فقه در دین وجستن آن و برانگیختن بر (کسب) آن ، و معرفت به آنچه آدمی را بخدای عزوجل نزدیک می سازد بهترین زیور انسان است و او را بهمه نیکیها رهبری میکند فقه راهنما و فرمانده آدمی به نیکو کاریها و بازدارنده انسان از کلیه گناهان و بزه ها است و با توفیق خدای عزوجل معرفت انسان بخدافزونی می یابد و بجلال و عظمت او بیشتر پی میبرد و در سرای دیگر بدرجات برتری نایل می آید .

گذشته ازین چون در دیده مردم بدانش دین آراسته باشی فرمان ترا گرامی می شمردند و شکوه تو در دل آنان جایگیر میشود و بتو روی می آورند و بعدل و دادت مطمئن میشوند .

۱- ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر - سورة عنکبوت ، آیه ۴۴ .

برتست که در همه کارها میانه روی پیش گیری چه سود آن از همه چیز آشکارتر می باشد و آسودگی بدان بهتر آماده میشود و دارای مزایایی جامعتر است .

میانه روی آدمی را براه راست میخوانند و راه راست او را بکامیابی رهبری میکند و کامیابی راهنمای وی بسوی خوشبختی است و استواری دین و سنن هدایت کننده انسان وابسته به میانه رویست . پس آنرا در همه امور دنیوی خویش برگزین ولی در طلب آخرت و کردارهای شایسته و سنت های معروف و نشانه های راستی نهایی قائل مشو چه کوشش در راه نیکی و احسان فراوان را سرحد و پایانی نیست بویژه که در راه خشنودی خدا باشد و بدان مصاحبت با اولیای خدای تعالی را در آنجهان بطلبند .

و بدانکه میانه روی در امور دنیوی مایه ارجندی میشود و شخص را از گناه باز میدارد و هیچ چیز بهتر از آن وجود و پایگاه ترا حفظ نمیکند و مایه صلاح کارت نمیشود پس میانه روی برگزین و آنرا راهنمای خویش کن تا همه امور کمال پذیرد و بر توانایی تو بیفزاید و کسان ترا از عام و خاص اصلاح کند .

و یقین خود را بخدای عزوجل نیکوکن تا بدان رعیت تو باعتدال گراید و در همه امور بوی چنگ زن و وسیله کلیه کارها را از او بخواه تا نعمت خدا بر تو پاینده و جاوید بماند .

و بهیچیک از کسانی که بکار میگماری ، پیش از آنکه حقیقت حال آنان بر تو آشکار شود تهمت مبند ، زیرا تهمت زدن و بدگمانی ب مردم بیگناه از بدترین گناهان بشمار میرود پس بیاران و همراهان خود نیک گمان باش و بدگمانی را از خود دور کن و آنرا درباره کسان خویش فروگذار چه حسن ظن ترا در جلب اطاعت و تربیت کردن هواخواهان و یارانت یاری میکند و بهیچرو نباید دشمن یزدان ، اهریمن ، در کار تو مایه نکوهش و عیبی بیابد چه اهریمن از سستی و

۱- صورت متن از «ینی» است . در (۱) چنین است : (ولانتغدن ... مممدا) بجای : جمله صحیح : ( ولاتجدن ... منمرا ) در « ینی »



زبونی تو به اندک اکتفا می‌کند و از راه بدگمان کردن بدیگران ترا گرفتار اندوه می‌سازد چنانکه لذت و شیرینی زندگی را از دست می‌دهی .

و بدانکه حسن ظن ترا قرین نیرومندی و آسایش میکند و بدان آنچه بسندگی آن را دوست داری بسنده می‌کنی . و از این راه دوستی مردم را بخود می‌کشانی و همه کارهایت به بهبود و استقامت می‌گراید .

ولی حسن ظن بیاران و همراهان و مهربانی نسبت برعیت نباید ترا از جستجو و کنجکاوی در کارها بازدارد و منافی آن نیست که در طرز کار خدمتگزاران و همراهان بتن خویش مراقبت کنی و رعیت را از مصائب مصون داری و درباره آنچه مایه اصلاح و استقامت حال وی میشود بیندیشی بلکه باید برگردن گرفتن امور اولیا و برطرف کردن نیازمندیهای رعیت و زدودن رنج و مشقت ایشان را برهر کاری ترجیح دهی و در محافظت رعیت بکوشی . زیرا چنین شیوه‌ای دین را استوارتر می‌سازد و سنت پیامبر را نمودارتر می‌کند .

و نیت خویش را در همه این امور بی‌شائبه و پاک‌کن و در اصلاح و تهذیب اخلاق خویش بی‌همتا و منفرد باش همچون کسی که بداند در برابر کرده خویش مسئول است ، اگر نیکی کند پاداش می‌بیند و اگر بیدی‌گراید بازخواست میشود و کیفر می‌یابد چه خدای عزوجل دین را بمنزله دژی استوار و پایگاهی بلند برای انسان قراردادده است هر که آنرا پیروی کند او را بمرحله سرافرازی و ارجمندی میرساند . پس نسبت بکسانیکه سیاست امور زندگانی و رعایت حال آنها برعهده تست ، روش دین‌پیش‌گیر و طریقه راستی برگزین و حدود و کیفرهای خدای تعالی را درباره بزه‌کاران باندازه گناهی که مرتکب شده‌اند و مستوجب کیفر می‌باشند اجرا کن و این شیوه را از دست مده و در آن سستی مکن و کیفرگناهکاران را بتأخیر می‌فکن زیرا اگر درین باره تفریط و مسامحه‌کاری کنی مایه تباهی حسن ظن تو میشود و بر آن باش که در این باره سنت های معروف را بکاربندی و از بدعتها و شبهات دوری جویی تا دین تو مصون بماند و جوانمردیت پایدار گردد . و هرگاه با کسی پیمان بندی بدان وفا کن و بقول و وعده خود پای بند باش .

و کار نیک را بپذیر و بدی را بدان از خود بران و از عیوبی که در هر صاحب عیب از افراد رعیت خود می بینی اغماض کن و زبان خود را از گفتار دروغ و بهتان بپند و با سخن چینان دشمنی کن زیرا نزدیک ساختن دروغگو و گستاخی بردروغ کارهای اکنون و آینده ترا تباہ می سازد .

و از اینرو که دروغ سرآغاز گناهان و بهتان و سخن چینی پایان آنها است . چه سخن چینی آفتی است که نه گوینده و نه شنونده آن در امان میماند و خاصیت آن نابسامانی هرامری است و با شایسته کاران و راستگویان دوستی کن و از روی حق و عدالت بیاری مردمان شریف برخیز و ناتوانان را دریاب و صلۀ رحم را مراعات کن و بدان راه خدای تعالی را بجوی و فرمان او را گرامی دار و ثواب آنرا در آن جهان از او درخواست کن .

از هوسهای بد و ستمگری پرهیز و رای و نظر خود را از آنها منصرف کن و براءت خویش را در نزد رعیت از هوسبازی و بیدادی آشکار ساز و سیاست و تدبیر امور مردم از روی عدالت رسیدگی کن و در میان آنان بحق و راستی و معرفتی رفتار کن که ترا براه راست و حقیقت رهبری کند .

هنگام خشم خویشتن دار باش و وقار و بردباری برگزین . از تندخویی و سبکسری و غرور در کاریکه برعهده داری پرهیز و مبادا بگویی من چیره و فرمانروا هستم و هر آنچه بخواهم میکنم زیرا چنین داعیه ترا بزودی در پرتگاه نقصان عقیده و کمی یقین بخدای عزوجل فرومی افکند .

نیت خود را درباره خدای بیهمتا و یقین باو خالص کن و بدانکه کشور و پادشاهی ویژه خداست آنرا بهره خواهد می بخشد و از آنکه خواهد باز میستاند و هرگاه خداوندان زور و آنانکه در دولت و سلطنت زبردستی و توانایی دارند نسبت به نعمتها و نیکیهای خدا ناسپاسی کنند و بکفران نعمت گرایند و در برابر احسانی که خدای عزوجل با آنان ارزانی داشته غرور نشان دهند خداوند با شتاب هرچه بیشتر کاخ نعمت و شکوه آنانرا واژگون میسازد و

۱- اشاره به آیه : تَوَتَّى الْمَلِكُ مِنَ تَشَاءٍ وَ تَنَزَعَ الْمَلِكُ مِمَّنْ تَشَاءُ . سوره آل عمران ، آیه ۲۵ .

ایشان را کیفر می‌بخشد و هرگز هیچکس را نخواهی یافت که ایزد بشتاب‌تر نعمت از او باز ستاند و او را گرفتار بازخواست گرداند مگر نعمت ناشناسان (از خداوندان سلطه و زور را، آنانکه برایشان دولتی پهناور فراهم آمده است، آنگاه که نسبت به نعمتهای ایزد و احسان وی به ناسپاسی و کفران گرایند و در برابر آنچه خدای عزوجل از فضل خویش بایشان ارزانی فرموده گردن فرازی و دست درازی آغاز کنند .

و آزمندی را از خود دور کن چه بایدگنجینه‌ها و اندوخته‌های تو نیکی و پرهیزکاری و اصلاح حال رعیت و آبادان ساختن شهرها و رسیدگی بامور مردم و حفظ خون «جان»<sup>۱</sup> خلق و دادرسی ستمدیدگان باشد .

و بدانکه هرگاه ثروت را در گنجینه‌ها بیندوزند بهره و سود نمی‌بخشد ولی اگر آنرا در راه صلاح حال رعیت و اعطای حقوق آنان بکار برند و بوسیله آن بار رنج و مشقت را از دوش خلق بردارند ، فزونی می‌یابد و مایه فراوانی نعمت میشود و عامه مردم بدان رستگار میگردند و والیان بدان آرایش می‌یابند<sup>۲</sup> و زمانه‌ای نیکو و پرفراه پدید می‌آید و مردم بارجمندی و بزرگی نایل می‌آیند . پس باید کار گنجینه و خزانه تو پراکندن ثروت در راه آبادانی اسلام و مسلمانان باشد و اموال خزانه خویش مبالغی بردوستان امیرالمؤمنین (خلیفه) که در برابر تو هستند<sup>۳</sup> تقسیم کن و حقوق آنان را پرداز و بهره رعیت را بطور وافی و بقدری که امور زندگی و معاش آنانرا اصلاح کند در نظر گیر ، چه اگر بدین شیوه رفتار کنی نعمت تو پایدار میشود و از جانب خدای تعالی مستوجب مزید نعمت میگردد و در امر خراج ستانی و گردآوری اموال از رعیت و فرمانروایی خویش توانا تر میشوی و بسبب آنکه دادگری و احسان و نیکی تو شامل حال عموم میشود همه مردم رام میگردند و فرمان ترا بهتر پیروی میکنند و بهره‌چرا اراده کنی آنرا در نهایت گشاده‌رویی و رضامندی می‌پذیرند . و منتهای کوشش

۱- سورت متن از چاهای مصر و بیروت و دسلان است . در «بنی» ده‌ها است که بظاهر معنی «جماعت مردم» مناسب مقام است .  
 ۲- از «بنی» در (۱) دجاهای دیگر ؛ و ترتبت به الولاية .  
 ۳- در چاپ مشکول بیروت ( قبلک بفتح ق و ضم ل ) غلط است .

خود را در آنچه بتو یاد آور شدم مبذول دار تا آنها را بکاربندی و باید درین باره همواره خدای ترس باشی چه ثروتی جاوید میماند که آنرا بشایستگی در راه خدا خرج کنند، و سپاسگزاران را بشناس و ایشان را بی پاداش مگذار.

مبادا جاه و غرور اینجهان بیم ازسرای دیگر را از یاد تو ببرد و در نتیجهٔ این غرور از ادای حقوقی که برعهدهٔ تست شانه تهی کنی و سستی و سهل انگاری نشان دهی زیرا سهل انگاری مایهٔ تفریط میشود و تفریط مورث هلاک آدمی است. و باید عمل تو برای خدای عزوجل و در راه او و بامید ثواب آخرت باشد زیرا خدا سبحانه نعمت خود را در این دنیا بکمال بر تو ارزانی داشته و فضل و احسان خود را در نزد تو آشکار ساخته است. و بشکرچنگ زن و بر آن اعتماد کن تا خیر و احسان خدا بتو افزون شود زیرا خدای عزوجل باندازهٔ شکر سپاسگزاران و سیرت نیکوکاران و حقگزاری آنان نسبت به نعمتها و بخشش هایی که بایشان اعطا شده است، مزد و اجر میدهد.

و هیچگاه گناه را کوچک مشمار و حسود را یاری مکن و بر بدکار و فاجر رحمت میاور و بناسپاس انعام مکن و با دشمن بچرب زبانی میرداز و گفتار سخن چین را راست مینگار و به بیوفا اطمینان مکن و بدوستی فاسق مگرای و از گمراه پیروی مکن و ریاکار را مستنای و هرگز آدمی را تحقیر مکن و خواهندهٔ بینوا را نومید باز مگردان و بیاطل پاسخ مده<sup>۱</sup> و بگفتهٔ خنده آور در منگر. پیمان شکن مباش و بدروغ فخر مکن<sup>۲</sup> و به نسبت خود مبال و خشم خویش را نمودار مکن و کبر و غرور بخود راه مده<sup>۳</sup> و از روی کبر در زمین راه مروء و سفیهان را برمکش و در طلب آخرت کوتاهی مکن و روزگار را در حال درشتی و بدگویی مگذران<sup>۴</sup> و از روی ترس یا تمایل شخصی نسبت بستمگری چشم پوشی مکن و ثواب آنسرای را درینجهان مخواه و پیوسته با فقیهان مشورت کن و خود را

۱- در متن (ب) و جایهای دیگر: «تحسین» ولی در الجمهره «لا تخبین» است. ۲- در نسخ مختلف: لا تذهبن - لاترهبین هم آمده است. ۳- عبارت: «و از امید جدا مشو» در چاپ (ب) نیست. ۴- اشاره به آیه: لا تمس فی الارض مرحا. سوره الاسری، آیه ۳۹. ۵- عبارت: «و دیده بروی سخن چین مگشای» در چاپ (ب) نیست.

به بردباری عادت ده و از آزمودگان و خردمندان و خداوندان اندیشه و حکمت «دانش و تجربه» فراگیر و مردمان فرومایه<sup>۱</sup> و بخیل را در رأی زنی و مشورت شرکت مده .

و بهیچرو گفتارشان را مشنو زیرا زیان آنان بیش از سود آنهاست . بخل و امساک و ورزیدن در امور رعیت بیش از هر چیز سبب فساد می شود . و بدانکه اگر آزمند و طمع کار باشی خوی تو چنان خواهد شد که فراوان بگیری و اندک ببخشی و هرگاه برین شیوه باشی ، مگر اندک زمانی ، کار تو باستقامت نخواهد گراید زیرا رعیت تنها از اینرو بمهر تو دل می بندند که بثروت آنان دست درازی نکنی و ستمگری را فروگذاری .

[و هر که با تو صمیمیت کند با وی بدوستی گرای و احسان و بخشش خود را از او دریغ مدار]<sup>۲</sup> . [وصافی بودن و صمیمیت ایشان نسبت بتو از راه احسان برایشان و بخشش نیک به آنان پایدار می ماند]<sup>۳</sup> .

و ابواب انعام و احسان را بر روی دوستانی که از روی خلوص و صفا بدوستی تو گراییده اند بگشای و ایشان را مورد بخشش خویش قرار ده و از بخل و امساک پرهیز و بدانکه بخل نخستین صفتی است که انسان بسبب آن پیروردگار خویش نافرمانی کرده است و شخص نافرمان و سرکش در پایگاه پستی و فرومایگی است و آن موافق گفتار خدای عزوجل باشد که فرماید : «و آنکه نفسش از بخل نگه داشته شود پس ایشان رستگارانند .»<sup>۴</sup> پس بحق و راستی دیوانهای جاده بخشش را هموار کن<sup>۵</sup> و به همه مسلمانان از خراج ناحیه خود بهره ای اختصاص ده .

و یقین بدان که بخشش از بهترین اعمال بندگان خداست ، از اینرو از حیث خوی خویش را بدان مجهز کن و خشنود باش که شیوه و رفتار خود را

۱- در چاپ (پ) اهل السرفه . در (ك) «اهل السرقة» ولی در جمهرة که صحیحتر است «اهل الرقة» است و رقة در اینجا بمعنی خساست و فرومایگی است .  
 ۲- قسمت داخل کسره تنها در چاپ (پ) مندرج است .  
 ۳- از «بنی» ۴- و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون . سورة الحشر ، آیه ۹ . ۵- در نسخه (پ) بجای «جود» کلمه «جور» است و بهمین سبب دسلان «فهل» را «بزدای و محوکن» ترجمه کرده است .

بدان بیارایی .

وسپاهیان را مورد تفقد قرارده و بدفاترا آنان درنگر و پایه هریک را رسیدگی کن و برروزی ایشان بیفزای و وسایل معاش آنانرا بحد کافی فراهم آور ، تاخدای عزوجل بدان ایشانرا از تنگدستی برهاند و درنتیجه وضع ایشان مایه توانایی تو شود و از جان و دل بیش ازبیش بفرمان تو سرتسلیم فرود آورند و برای خداوندان قدرت همین خوشبختی بس است که برسپاه و رعیت از راه دادگری و نگرهبانی و عنایت و مهربانی و احسان و توانگری خویش بخشایش کنند .

پس امر ناپسندی را که از سوی یکی از آنان (سپاه یا رعیت) پدید آید از راه درپوشیدن جامه فضیلت دیگری و لزوم عمل کردن بدان ، برطرف کن<sup>۲</sup> تا انشاءالله تعالی بکامیابی و رستگاری و صلاح نایل آیی .

و بدانکه پایگاه امر قضا و داوری درپیشگاه خدا ازهمه کارها برتر است ، زیرا داوری همچون ترازوی خداست که بدان احوال مردم در روی زمین بایکدیگر برابر و تعدیل میشود و با اجرای برابری در امر قضا [و کاردیوانی]<sup>۳</sup> روزگار رعیت باصلاح میگراید و راهها امن میشود و ستمدیده داد خویش را از ستمگر میستاند و مردم بگرفتن حقوق خود نایل میآیند و امور معیشت ایشان استوار میگردد و حق طاعت خویش را میگزارند و خداوند ایشان را از تندرستی و عافیت بهره مند میسازد و کار دین استقرار می یابد و سنت ها و شرایع بسبب اجرای حق در کار داوری ، در مجاری خود جریان می یابند .

و در اجرای فرمان خدا نیرومند باش و از شر و فساد<sup>۴</sup> پرهیز و حدود را درباره مردم اجرا کن .

۱- در چاپ بیروت و (مکاتهم) است و صورت متن از «ینی» است دسلان هم کلمه (matricules) آورده است .  
 ۲- دسلان عبارت «مکروه احدالبا بین» را بدینسان ترجمه کرده است ؛ پس صفت ناپسند یکی از دو جهان را از راه کسب فضیلت جهان دیگر برطرف کن ، و از «باب» را مرادف «دار» دانسته است . رج-وع به متن عربی نسخه چاپ پاریس ص ۱۳۶ ج ۲ و ترجمه دسلان ص ۱۵۱ ج ۲ شود .  
 ۳- در (پ) نیست .  
 ۴- در چاپ (ب) «تظیف» است ولی درجمهره و چاپهای دیگر «نطف» آمده که صحیح تر است .

واز شتابزدگی بکاه و دلتنگی واضطراب بخویش راه مده و به بهره و روزی خویش خرسند باش . [و باید قدرت و غلبه تو استقرار یابد و کيفرهایی که تعیین میکنی اجرا شود]<sup>۱</sup> .

و از تجربه خویش سود برگیر و هنگام خاموشی بیدار و گاه سخن گفتن استوار باش و با خصم بداد و انصاف رفتار کن و هنگام شبهه درنگ پیش گیر و در استدلال برحکمی که می‌کنی حجت قوی دار و نباید درباره هیچیک از رعایای خود زیر تأثیر حب و بغض واقع شوی و جانب بیطرفی را رها کنی و هنگام داوری به تمایل نسبت به یکی یا خوشرفتاری بدیگری ( بناحق) برخیزی یا از سرزنش ملامت‌کنندگان بیندیشی . [بلکه در داوری همواره] تأنی و درنگ کن و مراقبت پیش‌گیر و قضیه را مطالعه کن و بیندیش و نیک دلایل را باهم بسنج و عبرت بگیر و در پیشگاه پروردگارت فروتن باش و بهمه افراد رعیت همراهی کن و حق و حقیقت را بر خویش فرمانروا ساز و هرگز در ریختن خون کسی شتاب موز ، زیرا ریختن خون ناحق در نزد خدای عزوجل گناهی عظیم است و بکار مهم خراج نیک عنایت کن چه بدان کار رعیت راست میشود و بهبود می‌پذیرد و خدا آنرا مایه ارجمندی و سرافرازی اسلام و سبب توانگری و برتری مسلمانان قرارداده است ، برای دشمنان اسلام خواری و خشم نهفته عاجزانه‌ای و برای کافران مذلت و کوچکی است<sup>۲</sup> ، پس در تقسیم خراج میان خراجگزاران روش حق و برابری و دادگری پیش‌گیر چنانکه نباید از میزان خراج شریف بعلت شرف ، یا توانگر بسبب توانگری وی دیناری بکاهی و حتی نسبت بهیچیک از خواص و حاشیه نشینان و کاتبان درگاه خویش نباید در این باره چشم پوشی کنی . ولی بهیچرو روا نیست بیش از توانایی و طاقت مردم از آنان خراج گرفت و ایشانرا آنچنان مکلف ساخت که از حد معین خراج تجاوز کند و بافراط -

۱- قسمت داخل کروه در جاهای (ا) و (ب) و (ک) نیست .  
 ۲- در جاب بیروت ، - برای دشمن اسلام و دشمن مسلمانان ...

کاری و ستسگری منجر شود) و باید همهٔ مردم را به حق و حقیقت تلخ برانگیخت.<sup>۱</sup> زیرا چنین روشی بهتر رعیت را بهم الفت می‌دهد و باید در راه خشنودی عامه بکوشی. و بدانکه این فرمانروایی ترا بمنزلهٔ گنجور و نگهبان و پاسبان رعیت قرار داده است و ازینرو زیردستانت را «رعیت» مینامند که تو همچون شبان و قیم آنان هستی. پس باید خراج آنچنان گرفته شود که آن را از مازاد مخارج خویش بی هیچ عسرت اعطا کنی (و در پرداخت آن دچار دشواری و سختی نشوند) و باید آن خراج را در راه استواری و بهبود زندگانی و اصلاح نابسامانیها و «هموار ساختن ناهمواریهای» امور مردم صرف کنی. و کسانی را بر رعیت بگمار که از خداوندان رأی و تدبیر و تجربه و بصیرت باشند و سیاست کشور - داری را بدانند و بپاکدامنی متصف باشند، و آنوقت روزی و امور معاش ایشان را بحد کافی و فراوان تأمین کن. چه امرگماشتن چنین کارگزارانی درین پایگاهی که بتو واگذار شده است از مهمترین واجبات تو بشمار میرود و نباید هیچگونه سرگرمی و کار دیگر ترا از آن غافل کند چه اگر این شیوهٔ فرمانروایی را برگزینی و وظایف و واجباتی را که برعهدهٔ تست انجام دهی مایهٔ مزید نعمت تو از سوی پروردگار خواهد شد و مردم رفتار ترا بنیکی یاد خواهند کرد و بدان محبت رعیت را بسوی خود جلب خواهی کرد<sup>۲</sup> و بصلاح و رستگاری رعیت یاری خواهی نمود، آنگاه نیکبختیها و برکات شهر تو روی میآورد و در ناحیهٔ تو آبادانی منتشر میشود و در استان تو فراوانی نعمت پدید میآید و میزان خراج تو فزونی مییابد و ثروت بیکران بدست میآوردی و میتوانی بوسیلهٔ آن سپاهیان خود را تربیت کنی<sup>۳</sup> نیرومند شوی و از راه پراکندن ثروت و بذل و بخشش در میان مردم خشنودی عامه را بدست آوری و آنگاه در نزد دشمن خویش بحسن سیاست و دادگری جلوه‌گر میشوی و بداشتن داوران و فرمانروایان دادگر و ساز کارزار و نیرو و بسیج در کلیهٔ امور خویش نایل میگرددی. پس در این شیوهٔ

۱- از (بنی) و (۱) در چاپ بیروت: بجای (مر) بملط (امر) است. ۲- (۱) استجرت. (ب) اجترت.

۳- ارتباط: (ب) ارتضاء «بنی» ارتباط. و صورت متن از نسخهٔ اخیر است.



پسندیده مسابقه وار بکوش و هیچ چیزی را بر آن مقدم مدار تا فرجام کار ستوده ای داشته باشی ، انشاء الله تعالی .

و به هر يك از استانهایی که زیر فرمانروایی تست کسانی امین گسیل کن تا اخبار مربوط بکار گزارانت را بتو خبر دهند و روش کار و طرز رفتار آنها را برای تو بنویسند تا چنان از وضع کار آنان آگاه شوی که گویی با همه کار گزاران خود در تمام کارهای شان همراهی و طرز رفتار ایشان را بچشم می بینی .

و هر گاه بخواهی کار گزاران خود را بکاری فرمان دهی در فرجام دستوری که میخواهی صادر کنی نیک بیندیش آنگاه اگر آنرا مایه سلامت و بهبود مردم بیابی و امیدوار شوی که بدان میتوان رعیت را از گزند ها رها کنید و کار نیک انجام داد آنوقت دستور خویش را صادر کن و گرنه از آن منصرف شو و بکسانی مراجعه کن که در آن بینایی و آگاهی دارند ، سپس بسیج و وسایل آنرا بکمال فراهم کن زیرا چه بسا که مرد در امری می اندیشد و آنرا بروفق دلخواه خود انجام می دهد و آنگاه این عمل ، او را گمراه می سازد و بشگفتی وامیدارد و اگر در فرجام آن نیندیشد سبب نابودی او میشود و کارش به تباهی می گراید

پس در هر کاری که آغاز میکنی دورانندیشی و احتیاط را از دست مده و پس از یاری خدای عزوجل آنرا با نیرو و بسیج بتن خویش انجام ده . و در همه کارها همواره از پروردگار خویش طلب خیر کن . و کار امروز را بفردا میفکن و پیوسته آنرا بتن خویش پایان ده چه فردا هم کارها و پیش آمدهایی پدید می آید که ترا از کار بتأخیر انداخته امروز باز میدارد . و بدانکه هر گاه روزی سپری شود آنچه در آن باشد نیز سپری میگردد و اگر کار امروز را بتأخیر افکنی فردا کار دو روز در پیش تو گرد خواهد آمد و چنین وضعی ترا سنگین بار خواهد کرد چنانکه سرانجام به بیماری تو منجر گردد ، ولی اگر هر روز کار همان روز را انجام دهی روح و بدنت قرین آرامش و آسایش میشود و امور سلطان را استوار میکنی .

و عنایت خود را از مردم آزاده بویژه سالخوردهگان و آنانکه بصفای ضمیرشان اعتمادداری و دوستی و پشتیبانی آنانرا از راه خیرخواهی و مشورت بمعاینه آزموده و بصمیمیت و خلوص آنان پی برده‌ای، دریغ مدار و ایشان را برگزین و دربارهٔ آنان نیکی کن. همچنین خداوندان خاندانهای شریف را که گرفتار نیازمندی شده‌اند مشمول عواطف خویش کن و وسایل معاش ایشانرا بر عهده گیر و دراصلاح حال آنان بکوش تا کمترین رنجی از بینوایی احساس نکنند<sup>۱</sup> و در رفاه بسربرند. و وقت خاصی تعیین کن تا بتن خویش بکارهای بینویان و درماندگان رسیدگی کنی و بشکایت کسانی که قادر نیستند نزد تو بنظم آیند درنگری و بدرد بیچارگانی که از چگونگی مطالبهٔ حقوق خویش آگاه نیستند بررسی. چنین کسان را در آن روز معین پذیر و همچون کسی که بفزونی و با مهربانی کامل از حال زیردستان خویش می‌پرسد از وی پرسش کن<sup>۲</sup>.

و برای اینگونه امور گروهی از شایستگان رعیت خویش را برگزین و با آنان فرمان ده تا بکار کسانی که یاد کردیم رسیدگی کنند و نیازمندیها و حالات آنان را بتو باز گویند تا تو دربارهٔ چگونگی اصلاح حال ایشان بیندیشی و راهی بجویی که خداوند آنانرا بصلاح رهبری فرماید. و از حال مردمان تیره بخت، بویژه یتیمان و بیوه زنان سیه روزگار، تفقد کن و روزی آنانرا از بیت‌المال پرداز و در مهربانی و عطف و بخشش باینگونه کسان به امیرالمؤمنین، که خدای او را ارجمند کند، اقتدا کن تا خدای تعالی بسبب عنایت تو روزگار ایشان را اصلاح فرماید و مایهٔ برکت و فزونی روزی تو شود.

و برای نایبانیان از بیت‌المال وظیفهٔ خاصی تعیین کن و کسانی را که از این گروه حافظان و راویان قرآنند و بیشتر آن را از بردارند<sup>۳</sup> بردیگران مقدم دار و برای بیماران مسلمانان بیمارستانهایی برپاکن و بیماران را در آنها پناه ده و متصدیان و پرستارانی برای بیمارستانها برگزین که بحال بیماران رسیدگی

۱- (منافرا) در (۱) بجای: (مسا) در «ینی» درست نیست ۲- (اخفی) در (۱) بجای (احفی) در «ینی» غلط است. ۳- در (۱) کلمه «فی الجراید» زاید یا محرف بنظر می‌رسد بویژه که در «ینی» نیست.

کنند و پزشکانی را برگمار که دردها و بیماریهای ایشانرا درمان سازند و آرزوها و خواهشهای آنانرا تا آنجا که مایه اسراف بیت‌المال نشود برآور . و بدانکه خوی مردم چنانست که هرچند حقوقشان را ارزانی داری و بهترین آرزوهایشان را برآوری ، اگر خود نتوانند نیازمندیهایشان را بفرمانروایان عرضه دارند ، چندان خشنود و خوشحال نمیشوند ، چه آنان طمع دارند که با دیدار فرمانروایان به همراهی بیشتر نایل آیند و چه بسا کسانیکه بکار مردم رسیدگی میکنند بعلت بسیاری کارهایی که بآنها رجوع می‌شود و بردن رنج فکری و ذهنی فراوان برای حل مشکلات ایشان ، سرانجام افسرده و دلتنگ میشوند و از پذیرفتن مردم گوناگون رنج و مشقت میبرند ولی کسیکه شیفته عدل و داد میباشد و بمحاسن آن در این دنیا و فضیلت ثواب آخرت آگاه است مانند فردی نیست که از هرچه او را بخدا نزدیک سازد استقبال میکند و همواره بخشایش خدا را میطلبد ، پس تا میتوانی اجازه بده که مردم بیشتر نزد تو آیند و روی خودرا بآنها نشان ده<sup>۱</sup> و پاسبانان و نگهبانان خویش را در برابر آنان به آرامی و نرمی فرمان ده<sup>۲</sup> . و با آنان فروتنی کن و با خوشرویی و چهره باز برایشان نمودار شو و با آنان بنرمی پسرش و گفتگوکن و از راه بذل و بخشش مهربانی و عطوفت خویش را بآنان نشان ده و هرگاه چیزی بایشان می‌بخشی آنرا از روی سخاوت‌مندی و طیب نفس و برای کسب احسان و اجر بی‌تکدر (خاطر) و یا منت نهادن<sup>۳</sup> . چه چنین بخششی همچون بازرگانی سودآوری خواهد بود ، انشاءالله تعالی .

و از حوادث اینجهان و صاحبان قدرتی که پیش از تو در قرون گذشته و در میان ملت‌های انقراض یافته ریاست و فرمانروایی داشته‌اند پند و عبرت گیر . آنگاه در همه حالات زندگانی خویش بفرمان خدای سبحانه و تعالی متوسل شو و در ایستگاه مهر و دوستی او ثابت قدم باش و بشریعت و سنن او عمل کن و در راه اجرای دین و کتاب او بکوش و از هرچه مباین آن باشد و بخشم خدای عزوجل

۱- در برخی از نسخ ؛ و برای ایشان رویت را آشکار کن .

۲- در «ینی» و (۱) (جراسک) است و صورت حواسک در چاپ بیروت و برخی از نسخ دیگر درست نیست .

۳- در (ینی) عبارت با نسخه‌های دیگر متفاوت

است ولی مفهوم همه یکی است .

منتهی گردد بپرهیز . و بر کیفیت اموالی که کارگزاران تو گرد میآورند و خرج میکنند آگاه باش و ثروت حرام بدست میاور و راه اسراف پیش مگیر و بیشتر با دانشمندان همنشینی کن و با آنان در امور بشورت پرداز . و برتست که به پیروی از سنتها و اجرای آنها و متصف شدن بکمکارم اخلاق و فضائل عالی شیفته باشی .

و باید گرامی‌ترین همزمان و خواص تو کسانی باشند که هرگاه عیبی در تو بینند شکوه تو آنان را از بازگفتن آن بتو در نهان و دانا کردن تو بدان نقص باز ندارد<sup>۱</sup> . زیرا چنین کسانی خیرخواه‌ترین یاران و دوستان و بهترین پشتیبانان تو باشند و بکارگزاران درگاه و کاتبان خویش عنایت کن و برای هر یک از کاتبان و کارگزاران در هر روز وقت معین اختصاص ده تا نزد تو آیند و نامه‌ها و اموری را که باید مورد مشاوره قرارگیرد مطرح کنند و نیازمندیهای کارگزاران و امور استانی را که قلمرو فرمانروایی تست و وضع حال رعیت را بتو بازگویند .

آنگاه باید با دقت کامل گوش و دیده و فهم خود را بمسائلی که مطرح میشود متوجه سازی و هر یک را چندین بار مورد بررسی قرار دهی و درباره آنها نیک بیندیشی و آنچه را با حق و حقیقت و دوراندیشی و خرد موافق باشد بپذیری و دستور اجرای آنرا صادر کنی و خیر و نیکی را درباره آنها از خدا بخواهی و در مطالبی که مخالف حق و دوراندیشی باشد تأمل و درنگ کن و آنها را از اهل بصیرت بپرس .

بر رعیت خود یا دیگر کسان بخاطر احسان یا کار نیکی که انجام میدهی منت منه ، و از هیچکس جز وفاداری و استقامت و یاریگری بامور مسلمانان چیز دیگری مپذیر و جز در برابر اینگونه صفات بکسی احسان مکن .

این نامه مرا نیک دریاب و بدقت در آن بیندیش و آنرا بکار بند و از خدا در همه امور خویش یاری جوی و از وی طلب خیر کن زیرا خدای عزوجل همراه شایستگی و شایستگیان است .

و باید بزرگترین سیرت و بهترین شیفتگی تو چیزی باشد که مایه

خشنودی خدای عزوجل و نظام دین و ارجمندی و قدرت پیروان دین او گردد و سبب عدالت و شایستگی در میان ملت اسلام و هم عهدان «اهل ذمه» آنان شود.

و من از خدای عزوجل مسئلت میکنم که بتو یاری کند و ترا توفیق بخشد و هدایت فرماید و حفظ کند، والسلام.

و مورخان گفته‌اند که چون این نامه شیوع یافت مایه شگفتی مردم گردید و خبر آن بآمون رسید و چون برآمون خوانده شد گفت ابوالطیب، یعنی طاهر، هیچیک از امور دنیا و دین و تدبیر و رأی و سیاست و صلاح کشور و رعیت و حفظ سلطان و طاعت خلفا و تحکیم خلافت را فرونگذاشته مگر آنکه همه آنها را بخوبی و استواری بیان کرده و درباره هر یک اندرزهای وافی داده است. سپس فرمان داد که آنرا در نسخه‌های بسیاری استنساخ کنند و بسوی همه کارگزاران نواحی گوناگون بفرستند تا از آن پیروی کنند و دستورها و پندهای آنرا بکار بندند. و این نیکوترین دستوری است که درباره سیاست اجتماع بشری بر آن دست یافتیم. [و خدا بفر که بخواهد الهام میکند].<sup>۱</sup>

### فصل پنجاه و دوم

در باره فاطمی و عقایدی که مردم در این خصوص دارند  
و کشف حقیقت آن

آنچه در میان عموم مسلمانان بمرو زمان شهرت یافته اینست که ناچار باید در آخر الزمان مردی از خاندان پیامبر، ص، ظهور کند و دین را تأیید بخشد و عدل و داد را آشکار سازد و مسلمانان از او پیروی خواهند کرد و بر کشورهای اسلامی استیلا خواهد یافت و او را مهدی مینامند. و خروج دجال و وقایع پس از آن از نشانه‌های رستاخیز (ثابت در صحیح) بر اثر آن است و آنگاه عیسی (از آسمان) فرود می‌آید و دجال را میکشد یا اینکه با ظهور مهدی فرود می‌آید و او را

۱- در چاپ (ب) چنین است و جاهای دیگر چنین پایان می‌یابد: «و خدا داناست است».

در کشتن دجال یاری میدهد و در نماز بمهدی اقتدا میکند. و در این باره با حدیثی استدلال میکنند که ائمه محدثان آنها را تخریح کرده‌اند.

و کسانی که منکر این امر اند درباره آنها سخن رانده و چه بسا که با آنها ببعضی اخبار دیگر معارضه کرده‌اند. و متأخران از متصوفه در امر فاطمی طریقت دیگری دارند و بنوع خاصی استدلال میکنند و چه بسا که در این باره متکی به کشف میباشند که اصل و اساس طریقت آنانست. و ما هم اکنون در اینجا احادیثی را که در این باره نقل شده است میآوریم و هم مظان<sup>۱</sup> (عیبجویهای) منکران و مستندات آنها را یاد میکنیم سپس بنقل سخنان متصوفه و عقاید و آراء ایشان در اینخصوص میپردازیم تا نظر صحیح در این باره آشکار شود، انشاءالله تعالی.

گروهی از پیشوایان علم حدیث اخبار مربوط به مهدی را تخریح کرده‌اند که عبارتند از ترمذی<sup>۲</sup> و ابوداود<sup>۳</sup> و بزار<sup>۴</sup> و ابن ماجه<sup>۵</sup> و حاکم<sup>۶</sup> و طبرانی<sup>۷</sup> و ابویعلی موصلی<sup>۸</sup>، و این گروه احادیثی را که تخریح کرده‌اند بجماعتی از صحابه مانند علی، ع، و ابن عباس و ابن عمر و طلحه و ابن مسعود و ابوهریره و انس و ابن حارث بن جزء نسبت داده و اسانیدی<sup>۹</sup> آورده‌اند که چه بسا منکران بر آنها خرده گرفته‌اند، چنانکه هم اکنون آنها را یاد میکنیم. چه در نزد محدثان معروفست که جرح مقدم بر تعدیل است از اینرو هرگاه در بعضی از رجال اسانید عیبجویی

۱- اصطلاح حدیث است. ۲- ابوعلی محمد ترمذی مؤلف یکی از صحاح سنه درباره حدیث، متوفی سال ۲۷۹ هجری. ۳- ابوداود سلیمان مؤلف مجموعه‌ای از احادیث، وی سال ۲۷۵ در بصره درگذشته است. ۴- ابوبکر احمد بن هارون بزار مؤلف مسند بزرگی از اخبار صحاح. در بصره متولد شده است و سال ۲۹۲ هجری در رمله درگذشته است. ۵- ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی از محدثان بزرگ و صاحب یکی از صحاح سنه که بنام سنن ابن ماجه معروفست. او سال ۲۰۹ متولد شده و در ۲۷۳ درگذشته است. و رجوع بلفت نامه دهخدا شود. ۶- محمد بن عبدالله بن محمد بن حمويه معروف بحاکم نیشابوری صاحب تألیفات بسیار در علم حدیث و تاریخ است و سال ۴۰۳ درگذشته است. رجوع بلفت نامه دهخدا شود. ۷- ابوالقاسم سلیمان طبرانی که در طبریه متولد شده، صاحب معجمی در احادیث، متوفی سال ۳۶۰ هجری. ۸- ابویعلی احمد بن علی بن منی تمیمی واعظ و محدث موصلی. از راست مجموعه‌ای در حدیث و کتاب معجم الصحابه و کتاب المسند، وفات وی بموصل در ۳۰۷ هجری است (لفت نامه دهخدا). ۹- اسانید جمع اسناد است و اسناد در حدیث اینست که بگویند: فلان از فلان و او از پیامبر بما خبر داده است (تمریفات جرجانی).

و نکوهشی از قبیل غفلت یا بدی حفظ یا کمی ضبط<sup>۱</sup> یا ضعف یا سوء رأی بیابیم عیب‌های مزبور به صحت حدیث هم راه خواهد یافت و آنرا سست خواهد کرد، و نباید گفت چه بسا نظیر این گونه عیبجوییها ممکنست به رجال صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) نیز راه یابد چه اجماع محدثان بر اینست که آنچه را بخاری و مسلم در آنها آورده‌اند مقرون بصحت است و هم اجماع امت بر اینست که باید احادیث آنها را بقبول تلقی کرد و به آنها عمل نمود و اجماع خود بزرگترین و نیکوترین وسیله حمایت و دفاع است. و جز صحیحین دیگر کتب حدیث این منزلت را ندارند چه به آنچه از ائمه حدیث در این باره نقل شده در اسانید آن دو مجال سخن می‌یابیم.<sup>۲</sup>

و ابوبکر بن ابوخیثمه<sup>۳</sup>. بنا بر آنچه سهیلی<sup>۴</sup> از وی نقل کرده، در گردآوری احادیث مربوط به مهدی تتبع فراوان کرده است چنانکه گوید غریب‌ترین آن اخبار از لحاظ اسناد حدیثی است که ابوبکر اسکاف در کتاب فواید الاخبار آورده و آنرا به مالک بن انس<sup>۵</sup> از محمد بن منکدر<sup>۶</sup> از جابر، مستند کرده است، گفت پیامبر، ص، فرمود: هر که مهدی را تکذیب کند کافر شده است و هر که دجال<sup>۷</sup> را تکذیب کند دروغ گفته است.

و درباره طلوع آفتاب از مغرب نیز چنانکه گمان می‌کنم نظیر این معانی را بیان کرده و همین اندازه غلو کافی است، و خدا بصحت طریق آن به مالک بن انس داناتر است باینکه ابوبکر اسکاف در نزد ائمه حدیث متهم و سازنده است. و اما ترمذی و ابوداود سندشان را به ابن مسعود<sup>۸</sup> از طریق عاصم بن

۱- در اصطلاح رساندن سخن بگوش شنونده است. همان نحوه آنرا از دیگری فرا گرفته و باید سخن را درک کرده باشد چنانکه هنگام رساندن آن بدیگری معنی آن بر شنونده روشن و هویدا باشد آنگاه در حفظ آن چندان بکوشد و چنان آنرا بیاد آورد که هنگام شنویدن بفری بتواند بی هیچگونه تغییری آن سخن را همچنانکه شنیده و دریافته ادا کند (کشاف اصطلاحات الفنون). ۲- از «ینی» ۳- ابوبکر احمد بن ابوخیثمه مؤلف کتابی است در تاریخ حدیث و هم درباره علم حدیث تألیف دارد. وی بسال ۲۷۹ هجری درگذشته است. ۴- ابوالقاسم عبدالرحمن خثعمی سهیلی که در مالقة از شهرهای اندلس متولد شده و ابن خلکان و حاجی خلیفه کتب بسیاری بوی نسبت داده‌اند. او بسال ۵۸۱ درگذشته است. ۵- امام مالک بن انس از بنیان گذاران یکی از چهار مذهب سنت و جماعت وی بسال ۱۷۹ در مدینه درگذشته است. ۶- ابوبکر محمد بن منکدر از خاندان فریش و در علوم قرآن و حدیث از فقات بوده است. وی در سال ۱۳۱ درگذشته است. ۷- «ینی» دخان ۸- ابن عباس (ک) و (ب) و (ا). عبدالله بن مسعود محدث و یکی از صحابه پیامبر بوده است.

ابی النجود<sup>۱</sup> یکی از قراء سبعة از زرین جیش<sup>۲</sup> از عبدالله بن مسعود از پیامبر، ص، تخریج کرده‌اند بدینسان: اگر از دنیا بجز يك روز باقی نماند (زایده گوید)<sup>۳</sup> خدا آن روز را دراز میکند تا (مردی از «دودمان» من یا) از خاندان مرا برانگیزد که نام او و نام پدرش با نام من و نام پدرم یکیست. این لفظ ابوداود است و بر آن سکوت کرده است و در رساله مشهور خود گفته است آنچه در کتاب خود بر آن سکوت کرده است از حدیث‌های شایسته می‌باشد. و لفظ ترمذی چنین است: دنیا از میان نمی‌رود مگر آنکه مردی از خاندان من که نام او با نام من یکیست بر عرب فرمانروا میشود. و در لفظ دیگر چنین است: تا اینکه بعد مردی از خاندانم بولایت برسد. و در باره هر دو لفظ گوید حدیثی حسن و صحیح است. و هم آنرا از طریق موقوف بر ابوهریره روایت کرده است.

و حاکم گوید: ثوری<sup>۴</sup> و شعبه و زایده و دیگر از ائمه مسلمانان از عاصم آنرا نقل کرده‌اند. و گوید: و کلیه طرق عاصم بروایت از زر و او بروایت از عبدالله بنا بر آنچه اصل آنها را از استدلال به اخبار عاصم آشکار کردم صحیح است، زیرا او یکی از پیشوایان مسلمانان است، انتهى.

ولی احمد بن حنبل گفته است که عاصم مردی صالح و قاری قرآن و نیکوکار و ثقة بوده است لیکن اعمش حافظه بهتر و قوی‌تر از عاصم داشت، و همچنین شعبه اعمش را در تثبیت حدیث بر عاصم ترجیح میداده است. و عجلی گوید در خصوص روایات او از زر و ابی وائل درباره او اختلاف روی داده است و این گفته اشاره به ضعف روایت او از آنهاست.

و محمد بن سعد گوید: عاصم مردی ثقة بود ولی در احادیث بسیار اشتباه میکرد و یعقوب بن سفیان گوید در حدیث او اضطراب است.

و عبدالرحمن بن ابی حاتم گوید بیدرم گفتم که ابوزرعه میگوید عاصم مردی ثقة است، گفت این مرتبه را ندارد. و ابن علی درباره او گفتگو کرده و گفته است هر کس نام او عاصم بوده سوء حفظ داشته است. و ابوحاتم گوید: محل

۱- ابوبکر عاصم بن ابی النجود از موالی قبیله جذیمه و متبحر در علوم قرآن متوفی بسال ۱۲۷ هجری.

۲- از «ینی» در (ب): از زرین ابی جیش است. ۳- از «ینی» ۴- «ینی» ترمذی و شعبه و زایده.



عاصم در نزد من محل صدق است ولی با همه اینها حافظ نبوده است . و گفتار نسایی درباره او مختلف است و ابن فراس گوید در حدیث او ناآشنایی (نكرة) است و ابوجعفر عقیلی گوید بجز سوء حفظ عیبی در او نبوده است. و دارقطنی<sup>۱</sup> گوید در حفظ او چیزی (عیبی) است . و یحیی قطان گوید هیچ مردی را نیافتم که نام او عاصم باشد جز اینکه او را در حفظ در مرتبه‌ای پست یافتیم . وهم گوید شنیدم که شعبه میگفت عاصم بن ابی النجود بما خبر داد و در نفس من نسبت باو چیزی (سوء ظنی) هست .

و ذهبی گوید او در قرائت (قرآن) قابل اعتماد است<sup>۲</sup> ولی در حدیث مقامی فروتر از آن دارد راستگو است و حدیث او حسن است و اگر استدلال کنند ده شیخین (بخاری و مسلم) از او حدیث روایت کرده‌اند باید گفت که آنها منحصر و تنها از وی روایت نکرده‌اند بلکه روایت از او مقرون به راویان دیگر نیز بوده است .

و ابوداود در همین موضوع حدیثی از علی ، رض ، تخریج کرده بروایت فطر<sup>۳</sup> بن خلیفه (بنفاء) از قاسم بن ابوبزه<sup>۴</sup> و او از ابوطیفیل<sup>۵</sup> و او از علی ، رض ، و علی از پیامبر ، ص ، که گفت :

اگر از مدت دنیا پیش از یکروز هم باقی نمانده باشد در آن روز خدا مردی را از خاندان من برخواهد انگیخت که زمین را پس از آنکه پر ازستمگری و بیدادگری بوده است پر عدل و داد کند. و هر چند احمد<sup>۶</sup> و یحیی بن قطان و ابن - معین و نسایی و دیگران فطر بن خلیفه را موثق دانسته‌اند ولی عجللی گفته است : حدیث او حسن است ولی در او اندکی بوی تشیع است . و ابن معین<sup>۷</sup> هم یکبار

۱- علی بن عمر دارقطنی که از محدثان بزرگ و نامور و علمای متبحر و عمیق در تفسیر و علوم قرآن بشمار میرفت در بنفاد متولد شده و بسال ۳۸۵ هجری درگذشته است . ۲- در « ینی » عبارت ناخوانایی است که دسلان بدینسان آن را ترجمه کرده است : وی در مورد سهو است . ۳- فطر بن خلیفه گویا در آغاز قرن سوم هجری میزیسته است . و قطن بجای : فطر در (ا) غلط است . ۴- ابومسرة : (ك) و (ا) و (ب) ۵- ابوطیفیل عامر بن واثله کنانی مکی و بقول بعضی عمرو بن واثله از صحابه پیامبر بود و در روزگار خلافت علی علیه السلام مصاحبت آنحضرت را برگزید و در همه جنگها در رکاب آن حضرت بود و در سال صد هجری درگذشت رجوع به استیجاب ولت نامه دهخدا شود . ۶- مقصود احمد بن حنبل است . ۷- ابوزکریا یحیی بن معین انباری مولی جنید بن عبدالرحمن غطفانی از محدثان نامور بشمار میرود و در سال ۲۳۳ در مدینه درگذشته است .

گفته است او محدثی موثق و شیعه است. واحمد بن عبدالله بن یونس گفته است ما بر فطر می گذشتیم و او مطروح بود و از او هیچ خبری نمی نوشتیم ، و بار دیگر گفته است : من با او می گذشتم و او را مانند سگ فرو می گذاشتم .

و دارقطنی گفته است بقول وی استناد نمیشود ، و ابوبکر بن عیاش گفته است روایات او را تنها بدان سبب فرو گذاشتم که وی به مذهبی ناشایست منتسب بود .

و گوزگانی (جوزجانی) گوید او منحرف از راه حق است و موثق نیست ، اتمی .

و هم ابوداود آنرا به علی رضی الله عنه ، نسبت داده و حدیث را بدینسان تخریح کرده است :

از هارون<sup>۱</sup> بن مغیره از عمرو بن<sup>۲</sup> ابی قیس از شعیب بن<sup>۳</sup> خالد از ابواسحاق سیعی: روایت شده است که علی ، ع ، در حالیکه بفرزندش حسن نگریست فرمود این فرزندم سید است چنانکه رسول ، ص ، او را بدین عنوان نامیده در آئنده از نسل او مردی بجهان خواهد آمد که بنام پیامبر شما موسوم خواهد بود و در خوی بوی شباهت خواهد داشت ولی در خلقت باو شبیه نخواهد بود<sup>۴</sup> ، آنگاه داستان او را شرح داد که وی زمین را پر از داد خواهد کرد .

و هارون گفت : عمرو بن ابوقیس از مطرف بن طریف از ابوالحسن از هلال بن عمرو بما روایت کرد که شنیدم علی ، ع ، بروایت از پیامبر ، ص ، فرمود مردی از ماوراءالنهر (جیحون) ظهور میکند که او را حارث مینامند و پیشرو لشکریان او مردی بنام منصور خواهد بود برای خاندان محمد (امر) را مهتد می کند یا سلطه و قدرتی فراهم می سازد همچنانکه قریش بسبب رسول خدا ، ص ، قدرت و توانایی بدست آورد بر هر مؤمنی یاری کردن بوی واجب است ، یا فرمود : اجابت دعوت او بر هر مؤمنی واجب است . ابوداود در این حدیث سخنی نگفته

۱- مردان در جاهای (ا) و (ب) و (ث) . ۲- عمر بن : (ا) و (ب) و (ک) ۳- از «ینی» در جاهای ا مصر و بیروت : از شعیب بن ابی خالد . ۴- نسفی : (ا) و (ب) و (ک) . ۵- فیه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق در «ینی» بویژه بالای (خلق دوم) ضمه است و بنا بر این معنی بمکس می شود .

وسکوت کرده است ولی در جای دیگر درباره هارون گفته است که او از فرقه شیعه است و سلیمانی گفته است درباره او باید تأمل کرد .

و ابوداود در خصوص عمرو بن ابی قیس گفته است قوی نیست و در حدیث او خطا دیده میشود .

و ذهبی گفته است راستگو است ولی دارای اوهام است . و اما ابواسحق سبیمی هر چند در صحیحین احادیثی از وی تخریح شده است ولی ثابت گردیده است که در پایان زندگی عقل او تباه شده است . و روایت وی از علی ، ع ، منقطع است ، چنانکه روایت ابوداود از هارون بن مغیره نیز بر همین صفت است .

و درباره زنجیر روایت (سند) دوم ابوالحسن و هلال بن عمرو مجهول اند و ابوالحسن شناخته نشده است بجز اینکه مطرف بن طریف از او روایت کرده است ، انتهى .

و هم ابوداود از ام سلمه و نیز ابن ماجه و حاکم در مستدرک از طریق علی بن نقیل بدینسان تخریح کرده اند: از سعید بن مسیب از ام سلمه روایت کرده اند که گفت شنیدم پیامبر ، ص ، میگفت مهدی از خاندان من از نسل فاطمه است . و ابوداود این گفته را بیان کرده و بر آن خاموشی گزیده است و ابن ماجه مهدی را از نسل فاطمه آورده است ، و لفظ حاکم چنین است : شنیدم رسول ، ص ، درباره مهدی سخن میگفت و فرمود ظهور او حق است و او از خاندان فاطمه است . و در تصحیح و تخطئه آن گفتگو نکرده است . و ابوجعفر عقیلی آنرا ضعیف دانسته و گفته است علی بن نقیل را بر این حدیث تبعیت نمیتوان کرد و جز بهمین حدیث شناخته نشده است .

و هم ابوداود از ام سلمه حدیث دیگری تخریح کرده بروایت صالح ابوالخلیل از یکی از یارانش و او از ام سلمه و او از پیامبر که فرموده است : هنگام مرگ یکی از خلفا اختلافی روی میدهد و مردی از اهل مدینه گریزان بسوی مکه میرود و گروهی از مردم مکه نزد وی می آیند و او را بیرون

می‌آورند، در حالیکه او اکراه دارد، سپس میان رکن<sup>۱</sup> و مقام<sup>۲</sup> با او بیعت میکنند. آنگاه لشکریانی از شام برای نبرد با او گسیل میدارند ولی آنها در صحرای میان مکه و مدینه بزمین فرو می‌روند و هنگامیکه مردم این وضع را مشاهده میکنند آنوقت ابدال<sup>۳</sup> شام و گروههای مردم عراق نزد او می‌روند و با وی بیعت میکنند. سپس مردی از قریش که دایبهای او از قبیله کلب هستند پدید می‌آید و لشکریانی بسوی آنان گسیل میشود و آن لشکریان بر آنها غلبه می‌یابند و کسانی حسرت خواهند برد که غنائم کلیه را نینند، آنگاه آن مرد بتقسیم همه آن ثروت می‌پردازد و در میان مردم بروفق سنت پیامبر ایشان، ص، رفتار میکند و اسلام در سراسر زمین مستقر می‌شود و مدت هفت سال در میان مردم میماند و آنگاه فوت میکند و مسلمانان بر او نماز میخوانند. ابوداود گفته است که برخی از هشام روایت کرده‌اند که وی نه سال زندگی خواهد کرد و گروهی گفته‌اند هفت سال بسر خواهد برد.

سپس ابوداود همین حدیث را بنقل ابوالخلیل از عبدالله بن حارث و او از ام سلمه روایت کرده است. پس بدین سان موضوع مبهم اسناد اول آشکار شده است زیرا رجال حدیث آن از رجال صحیحین هستند و مورد نکوهش و عیبجویی نمیباشند و برخی هم گفته‌اند که حدیث مزبور بروایت قتاده از ابوالخلیل است و گاه گفته‌اند که این روایت قتاده از ابوالخلیل است و قتاده مدلس است و آن را معنعن کرده است. و حدیث مدلس پذیرفته نمیشود جز آنکه ابوداود در فصول و ابواب مهدی بصراحت حدیث را آورده است.<sup>۴</sup>

و هم ابوداود حدیثی تخریج کرده و حاکم هم از وی تبعیت نموده است بدینسان که از طریق عمران قطان و او از قتاده و او از ابونضره و او از ابوسعید خدری بروایت از پیامبر، ص، گفته است که مهدی از من است، گشاده پیشانی

۱- حجر اسود (منتهی الارب). ۲- مقام ابراهیم در خانه کعبه. ۳- گروهی از اولیاء الله که حق تعالی عالم را بوجود ایشان قائم دارد و آن همه در عالم هفتاد شخصند و هر یک در جاهای دیگر و اگر یکی از آنان بمیرد دیگری از مردم بجای او مقرر شود (غیاب). ۴- «مکر آنچه بسمع آن تصریح شده باشد با اینکه در این حدیث تصریحی در باره نام مهدی نیست آری ابوداود آنرا در ابواب آن آورده است.» (ب) و (ک) و (ل).

است و نوک بینی او بلند خواهد بود، وی زمین را پر عدل و داد خواهد کرد از آن پس که ستمگری و جور آنرا فرا گرفته باشد و هفت سال فرمانروایی میکند. اینست عبارت ابوداود و سخنی در این باره نمیگوید، و عبارت حاکم چنین است: مهدی از خاندان ماست بلند بینی است و نوک آن بلند و گشاده پیشانی خواهد بود زمین را از داد و عدل پر میکند. از آن پس که ستمگری و جور آنرا فرا گرفته باشد، بدینسان میزید و دست چپ و دو انگشت شست و ابهام دست راستش را گشود و سه انگشت دیگر را بست. حاکم گوید: این حدیث صحیح است ولی بشرط آنکه با اصول مسلم موافقت کند، و او آنرا تخریج نکرده است. انتهى.

و درباره استدلال به احادیث عمران قطان اختلاف نظر است و بخاری از او بعنوان استشهاد و نه بطور اصالت روایت کرده است و یحیی قطان از او نقل روایت نمی نمود.

و یحیی بن معین درباره او گفته است: حدیث او [همیشه]<sup>۲</sup> قوی نیست و بار دیگر گفته است: چیزی نیست.

و احمد بن حنبل گفته است: امیدوارم که از لحاظ حدیث صالح باشد و یزید بن زریع گفته است او مردی از حروریه<sup>۳</sup> بوده و شمشیر کشیدن بر روی اهل قبله (مسلمانان) را روا می دانسته است.

و نسایی گفته است: ضعیف است. و ابوعبید آجری گوید از ابو داود درباره وی پرسیدم، گفت: او از اصحاب حسن است و جز نیکی درباره او چیزی نشنیده‌ام و بار دیگر از ابوداود شنیدم که او را نام برده و گفته: ضعیف است وی در زمان ابراهیم بن عبدالله بن حسن فتوای شدیدی داده که موجب خونریزی شده است.

و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از ابوسعید خدری [از طریق زید عمی و او

۱- قس الاثف: بلندی سربینی و کژی و کوزی وسط آن و درازی طرف یا برآمدگی وسط نای و تنگی مردوسوراخ و این در اسب عیب و در شاهین و باز مدح است (منتهی الادب). ۲- از «ینی». ۳- حروریه: گروهی از خوارج اند و آنها نجده بن عامر حنفی حروری خارجی و اصحاب ویند (منتهی الادب).

از ابوصدیق ناجی و او از ابوسعید خدری<sup>۱</sup> خبری تخریح کرده‌اند که وی گفته است بیم داشتیم که پس از پیامبر ما بعضی از وقایع روی دهد از اینرو از پیغمبر خدا، ص، در این باره سؤال کردیم و او فرمود:

در میان امت من مهدی ظهور میکند و پنج [سال] می‌زید یا هفت یا نه [به تردید] زید شکاک (راوی). معدود را بر آن بیفزای. گفت پرسیدیم مقصود چیست؟ گفت: سالهایی. پس [کسان] نزد مهدی می‌آیند و می‌گویند: ای مهدی بما بخشش کن مهدی در دامان جامه او تا حدیکه بتواند حمل کند (درهم و دینار) میریزد. اینست لفظ ترمذی و گوید این حدیث حسن است و از ابوسعید خدری و آن از پیامبر، ص، بی‌وجهی روایت شده است.

و تعبیر ابن ماجه و حاکم چنین است: مهدی در میان امت من پدید می‌آید اگر دوران ظهور او کوتاه باشد هفت و گرنه نه سال خواهد بود و آنگاه امت من در آن روزگار آنچنان متنعم میشوند که هرگز نظیر آن شنیده نشده است. زمین طعمه‌های خود را ارزانی می‌دارد و چیزی از آنها اندوخته نمی‌شود. و ثروت در آن روزگار خرمن‌وار در دسترس مردم خواهد بود بدانسان که فلان مرد نزد مهدی می‌آید و میگوید: ای مهدی چیزی بمن ببخش و او میگوید برگیر، انتهى. و هر چند دارقطنی و احمد بن حنبل و یحیی بن معین درباره زید عمی گفته‌اند که او صالح است و احمد بن حنبل افزوده است که او برتر از یزید رقاشی و فضل بن عیسی است ولی با همه اینها ابوحاتم حدیث او را ضعیف دانسته و گفته است اخبار او را مینویسند ولی بدانها استدلال نمیکند و یحیی بن معین در روایت دیگری گفته است چیزی نیست، و بار دیگر گفته است حدیث او را مینویسند ولی ضعیف است.

و (جوزجانی) گوزگانی گفته است: او متمسک است. و ابوزرعه گفته

۱- قسمت داخل کروه در چاپ (ب) نیست. کلمه «عمی» منسوب به «عم» (عمو) است و از اینرو زید را بدین لقب میخوانند که هر وقت در باره چیزی از وی سؤال میکردند میگفت صبر کن تا آت را از عموی خود بپرسم. رجوع به منتهی‌الارب ذیل «عم» شود. ۲- دسلان چنین ترجمه کرده است (بر حسب نسخه‌ای که در دست داشته) و پنج یا هفت می‌زید، معدود را بر آن بیفزای گفت: پرسیدیم... و صورت متن از نسخ موجود است. ۳- صورت متن از «ینی» و (ب) است در چاپهای مصر و بیروت جرجانی است.

است. قوی نیست و حدیث او سست و ضعیف است. و ابوداود گفته است: چنین نیست بلکه شعبه از او روایت کرده است. و نسایی گفته است: ضعیف است و ابن عدی گفته است: عموم روایات و کسانیکه از آنها روایت کرده است ضعیف هستند؛ باینکه شعبه از او روایت کرده است و شاید بتوان گفت که شعبه از کسی ضعیف تر از وی روایت نکرده است.

و ممکنست گفته شود که حدیث ترمذی بسزله تفسیری برای روایتی شده است که مسلم آنرا در صحیح خود آورده است و آن عبارت از حدیث جابر است که گفته است رسول، ص، فرمود: در پایان روزگار امت من خلیفه‌ای خواهد بود که مال را (چون خاك) ب مردم می‌بخشد چنانکه بشمار نیاید.

و هم از حدیث ابوسعید که گفت: از خلفای شما خلیفه‌ای خواهد بود که مال (چون خاك)<sup>۱</sup> ب مردم ارزانی دارد و نیز از طریق دیگری از آنان بدینسان روایت شده است: (پیامبر) گفت: در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد بود ثروت‌ها را تقسیم میکند و آنها را نمیشمرد، انتهى. و در احادیث مسلم نام مهدی یاد نشده است و دلیلی هم در دست نیست که نشان دهد مراد از آنها مهدی است.

و حاکم نیز همان حدیث را از طریق عوف اعرابی و او از صدیق ناجی و وی از ابوسعید خدری بدینسان روایت کرده است که ابوسعید گفت پیامبر، ص. فرمود: رستاخیز روی نمیدهد مگر هنگامیکه زمین پر از جور و ستم و تجاوز میشود آنگاه از خاندان من مردی پدید می‌آید که زمین را پر از عدل و داد میکند چنانکه پر از جور و ستم شده بود، و حاکم درباره این حدیث گفته است این روایت بر شرط شیخین (مسلم و بخاری) صحیح است و آنها حدیث مزبور را تخریح نکرده‌اند.

و هم حاکم حدیث یاد کرده را از طریق سلیمان بن عبید بروایت از ابوالصدیق ناجی و او بنقل از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول، ص، گفته است: در پایان روزگار امت من مهدی پدید می‌آید و خدا بر او باران نازل میکند و زمین گیاه خود را بیرون می‌دهد و مال را از روی صحت ب مردم ارزانی میدارد و چهار پایان

۱- در (۱) بجای: مال، ماء است.

فزونی می‌یابند و ملت اسلام بمرحله عظمت میرسد و او هفت یا هشت سال میزید. و حاکم درباره این حدیث گفته است این صحیح است بر شرط شیخین، مسلم و بخاری، ولی آنها آنرا تخریج نکرده‌اند باینکه سلیمان بن عبید کسی است که هیچکس سنتی<sup>۱</sup> از او تخریج نکرده است، اما ابن حبان ویرا در زمره ثقات شمرده و نیاورده است که کسی درباره آن اظهار نظری کرده باشد<sup>۲</sup>.

آنگاه حاکم همین حدیث را باردیگر از طریق اسد بن موسی بروایت از حماد بن سلمه و او بنقل از مطروراق و ابوهارون عبدی و آنها از ابوالصدیق ناجی و وی از ابوسعید روایت کرده است که پیامبر، ص، فرمود: زمین پر ازستم و جور میشود، آنگاه مردی از خاندان من پدید می‌آید و هفت یا نه سال فرمانروایی میکند و زمین را پر از عدل و داد میسازد از آن پس که پر از جور و ستم بوده است و حاکم درباره آن گفته است: این حدیث [بر شرط مسلم است و آنرا بر شرط از اینرو قرار داده است که]<sup>۳</sup> او حدیث را از حماد بن سلمه و شیخ وی مطروراق تخریج کرده است ولی از شیخ دیگر وی ابوهارون عبدی تخریجی نکرده است و او بسیار ضعیف و متمم بدروغگویی است و نیازی نیست که اقوال ائمه حدیث را درباره تضعیف او بتفصیل بیاوریم. و اما اسد بن موسی که از حماد بن سلمه حدیث روایت کرده است ملقب به اسد السنة (شیر سنت) میباشد و هرچند بخاری گفته است حدیث او مشهور است و در صحیح خود بدان استناد کرده است و هم ابوداود و نسایی به حدیث وی استدلال کرده‌اند ولی با همه اینها ابوداود باردیگر گفته است: او (اسد) از ثقاتی است که اگر تصنیف نمیکرد بهتر بود. و ابومحمد بن حزم درباره وی گفته است: حدیث وی منکر است. و طبرانی همان حدیث را در معجم اوسط خود بروایت ابوالواصل از عبدالحمید بن واصل و او از ابوالصدیق ناجی و وی از حسن بن زید سعدی یکی از افراد خاندان بهدله و او از ابوسعید خدری نقل کرده است که ابوسعید گفته است: شنیدم پیامبر، ص، فرمود: مردی از

۱- از «ینی». در چاپهای مصر و بیروت بجای: سنة، سنة است بدین مفهوم که در هیچیک از صحاح سنة از او حدیثی تخریج نشده. ۲- در «ینی» چنین است: و ندیده‌ایم کسی در باره آن سخن گفته باشد. ۳- از «ینی».



امت من بیرون می‌آید که قائل بسنت منست. خدای عزوجل بخاطر او از آسمان باران رحمت نازل میکند و زمین برکت و خیر خود را آشکار میکند و بسبب او زمین پر داد و عدل میشود از آن پس که پر از جور و ستم بود و بر این امت مدت هفت سال فرمانروایی میکند و به بیت المقدس فرود می‌آید .

و طبرانی درباره این حدیث گفته است: جماعتی آنرا از ابوالصدیق روایت کرده‌اند ولی جز ابوالواصل هیچک از راویان این خبر، میان «ابوالصدیق» و «ابوسعید» کسی را واسطه قرار نداده است چه او حدیث را از حسن بن یزید و وی از ابوسعید آورده است ، انتهى .

و ابن ابی حاتم این حسن بن یزید را نام برده ولی بیش از آنچه در این اسناد از ابوسعید روایت آورده است و ابوالصدیق از وی روایت کرده است سخنی درباره او نگفته است و او را معرفی نکرده است .

و ذهبی در میزان گفته است که وی ناشناس (مجهول) است ولی ابن حبان ویرا در زمره ثقات نام برده است. و اما ابوالواصل که حدیث را از ابوالصدیق روایت کرده است کسی است که هیچکس سنتی از وی تخریح نکرده است<sup>۱</sup> لیکن ابن حبان او را در زمره طبقه دوم ثقات نام برده و درباره وی گفته است: از انس روایت آورده است و شعبه و عتاب بن بشر<sup>۲</sup> از وی روایت کرده‌اند .

و ابن ماجه در کتاب خود موسوم به : «سنن» حدیثی بدینسان تخریح کرده است: از عبدالله بن مسعود از طریق یزید بن ابی زیاد از ابراهیم از علقمه از عبدالله که گفت (عبدالله) : هنگامیکه ما در نزد پیامبر ، ص ، بودیم ناگاه جوانانی از بنی هاشم پدید آمدند و همینکه پیامبر ، ص ، آنانرا دید اشک از دیدگانش فرو ریخت و رنگ از رخسارش پرید . عبدالله گوید :

گفتم ما همچنان در چهره تو گرفتگی می‌بینیم که دوست نداریم بدینسان باشی . گفت : ما خاندانی هستیم که خدا برای ما بجای این دنیا آنجهان را برگزیده است و خاندان من پس از مرگ من گرفتار بلایا و آوارگیها و بیخانمانیها خواهند

۱- از «ینی» در چاپ های مصر و بیروت : سته است .

۲- در «ینی» : بشیر .

شد تا آنکه طایفه‌ای از سوی خاور پدید می‌آیند که دارای بندها و درفشهای سیاه خواهند بود و آنها درخواست خیر و نیکی میکنند ولی خواستهای ایشان را اجابت نمیکند از اینرو بنبرد برمیخیزند و پیروز میشوند و آنگاه خواسته‌های ایشان را با آنان ارزانی میدارند ولی آن طایفه آنها را نمی‌پذیرند تا آنکه زمام امور را بمردی از خاندان من می‌سپرنند و او زمین را آکنده از داد و عدل میکند چنانکه آن را پر از جور و ستم کرده بودند پس هر کس از شما آن دوران را درک کند باید بسوی آنان بشتابد هر چند خیزان و افتان بر روی برف باشد، انتهى.

و این حدیث در نزد محدثان معروف بحدیث‌رایات است و راوی آن یزید بن ابی‌زیاد میباشد.

و شعبه درباره یزید بن ابی‌زیاد گفته است که او مردی رفاع بود یعنی احادیثی را که ناشناخت بود مرفوع<sup>۱</sup> قرار میداد و محمد بن فضل گفته است: وی از پیشوایان بزرگ شیعه بوده است و احمد بن حنبل گفته است: وی حافظ نبوده است. و باردیگر گفته است حدیث او [این نیست]<sup>۲</sup> و یحیی بن معین گفته است: ضعیف است. و عجلی گفته است: او [جائز حدیث است و در اخذ آن هنگام حفظ شتاب می‌کرد]<sup>۳</sup>. و ابوزرعه گفته است: حدیث او را نمی‌نویسند و بدان استدلال نمیکنند. و ابوحاتم گفته است: قوی نیست. و گوزگانی گفته است: شنیدم که رجال حدیث اخبار او را ضعیف می‌شمردند. و ابوداود گفته است: کسی را نمیشناسم که حدیث ویرا فرو گذاشته باشد ولی من دیگران را از او دوست‌تر دارم. و ابن عدی گفته است: وی از شیعیان کوفه است و با اینکه ضعیف است حدیث او را مینویسند و مسلم از او روایتی کرده ولی مقرون بدیگری [نه بطور استقلال].

و خلاصه اکثر رجال حدیث او را بضعف نسبت داده‌اند و ائمه ایشان تصریح کرده‌اند حدیثی که از ابراهیم از علقمه از عبدالله روایت کرده است و معروف بحدیث‌رایات است ضعیف میباشد و وکیع بن جراح و همچنین احمد بن حنبل گفته‌اند: چیزی نیست. و ابوقدومه گفته است: شنیدم ابواسامه درباره

۱- از اصطلاحات علم حدیث است. رجوع به کتب مربوط بدان شود. ۲- از: «بنی» ۳- از: «بنی»

حدیث یزید از ابراهیم در خصوص آیات میگفت : اگر در نزد من پنجاه بار سوگند یاد کند آنرا تصدیق نخواهم کرد . آیا این مذهب ابراهیم یا مذهب علقمه یا مذهب عبدالله است ؟ و عقیلی این حدیث را در ضمن احادیث ضعیفان آورده است و ذهبی گفته است : صحیح نیست .

و ابن ماجه حدیثی از علی ، رض ، تخریج کرده که زنجیر سند آن چنین است : یاسین عجلی از ابراهیم بن محمد بن حنیفه از پدرش از جدش روایت کرده که پیامبر ، ص ، فرمود : مهدی از ما خاندان رسالت است که خدا بوسیله او در یکشب [جهان را] اصلاح میکند .

و هر چند ابن معین درباره یاسین عجلی گفته است که مانعی در حدیث او نیست ولی بخاری گفته است در آن نظر است و این جمله در اصطلاح بخاری از تضعیف بسیار شدید در خصوص اشخاص حکایت میکند . و ابن عدی در کامل و ذهبی در میزان این حدیث را آورده اند ولی بر سبیل انکار وی و ذهبی گفته است او بهمین حدیث معروفست .

وطبرانی در معجم اوسط حدیثی از علی ، رض ، تخریج کرده که وی به پیامبر ، ص ، گفت : ای رسول خدا ، آیا مهدی از ماست یا از دیگران ؟ پیامبر فرمود بلکه مهدی از ماست ، خدا به ما [جهان را] ختم میکند همچنانکه به ما آغاز کرد و بما [مردم] از شرک‌رهایی می‌بخشند و بوسیله ما پس از دشمنی های آشکار تألیف قلوب میکند همچنانکه بوسیله ما پس از دشمنی ناشی از شرک دلهای آنانرا بهم نزدیک کرد و آنانرا یکدل و متحد ساخت آنگاه علی ، رض ، گفت : آیا مردم آن زمان مؤمن خواهند بود یا کافر ؟ پیامبر فرمود : گروهی مفتون و گروهی کافر خواهند بود ، انتهى .

و در زنجیر سند این روایت نام عبدالله بن لهیعه آمده است که ضعیف است و همه او را برین صفت میشناسند و هم نام عمرو بن جابر حضرمی دیده میشود که از عبدالله هم ضعیف تر است و احمد بن حنبل گوید : از جابر احادیث منکری

روایت شده است و من خبر یافته‌ام که او دروغگو بوده . و نسائی گفته است : مورد اعتماد نیست و هم گفته است : ابن لهیعه شیخی احمق و سست خرد بوده است و میگفته است علی در میان ابرهاست و در حالیکه باما نشسته بود همینکه ابری در آسمان میدید میگفت : آن علی است که در میان ابر گذشت .

و هم طبرانی از علی ، رض ، حدیثی تخریج کرده است که پیامبر ، ص ، فرمود : در آخر الزمان فتنه‌ای پدید می‌آید که مردم آواره میشوند و چنان ناپدید میگردند که بدست آوردن آنان مانند بدست آوردن زردرکان دشوار میشود پس مردم شام را ناسزا مگوئید بلکه فتنه‌انگیزان آنانرا نکوهش کنید زیرا در میان مردم شام ابدال هم بسر میبرند ، دیری نخواهد گذشت که ابری پر از رعد و برق و بیمناک از آسمان بر مردم شام نازل خواهد شد بدانسان که همه مردم را پراکنده خواهد کرد و چنان مرعوب خواهند گردید که اگر روباهان هم با آنان بنبرد برخیزند برایشان چیره خواهند شد و درین هنگام کسی از خاندان من قیام میکند که سپاهیان او سه بند (رایت) خواهند داشت ، آن که زیاده گوید پانزده هزار و آنکه کم گوید دوازده هزار برشمارد و شعار ایشان [امت و امت] بکش ! بکش ! خواهد بود و هفت بند (رایت) با ایشان روبرو میشوند و در زیر هر بندی مردیست که خواستار پادشاهی است ، پس خدا همه آنانرا میکشد [و الفت و نعمت و سرزمین (دور و نزدیک و رای و تدبیر) مسلمانان را به آنان]<sup>۲</sup> باز میگرداند ، اتمی .

و در زنجیر سندین حدیث عبدالله بن لهیعه است که ضعیف میباشد و حال او معروفست . و حاکم آنرا در مستدرک خود روایت کرده و گفته است : اسناد آن صحیح است ولی مسلم و بخاری آنرا تخریج نکرده‌اند و در روایت حاکم چنین است : سپس هاشمی ظهور میکند و خدا ائتلاف و نعمت و ... تا آخر . و در طریق او ابن لهیعه نیست و آن از لحاظ اسناد صحیح است .

و حاکم در مستدرک از علی ، رض ، بروایت ابوالطفیل از محمد بن

۱- بنی . بنی : بکش و بکش . ۲- از (بنی) در «بنی» : (دورای) بجای : (دور و نزدیک و رای و تدبیر) در جاهای مصر است که شاید منظور دوسوی (مشرق و مغرب) است .

حنفیه حدیثی تخریج کرده است که محمد بن حنفیه گفته است: روزی در نزد علی، رض، بودیم مردی درباره مهدی از وی سؤال کرد. علی گفت: هیئات! سپس با بست و گشاد دست شماره هفت را نشان داد و آنگاه گفت: این امر در آخر الزمان خواهد بود، هنگامیکه اگر مرد بگوید خدا، کشته میشود.

و خدا برای مهدی قومی گرد میآورد که مانند تکه های ابرپراکنده اند ولی خدا دلهای آنانرا بهم نزدیک میسازد و همه یکدل و یکرای میباشند چنانکه از هیچکس وحشت ندارند و بسبب داخل شدن هیچیک از کسانی که داخل ایشان میشوند شاد و مغرور نمیگردند شماره آنان باندازه جنگ آوران بدر است نه در گذشته کسی برایشان سبقت جسته و نه در آینده نظیر آنان پیدا خواهد شد و شماره آنان باندازه اصحاب طالوت خواهد بود که با او از رود گذشتند.

ابوالطفیل گوید: ابن حنفیه پرسید آیا میخواهی (آنرا بدانی؟) گفتم: آری. گفت: مهدی از میان این دوکوه بیرون میآید. گفتم ناچار بخدای سوگند اینجارا ترك نخواهم گفت تا هنگامیکه زنده باشم. و او در آنجا یعنی در مکه درگذشت.

حاکم گفته است این حدیث صحیح است و بر شرط اصول شیخین (مسلم و بخاری) است، انتهى. ولی آن تنها بر شرط اصول مسلم است چه در زنجیر اسناد آن نام عمار ذهبی و یونس بن ابی اسحاق است<sup>۱</sup> و بخاری برای او بعنوان استدلال حدیثی تخریج نکرده بلکه بقول او استشهاد جسته است. گذشته از اینکه بدین موضوع تشیع عمار ذهبی هم ضمیمه میشود و او کسی است که هر چند احمد (بن حنبل) و ابن معین و ابوحاتم نسایی و دیگران او را موثق دانسته اند ولی علی بن مدنی بروایت از سفیان آورده است که بشیر بن مروان او را پی بریده است. گفتم چرا؟ گفت برای تشیع او.

۱ - مقصود درکوه ابوقبیس و احمر است که در مکه واقع میباشند و آنها را « اخشان » گویند.  
 ۲ - درجایهای (ك) و (ا) و (ب) و «ینی» چنین است: « و بخاری برای آنها حدیثی تخریج نکرده است و در زنجیر اسناد آن عمرو بن محمد عمقری «هنقری - ینی» است و بخاری برای او حدیثی تخریج نکرده است بلکه... ».

و ابن ماجه حدیثی از انس بن مالک ، رض ، تخریج کرد که زنجیر اسناد آن چنین است : سعد بن عبدالحمید<sup>۱</sup> از جعفر و او از علی بن زیاد یمامی و او از عکرمه بن عمار و وی از اسحاق<sup>۲</sup> و او از عبدالله [بن مسعود] و او از انس روایت کند که انس گفت شنیدم رسول خدا ، ص ، میگفت : ما فرزندان عبدالطلب بزرگان و سادات اهل بهشتیم من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی ، انتهى . و عکرمه بن عمار هر چند مسلم برای او حدیث تخریج کرده ولی آنرا بعنوان متابیع<sup>۳</sup> آورده است . برخی او را ضعیف و برخی ویرا موثق دانسته اند . و ابوحاتم رازی گفته است او مدلس است و حدیث او پذیرفته نمیشود مگر آنکه<sup>۴</sup> به سماع آن تصریح کند .

و درباره علی بن زیاد ذهبی در میزان گفته است نمیدانیم او کیست ، سپس گفته است درست اینست که نام او عبدالله بن زیاد باشد .

و اما سعد بن عبدالحمید ، هر چند یعقوب بن شبیه او را موثق دانسته و یحیی بن معین هم گفته است مانعی درباره حدیث او نیست ، ولی ثوری سخنانی در خصوص او یاد کرده است ، گویند بدان سبب که ثوری دیده است او درباره مسائلی فتوی میدهد و خطا میکند . و ابن حبان گفته است : او از کسانی است که خطای وی فاش است و ازینرو بگفته او استدلال نمیشود . و احمد بن حنبل گفته است : سعد بن عبدالحمید مدعیست که عرضه کردن<sup>۵</sup> کتب مالک را سماع کرده است در صورتیکه مردم منکر این ادعای او هستند و میگویند او در اینجا (بغداد) است و بحج نرفته است پس چگونه آنها را سماع کرده است .

و ذهبی او را در زمره کسانی قرار داده که سخن آنانکه درباره روایت وی آمده نکوهش و قدح نشده است .

۱- در (۱) عبدالحمید بن جعفر . ۲- در (۱) اسحاق بن عبدالله از انس و صورت متن از (پ) وینی است .  
 ۳- متابیع در اصطلاح حدیث برخی اطلاق می شود که آنرا در ضمن حدیث دیگری تنها از لحاظ مفهوم پایمان تعبیر مرتبط می کنند ولی از نظر آنکه حدیثی مستقل بشمارند و دو حدیث حساب کنند کمترین ارزش برای آن قائل نیستند و آنرا بعنوان استدلال از صحابه نمی آورند . ۴- (الی ان) درهمه چایها غلط و صحیح بر حسب «ینی» (الان) است . ۵- «عرض» در تداول مدارس قدیم عبارت از این بود که کسی نوشته یا کتابی را در نزد یکی از بزرگان دانش بخواند تا بتواند از آن استفاده کند و اجازه نقل و روایت آنرا داشته باشد .

و حاکم در مستدرک خود بروایت مجاهد از ابن عباس و موقوف<sup>۱</sup> بروی حدیثی تخریج کرده است .

مجاهد گفته است که عبدالله بن عباس گفت : اگر نمی شنیدم که تو مانند اعضای خاندان پیامبری این حدیث را برای تو نقل نمی کردم . مجاهد گفت این گفتار در پرده می ماند و آنرا بکسانی نمی گویم که از شنیدن آن آکراه دارند سپس گفت عبدالله بن عباس گفت : چهار تن از ما خاندان پیامبرند : سفاح و منذر و منصور و مهدی . مجاهد گفت : این چهار تن را برای من تشریح کن .

ابن عباس گفت : اما سفاح چه بسا که یاران و انصار خود را بکشد و از دشمن خود درگذرد و اما منذر ثروت بیکرانی ب مردم می بخشد و حال آنکه بنظر خودش عظمی ندارد و مقدار اندکی از آن مال برای خود نگه می دارد . و اما منصور نیمی از نصرتی که به پیامبر خدا اعطا شده بود بوی اعطا می شود و همچنانکه دشمنان پیامبر تا مسافت دوماه راه از وی در بیم بودند دشمنان منصور هم تا مسافت یکماه راه از وی در هراس خواهند بود . و اما مهدی کسی است که زمین را پر عدل و داد میکند از آن پس که آکنده از جور و ستم بوده است و بهائیم از درندگان آسوده میشوند . و زمین پاره های جگر «زر و سیم درون» خود را بیرون می افکند . گفت : پرسیدم آنها چیست ؟ گفت : آن پاره های جگری که زمین بیرون می دهد (زر و سیم) هر يك همانند ستونی «در بزرگی» می باشد . انتهى .

و حاکم گفته است : این حدیث از لحاظ اسناد صحیح است . ولی مسلم و بخاری آنرا تخریج نکرده اند و آن بروایت از اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر است که وی از پدرش نقل کرده است و اسماعیل ضعیف است . و پدرش ابراهیم هر چند مسلم برای او حدیث تخریج کرده است ولی بیشتر رجال حدیث او را بضعف نسبت داده اند ، انتهى .

۱- موقوف عبارت از حدیثی است که زنجیر اسناد آن یکی از صحابه نسبت داده شود بی آنکه بخود پیامبر برسد.

و این ماجه از ثوبان حدیثی تخریح کرده که ثوبان گفته است رسول خدا، ص، فرمود: سه تن که هر سه فرزند خلیفه میباشند در دوران بزرگی شما<sup>۱</sup> به نبرد برمیخیزند و در نزد شما کشته می‌شوند<sup>۲</sup> آنگاه بندهای (رایات) سیاه از جانب مشرق برافراشته میشود و شما را آنچنان میکشند که هیچ قومی را بدانسان نکشته اند<sup>۳</sup>.

آنگاه سخنی فرمود که آنرا بیاد ندارم و سپس گفت هرگاه او را ببینید با وی بیعت کنید و بسوی او بشتابید هر چند بزانو بروی برف باشد چه او مهدی خلیفه خداست، انتهى.

و رجال این حدیث رجال صحیحین هستند جز اینکه در زنجیر اسناد آن نام ابوقلابه جرمی هم دیده میشود که ذهبی و دیگران ویرا مدلس دانسته‌اند و هم در زنجیر اسناد آن نام سفیان ثوری است که مشهور بتدلیس است و هر یک از آن دو تن بذکر زنجیر حدیث پرداخته (حدیث را معنعن آورده) و تصریح بسمع نکرده‌اند و از اینرو حدیث آنرا نمی‌پذیرند. و هم نام عبدالرزاق بن همام در زنجیر اسناد آن وجود دارد که به تشیع معروف بوده است و در پایان دوران زندگی کور شده است و احادیث را با هم درآمیخته است.

ابن عدی گفته است: عبدالرزاق در باره فضایل احادیثی نقل کرده است که هیچکس با او بر آنها موافقت نکرده و او را به تشیع نسبت داده‌اند، انتهى.

و این ماجه بروایت از عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی حدیثی تخریح کرده که از طریق ابن لهیعه و او از ابو زرعه و وی از عمرو بن جابر حضرمی و او از عبدالله ابن حارث بن جزء روایت کرده است که پیامبر، ص، گفت: مردمی از مشرق بیرون می‌آیند و برای مهدی کار را بنیان میگذارند یعنی سلطنت و قدرت او را مستحکم میکنند. طبرانی گفته است: این حدیث را تنها لهیعه روایت کرده است و ما در ضمن حدیث علی که آنرا طبرانی در معجم اوسط خود تخریح کرده

۱- در چاپ (ك) و (ا) کبرکم. و در براهین الامامة ص ۴۶ «در نزدکرت شما» و در چاپ (ب) کتزم.

۲- در (ا) آنگاه به هیچک منقل نمی‌شود. ۳- در چاپ (ك) «فیقتلونهم» و در براهین الامامة نیز: «پس میکشند ایشانرا».



بود یاد کردیم که ابن لهیعه ضعیف است و هم یاد آور شدیم که شیخ وی عمرو بن جابر از وی ضعیف تر است .

و بزار در مسند خود وهم طبرانی در معجم اوسط خویش از ابوهریره حدیثی تخریح کرده اند که عبارت آن از طبرانی است و ابوهریره از پیامبر ، ص، روایت کند که فرموده است : مهدی در میان امت من خواهد بود اگر دوران فرمانروایی او کوتاه باشد هفت و گرنه هشت و گرنه نه سال خواهد بود . امت من در روزگار وی چنان متنعم خواهند شد که همانند آن متنعم نشده اند . آسمان پی در پی برایشان باران خواهد فرستاد<sup>۱</sup> و زمین هیچیک از گیاهان خود را ذخیره نخواهد کرد و ثروت خرمن وار در دسترس مردم قرار خواهد گرفت چنانکه مرد برمیخیزد و میگوید : ای مهدی مرا ثروتی ببخش و او میگوید : برگیر !

و بزار و طبرانی گفته اند این حدیث را تنها محمد بن مروان عجلی نقل کرده و بزار افزوده است که معلوم نیست هیچکس او را متابعت کرده باشد و هر چند ابو داود او را موثق شمرده و نیز ابن حبان نام ویرا در زمره ثقات یاد کرده است و یحیی بن معین درباره وی گفته است صالح است و باردیگر گفته است در حدیث او مانعی نیست ، ولی با همه اینها درباره او اختلاف کرده اند چنانکه ابوزرعه گفته است حدیث او در نزد من آن (پذیرفتنی) نیست<sup>۲</sup>

و عبدالله بن احمد بن حنبل گفته است : دیدم محمد بن مروان عجلی احادیثی را نقل میکند و من حضور داشتم و بعد آنها را نوشتم و آنها را فرو گذاشتم و حال آنکه برخی از اصحاب ما آن را می نوشتند . و گویی ابن حنبل با این بیان او را تضعیف کرده است .

و ابویعلی موصلی در مسند خود بروایت از ابوهریره حدیثی بدینسان تخریح کرده است : ابوهریره گفت دوست من ابوالقاسم ، ص، بمن خبر داد که رستاخیز پدید نمی آید مگر آنکه در میان مردم مردی از خاندان من ظهور کند و

۱- اشاره به : سیرسل السماء علیکم مداراً . سورة هود ، آیه ۵۴ ، و آیه ۶ ، سورة انعام و آیه ۱۰ سورة نوح .  
 ۲- بذاک . «بنی» بذاک . (چاهای مصر د بیروت) .

او آنقدر مردم را برمی انگیزد تا به حق بازگردند ، پرسیدم (ابوهریره) چه مدتی فرمانروایی میکند؟ فرمود پنج و دو . گفتم : مقصود از پنج و دو چیست؟ گفت : نمیدانم ، انتهى .

[و هر چند در این سند نام بشیر بن نهیک است]<sup>۱</sup> بدان استدلال نتوان کرد و ابو حاتم درباره آن گفته است بدان استدلال نمیشود با همه اینها مسلم و بخاری بدان استدلال کرده‌اند و مردم هم آنرا مورد اعتماد قرار داده و بگفتار ابو حاتم توجه نکرده‌اند که گفته است بدان استدلال نمیشود ، جز اینکه در زنجیر اسناد آن نام مرجان رجاء یشکری هم دیده میشود که درباره وی اختلاف کرده‌اند . چنانکه ابوزرعه گفته است مورد وثوق است و یحیی بن معین او را ضعیف دانسته<sup>۲</sup> و باردیگر گفته است صالح است و بخاری در صحیح خود فقط يك حدیث بنام او آورده است و ابوبکر بزار در مسند خویش و هم طبرانی در معجم کبیر و اوسط خود حدیثی بروایت از قره بن ایاس بدینسان تخریج کرده‌اند : قره گفت که : پیامبر خدا ، ص ، فرمود : هر آینه زمین پر از جور و ستم خواهد شد و هرگاه چنین شود خدا مردی را از میان خاندان من<sup>۳</sup> برخواهد انگیخت که نام او نام من و نام پدرش نام پدر من خواهد بود و او زمین را پر از داد و عدل خواهد کرد از آن پس که پراز جور و ستم بوده است . در آن هنگام آسمان بهیچرو از باران درینغ نخواهد کرد و زمین هیچیک از گیاهان خود را نخواهد اندوخت . وی در میان شما هفت یا هشت یا نه یعنی سالیانی درنگ خواهد کرد ، انتهى .

و در زنجیر سند این حدیث نام داود بن مجبر بن قحزم<sup>۴</sup> بروایت از پدرش دیده میشود که هر دو بسیار ضعیف‌اند .

و طبرانی در معجم اوسط خود [حدیثی بروایت از ام حبیبه بدینسان

۱- از «ینی» . ۲- و ابوداود گفته است ضعیف است: (ب) و (ك) و (ا) . ۳- از «ینی» در جاهای مصر و بیروت : من امتی ، بجای : منی است . ۴- داود بن مجبر بن محرم : (ك) . داود بن مجبر بن قحزم : داود بن مجبر بن محرم (ینی) و دسلان بجای قحزم «قحرم» تصحیح کرده است و همه غلط است و صحیح داود بن مجبر بن قحزم است که در چاپ (ب) بدین صورت آمده و با کتب رجال موافق است .

تخریج کرده است: ام حبیبه گفت شنیدم رسول خدا، ص، میگفت مردمی از سوی مشرق بیرون میآیند و در جستجوی مردی هستند که نزدیک خانه (خدا) است و همینکه به بیابان میرسند زمین آنانرا درخود فرومیبرد و آنانکه عقب مانده باشند نیز همینکه بدان سرزمین برسند زمین آنانرا فرو میبرد. گفتم ای پیامبر خدا کسانی که از روی اکراه بیرون میروند بچه سرنوشتی گرفتار میشوند؟ فرمود آنها هم بسرنوشت دیگر مردم دچار میگردند سپس خدا مردم را برمی انگیزاند ولی هرکسی را بروفق نیتی که دارد، انتهی.

و در زنجیر اسناد این حدیث نام سلمة بن ابرش است که ضعیف است و هم نام محمد بن اسحق که مدلس است و حدیث را معنعن روایت کرده است و چنین حدیثی پذیرفته نمیشود جز اینکه سماع آنرا تصریح کند. و طبرانی<sup>۱</sup> از ابن عمر حدیثی بدینسان تخریج کرده است: ابن عمر گفت: پیامبر، ص، در میان چند تن از مهاجران و انصار بود و علی بن ابیطالب در دست چپ و عباس در دست راست وی بودند، ناگاه عباس و مردی از انصار با یکدیگر بیدگویی و نکوهش پرداختند و آن مرد که از انصار بود باعباس درشتخویی کرد آنگاه پیامبر، ص، دست عباس و دست علی را در دستان خود گرفت و گفت در آینده از پشت این (عباس) کسی بیرون خواهد آمد که زمین را پرچور و ستم خواهد کرد و از پشت این (علی) کسیکه زمین را پرعدل و داد خواهد نمود و هرگاه آن روزگار را دریابید بر شماست که بجوان تمیمی که از سوی مشرق بیرون میآید روی آورید چه او علمدار مهدی خواهد بود، انتهی.

و در زنجیر اسناد این حدیث نام عبدالله عمری و عبدالله بن لهیعه است که هر دو ضعیف اند، انتهی.

و طبرانی در معجم اوسط خود حدیثی از طلحة بن عبدالله بروایت از پیامبر بدینسان تخریج کرده است: فرمود دیری نخواهد گذشت که فتنه و آشوبی آنچنان برپا خواهد شد که هر جانب آنرا فروشانند از سوی دیگر آن

۱- قسمت داخل کرده در جاهای معر و بیروت افتاده است.

فتنه برانگیخته خواهد شد تا آنکه منادیگری از آسمان ندا در میدهد که امیر شما فلان است، انتهى.

و در زنجیر اسناد این حدیث نام مثنی بن صباح است که بسیار ضعیف می‌باشد و گذشته ازین در حدیث نام مهدی تصریح نشده است بلکه محدثان از لحاظ انس باین موضوع آنرا در ذیل فصول و ترجمهٔ احوال مهدی آورده‌اند. اینست کلیهٔ احادیثی که ائمهٔ حدیث آنها را دربارهٔ مهدی و ظهور وی در آخرالزمان تخریح کرده‌اند و احادیث مزبور چنانکه دیدی بجز قلیل و بلکه کمتر آنها خالی از انتقاد نیست.

و چه بسا که منکران این موضوع متمسک بحدیثی میشوند که محمد بن خالد جندی آنرا از ابان بن صالح و او از ابو عیاش و وی از حسن بصری و او از انس بن مالک بدینسان روایت کرده‌است: انس بن مالک از پیامبر، ص، حدیث کرد که فرمود: بجز عیسی بن مریم مهدی وجود نخواهد داشت.

و یحیی بن معین دربارهٔ محمد بن خالد جندی گفته است که او مورد اعتماد است. و بی‌هقی گفته است تنها محمد بن خالد بروایت آن اختصاص یافته است. و حاکم در بارهٔ وی گفته است که او مردی گمنام و مجهولست. و در کیفیت اسناد آن نیز اختلاف شده است چنانکه یکبار آنرا چنانکه یاد کردیم روایت میکنند و آنرا به محمد بن ادريس شافعی نسبت میدهند، و بار دیگر آنرا از محمد بن خالد، از ابان، از حسن، از پیامبر، ص، بطور مرسل<sup>۱</sup> روایت میکنند. بی‌هقی گفته است به روایت محمد بن خالد رجوع شده است و او مجهول است و سند از ابان، متروک است، و از حسن از نبی، ص، منقطع است و در جمله پس حدیث ضعیف و مضطرب است.

و برخی هم گفته‌اند معنی اینکه: «بجز عیسی مهدی نیست» اینست که جز عیسی کسی در مهد (گهواره) سخن نمیگوید<sup>۲</sup> و میخواهند با این تأویل

۱- مرسل عبارت از يك متن بدون اسناد یا متنی است که اسناد آن از آخر زنجیر ناقص باشد چنانکه يك یا چند نام راوی از آن حذف گردد که باید آنرا بچوبند و هم بر اسنادی اطلاق میشود که در چند نام تابعی (یا نام دومین راوی آن) اشتباه شده باشد. ۲- اشاره به: و یکلم الناس فی المهد. سورة آل عمران، آیه ۴۱.

استدلال کردن بآنرا رد کنند یا میان آن و دیگر احادیث مربوط به مهدی جمع نمایند. این به حدیث جریج<sup>۱</sup> و دیگر خوارق مانند آن رد میشود.

و اما متصوفه، متقدمان آنان دربارهٔ هیچیک از این مسائل بحث و تحقیق نکرده‌اند بلکه سخن ایشان دربارهٔ مجاهده باعمال و نتایجی است که از آنها بدست می‌آید مانند «حال» و «وجد».

و سخنان امامیه و رافضیان شیعه در خصوص برتری دادن علی، رض، و اعتقاد بامامت وی و ادعای وصیت پیامبر، ص، دربارهٔ جانشینی او و تبری از شیخین (ابوبکر و عمر) بوده است چنانکه در ضمن مذاهب ایشان یاد کردیم آنگاه پس از چندی بامام معصوم معتقد شدند و کتب بسیاری دربارهٔ معتقدات و مذاهب آنان تألیف گردید.

سپس از میان آنان گروه اسماعیلیان پدید آمدند که بالوهیت امام بگونهٔ حلول مدعی هستند و گروه دیگری از ایشان رجعت هر یک از امامان را نوعی از تناسخ یا بطور حقیقت ادعا میکنند<sup>۲</sup> و گروهی از آنان منتظر بازگشت فرمانروایی به خاندان پیامبرند و در این باره احادیثی بجز آنچه ما از احادیث مربوط به مهدی در پیش گفتیم یاد می‌کنند.

آنگاه در میان متصوفهٔ معاصر نیز دربارهٔ کشف و ماورای حس سخن بمیان آمد و بسیاری از متصوفه بطور مطلق قائل بحلول و وحدت شدند و با امامیه و رافضیان در این عقیده شرکت جستند چه ایشان<sup>۳</sup> معتقد به الوهیت امامان یا حلول خدا در ایشان بودند. و هم متصوفه به قطب و ابدال عقیده‌مند شدند و گویی آنها در این عقیده از مذهب رافضیان دربارهٔ امام و تقییان<sup>۴</sup> تقلید کردند و اقوال شیعیان را با عقاید خود درآمیختند و دردیانت مذاهب ایشان را اقتباس کردند و در آنها فرورفتند بحدیکه مستند طریقت خود را در پوشیدن خرقة این

۱- دربارهٔ جریج رجوع به الاصابة ج ۱ ص ۲۴۳ و ص ۲۲۸ و حاشیه المرب جوالیقی ص ۲۳ شود. ۲- دستة دیگری منتظر آمدن امامانی هستند که از میان ایشان رخت بر بسته‌اند: (ك) و (ا) و (ب). ۳- برخی از ایشان نه همهٔ امامیه. ۴- نقیب رئیس بر عهده دار امور مردم است و نقیب اشراف کسی است که احوال ایشان را رسیدگی میکند.

قرار دادند که علی . رض، آنرا برحسب بصری پوشانیده و از وی عهد با التزام طریقت گرفته بود و این خرقة و طریقت بعقیده آنان از حسن بصری به جنید یکی از مشایخ آنان رسیده است . در صورتیکه از طریق صحیح چنین واقعه‌ای دانسته نشده است و این طریقت به علی ، کرم‌الله وجهه ، اختصاص نداشته است بلکه کلیه صحابه در طریق دین<sup>۱</sup> بمنزله راهنما و پیشوای مسلمانان میباشند و در اختصاص دادن آن تنها بعلی ، ع، بوی تندی از تشیع درک میشود که از آن و دیگر مطالبی که درباره دخول ایشان در تشیع و در آمدن آنان در سلك شیعیان مقدم داشتیم فهمیده می‌شود از اینرو کتب اسماعیلیان آکنده از عقاید رافضی است . و کتب اسماعیلیان و هم کتب متأخران متصوفه نیز سراپا درباره فاطمی منتظر<sup>۲</sup> است و آنها را بریکدیگر املا میکنند و از همدیگر فرامیگیرند و همه آنها مبتنی بر اصول واهی از هر دو گروه است و گاهی هم برخی از آنان بسخنان منجمان درباره قرائات اسناد میکنند و اینگونه پیشگوییهای آنان از نوع سخنانی است که در (ملاحم) چکامه های پیشگویی دیده میشود و درباره آنها در فصل آینده گفتگو خواهیم کرد . و کسانی که از این گروه متصوفه متأخر بیش از دیگران در امر فاطمی سخن رانده‌اند عبارتند از ابن‌العربی حاتمی در کتاب عنقای مغرب و ابن قسی در کتاب خلع النعلین و عبدالحق بن سبیین<sup>۳</sup> و شاگردش ابن ابی‌واطیل که در شرح کتاب خلع النعلین درین باره گفتگو کرده است . و بیشتر کلمات ایشان درباره فاطمی بمنزله لغزها و امثال است و بندرت بصراحت سخن میگویند یا مفسران سخنان ایشان گاهی موضوع را بتصریح بیان میکنند .

و خلاصه مذهب ایشان بنا بر آنچه ابن ابی‌واطیل یاد کرده اینست که بوسیله نبوت حق و راستی پس از گمراهی و کوری بشر پدید آمده است و بدنبال نبوت خلافت روی میدهد و سپس پادشاهی جای خلافت را میگیرد آنگاه دوران

۱- از : «ینی» در (۱) هدی . ۲- بفتح «ظ» . ۳- ابن سبیین ، ابومحمد عبدالحق بن ابراهیم اشبیلی مولد از در مرسیه ، Murcie ، سال ۶۱۴ و وفاتش بمکه در سنه ۶۶۸ . از طریقت خاصی در تصوف داشته و هنگامیکه در سبتنه ، Ceuta ، میزیسته فردریک دوم از علمای آنجا سؤالاتی کرد و ابن سبیین پاسخ آنها را نوشت و از اینرو در نزد مسیحیان شهرت یافت . رجوع به لغت نامه دهخدا شود .

ستمگری و تکبر و باطل پیش می‌آید .

میگویند و چون معهود از سنت خدا این است که امور بوضع نخستین خود بازگردد ازینرو واجب است امر نبوت و حق از راه ولایت زنده گردد و سپس بخلاف تبدیل شود و بدنبال آن دوران دروغ و تزویر میرسد و جانشین پادشاهی و فرمانروایی میشود و آنگاه کفر بوضع‌ای که پیش از نبوت بود باز میگردد. آنها با این بیان بوقایمی که پس از نبوت روی داده است اشاره میکنند از قبیل خلافت و تبدیل آن به پادشاهی . و آنها را سه مرحله بشمار می‌آورند از اینرو ولایت را هم که مخصوص آن فاطمی است و امر نبوت و حق را زنده میکند بامر نبوت تشبیه میکنند و آنرا دارای سه مرحله میدانند : نخست ولایت و پس از آن خلفا و جانشینان آن ولی آنگاه دوران دروغ و تزویر که بطور کنایه از آن به خروج دجال تعبیر میکنند فرامی‌رسد پس این سه مرتبه است بر سنت سه مرتبه نخستین سپس کفر بازمی‌گردد همچنانکه پیش از نبوت بود. و نیز میگویند: و چون امر خلافت برای قبیله قریش بمنزله حکم شرعی باجماعی بوده که انکار آنکه علم آن را بدست نیاورده آن راست نمی‌کند. پس واجب است که امامت بکسی اختصاص یابد که از قریش به پیامبر، ص، اخص باشد یا بظاهر مانند خاندان عبدالمطلب و یا در باطن پس باید از کسانی باشد که از حقیقت خاندان (آل) بشمار رود . و خاندان کسانی هستند که هر گاه حاضر شود (امام) هر آنکه از آن خاندان است غایب نشود . ابن عربی حاتمی در کتاب خود موسوم به عنقای مغرب فاطمی را بنام «خاتم اولیا» نامیده و از وی بطور کنایه به «خشت نقره» تعبیر کرده است و عنوان اخیر اشاره به حدیث بخاری در (باب خاتم النبیین) است که پیامبر، ص، فرموده است : مثل من در میان پیامبران پیش از من همچون مثل مردیست که خانه‌ای بنیان نهاد و آنرا تکمیل کرد بعدیکه از آن هیچ چیز باقی نماند بجز جای یک خشت ، پس من آن خشت هستم .»

و خاتم پیغمبران را به خشتی تفسیر میکنند که بنا را تکمیل کرده است . و

معنی آن پیامبر است که برای او نبوت کامل حاصل آمده است. و ولایت را در تفاوت مراتب آن به نبوت تشبیه میکنند و صاحب کمال ولایت را خاتم اولیا قرار میدهند یعنی حائز رتبه‌ای که خاتمه و پایان ولایت است همچنانکه خاتم انبیا حائز پایگاهی بود که خاتمه نبوت بشمار میرفت. و از اینرو که شارع در حدیث یاد کرده از این پایگاه خاتمه بخش خانه تعبیر کرده است و هر دو مقام دارای يك نسبت میباشند و بهمین سبب در تمثیل يك خشت بیش نیستند منتها در نبوت خشت زرین و در ولایت خشت سیمین تا میان دو پایگاه تفاوت حاصل آید چنانکه میان زروسیم فرق هست. از اینرو خشت زرین را کنایه از پیامبر، ص، و خشت سیمین را کنایه از آن ولی فاطمی منتظر میآورند و آنرا خاتم انبیا و این را خاتم اولیا مینامند.

و این عربی در ضمن مطالبی که ابن ابی واطیل از وی نقل کرده گفته است که آن امام منتظر از خاندان پیامبر و از نسل فاطمه خواهد بود و ظهور او پس از گذشتن «خ ف ج» از هجرت روی خواهد داد.

و سه حرف مزبور را بمنظور بدست آوردن عدد آنها بحساب جمل ترسیم کرده است که یکی «خ» نقطه‌دار برابر ششصد و دیگری «ف» اخت قاف برابر هشتاد و سومی «ج» نقطه‌دار برابر عدد سه است که رویهمرفته ششصد و هشتاد و سه سال میشود و مقارن آخر قرن هفتم است و چون این عصر سپری گردید و فاطمی ظهور نکرد برخی از مقلدان آنان پیش بینی مزبور را بدینسان توجیه کردند که مقصود از آن مدت مولد او بوده است و ظهور او را بمولدش تعبیر کردند و گفتند خروج وی نزدیک هفتصد و ده خواهد بود و او امامی است که از ناحیه مغرب ظهور خواهد کرد. و هم ابن ابی واطیل گوید: هرگاه روز تولد امام منتظر بر حسب گفته ابن عربی در سال ششصد و هشتاد و شش باشد پس سن او هنگام خروج بیست و شش سال خواهد بود.

و نیز افزوده است که: دجال در سال هفتصد و چهل و سه از روز محمدی خروج خواهد کرد و آغاز روز محمدی بمقیده ایشان از روز وفات پیامبر، ص،



تا پایان هزار سال است. و نیز ابن ابی واطیل در شرحی که بر کتاب خلع النعلین نوشته است گوید: ولی منتظر کسی است که القائم بامر الله خواهد بود و او را بنام محمد مهدی میخوانند، او خاتم اولیاست و پیامبری نخواهد بود بلکه ولیی است که روح و دوستدار او ویرا برمی‌انگیزد<sup>۲</sup>. پیامبر، ص، فرموده است: عالم در میان قوم خود مانند پیامبری در میان امت خویش میباشد. وهم فرموده است: عالمان امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل اند.

و مژده دادن بظهور مهدی از آغاز روز محمدی تا کمی پیش از سال پانصد یعنی نصف روز مزبور همچنان پیایی ادامه یافته و از هنگام سپری شدن آن زمان تاکنون بشارتها و نویدهای مشایخ بنزدیک شدن هنگام ظهور او روز بروز استوارتر و افزونتر شده است.

ابن ابی واطیل گوید: و کندی یاد کرده است که این ولی کسی است که با مردم نماز ظهر میگذارد و اسلام را تجدید میکند و عدل و داد را نمودار میسازد و جزیره اندلس را فتح میکند و به رومه میرسد و آن ناحیه را میگذشاید و بسوی مشرق رهسپار میشود و آن سرزمین وهم قسطنطنیه را فتح میکند و فرمانروایی زمین از آن او میشود و ازینرو مسلمانان نیرو و توانایی می‌یابند و اسلام باوج عظمت میرسد و دین حنیفیه<sup>۲</sup> آشکار میشود چه از هنگام نماز ظهر تا هنگام عصر وقت نماز خاصی است. پیامبر، ص، فرمود: میان این دو نماز (ظهر و عصر) وقتی است. (برای نماز) و هم کندی گفته است: عدد کلیه حروف عربی بی نقطه یعنی حروفی که سوره های قرآن با آنها افتتاح شده بحساب جمل هفتصد و چهل و سه است و هفت سال دوران قدرت دجال خواهد بود آنگاه در وقت نماز عصر عیسی فرود میآید و دنیا را اصلاح میکند چنانکه میش و گرگ باهم بسر برند.

سپس باید دانست که مدت پادشاهی غیر عرب پس از اسلام آوردن ایشان با عیسی صدوشصت سال خواهد بود که [شماره حروف نقطه دار ق - ی -

۱ - عبارت متن مبهم است . ۲ - حنیفیه بمعنی میل باسلام و گرویدن بدانست (اقربالموارد) .

ن است و دولت عدالت و داد از این مدت چهل سال خواهد بود<sup>۱</sup>.  
 ابن ابی واطیل گوید: وحیثی که از قول پیامبر آمده است که: مهدی بجز عیسی نیست بدین معنی است که هیچ مهدی نیست که هدایت او با ولایت وی برابر باشد<sup>۲</sup>، و بقولی معنی آن اینست که بجز عیسی کسی در گهواره سخن نمیگوید، ولی این گفتار را حدیث جریح و دیگران رد میکنند. و در صحیح آمده است که پیامبر فرموده است: این امر «اسلام» یا «دین محمد» همچنان پایدار خواهد بود تا اینکه رستاخیز برپا شود یا برایشان دوازده تن خلیفه فرمانروایی کند. یعنی خلیفه قرشی. و بنابراین واقعیت نشان میدهد که برخی از این دوازده تن در صدر اسلام بوده‌اند و برخی از آنان هم در پایان آن خواهند بود. و هم پیامبر فرموده است: مدت خلافت پس از من سی (سال) خواهد بود یا برحسب روایتی سی و یک یا بروایت دیگر سی و شش سال. و اقتضای آن در خلافت حسن و اول فرمانروایی معاویه است. بنابراین آغاز فرمانروایی معاویه خلافت بشمار می‌رود، برحسب معانی اصلی کلمات (گرفتن اوایل اسماء) و وی ششمین خلیفه است و اما هفتمین خلیفه عمر بن عبدالعزیز است. آنگاه بقیه خلفا پنج تن از خاندان پیامبر و از ذریه علی، ع، هستند و مؤید آن گفتار پیامبر است که میفرماید: تو ذوقرین آنی. مقصود ذوقرین امت است، یعنی تو در آغاز امت اسلام و ذریه تو در پایان آن خلیفه خواهید بود و چه بسا که معتقدان به رجعت<sup>۳</sup> بدین حدیث استدلال میکنند پس (قرن) اول بعقیده ایشان اشاره بوقتی است که خورشید از مغرب طلوع میکند و پیامبر، ص، فرموده است: هرگاه کسری (خسرو) کشته شود پس از وی خسروی نخواهد بود و هرگاه قیصر هلاک شود پس از او قیصری فرمانروایی نخواهد کرد. و سوگند بکسی که جان من در ید قدرت اوست گنجهای آنرا بیشک در راه خدا خرج خواهید کرد.

و عمر بن خطاب گنجهای خسرو را در راه خدا خرج کرده است و آنکه

۱- از «بنی» تصحیح شد. ۲- (ن. ل) که هدایت او با مهدی آخرالزمان برابر باشد. ۳- یعنی رجوع امام بدینا پس از مرگ.

قیصر را میکشد و گنجهای ویرا در راه خدا خرج میکند همین منتظر (مهدی) است هنگامیکه قسطنطنیه را فتح کند. پس چه امیر نیک و چه سپاه نیکی خواهد بود اینچنین پیامبر، ص، فرموده است. و مدت فرمانروایی وی اند (بضم) سال خواهد بود و اند (بضم) از سه تا نه و بقولنی تا ده را میرساند و در احادیثی چهل و در روایات دیگری هفتاد هم آمده است.

و اما چهل سال عبارت از مدت فرمانروایی وی (مهدی) و دوران دیگر خلفای چهارگانه‌اش خواهد بود که از خاندان او پس از مرگش خلافت خواهند کرد، بر همه آنان درود باد.

و گوید (ابن ابی‌واطیل) ستاره شناسان و اهل قرانات یاد کرده‌اند که مدت بقای فرمانروایی مهدی و خاندانش پس از وی صد و پنجاه و نه سال خواهد بود. و بنابراین جریان فرمانروایی خلافت و عدالت چهل یا هفتاد سال خواهد بود آنگاه اوضاع تغییر خواهد یافت و پادشاهی پدید خواهد آمد. پایان سخن ابن ابی‌واطیل.

و (ابن ابی‌واطیل) در جای دیگر گوید: فرود آمدن عیسی در وقت نماز عصر روز محمدی هنگامی خواهد بود که سه چهارم آن سپری شود. (گوید) و کندی یعقوب بن اسحاق در کتاب جفری که در آن قرانات را یاد کرده گفته است که هرگاه قران به ثور برسد در اول ضح<sup>۱</sup> (به ضاد معجمة و حای مهملة<sup>۲</sup>) یعنی ششصد و نود و هشت هجری مسیح فرود می‌آید و آنگاه در روی زمین آنچه خدای تعالی بخواهد فرمانروایی میکند.

(گوید) و در حدیث آمده است که عیسی نزدیک مناره سفید جانب شرقی دمشق فرود می‌آید، بر تن او دو ردای زرد زعفرانی رنگ<sup>۳</sup> پوشیده خواهد بود دو دست او بر روی بالهای دو فرشته قرار خواهد داشت دارای موهای

۱ - خصخ (ب). ۲ - «ض» در نزد اهالی مغرب معادل بود و «س» برابر شصت است (حاشیه نصر هورینی). ۳ - در متن: مزعفرین صفراوین مصرتین است. و مصر رنگه شده به گل سرخ یا دارای سرخی خمیب یا دارای زردی اندک یا برنگک بین سیر و ناقص رجوع به اقرب‌الموارد شود.

فروآویخته بر روی نرمة گوش خواهد بود چنانکه گویی از زندان<sup>۱</sup> بیرون آمده است. هرگاه سرش را فرود آورد قطره قطره از آن جاری شود<sup>۲</sup> و هرگاه آنرا بلند کند دانه هایی مانند مروارید از آن فرو میریزد. چهره او دارای خالهای بسیار خواهد بود.

و در حدیث دیگر آمده است که وی قدی میانه خواهد داشت و رنگ بدن وی بسفیدی و سرخی خواهد زد.

و در حدیث دیگر است که او در میان اعراب بادیه نشین<sup>۳</sup> زناشویی خواهد کرد. مقصود اینست که او با آنها ازدواج میکند و همسرش فرزندی میزاید و وفات او را پس از چهل سال یاد کرده است.

و در حدیث آمده است که عیسی در مدینه درمیگذرد و در پهلوی عمر بن خطاب دفن میشود.

و هم در حدیث آمده است که ابوبکر و عمر از میان دو پیامبر برانگیخته میشوند. ابن ابی واطیل گفته است که شیعه میگوید که مسیح، مسیح هسه<sup>۴</sup> مسیحاست از دودمان محمد، ص، و برخی از آنان<sup>۵</sup> حدیث: بجز عیسی مهدی نیست را بر آن حمل کرده اند یعنی مهدی وجود ندارد بجز آن مهدی که نسبت او بشریعت محمدی مانند نسبت عیسی بشریعت موسوی است در پیروی کردن و عدم نسخ (سخنی از شریعت وی).

باضافه بسیاری از اینگونه گفتارها که در آنها ظهور و کسی را که ظهور میکند و جایگاه ظهور او را تعیین میکنند<sup>۶</sup> و زمانی را که خبر میدهند سپری میشود و هیچ اثری از ظهور پدید نمیآید و آنوقت به رای تازه ای که میسازند

۱ - ترجمه «دیما» است که بمعنی جای عمیقی است که نوربدان نرسد و هم بر زندانی از آن حجاج اطلاق میشده است. ۲ - قطر و اگر قطر (مشدد) باشد: بوی عود دهد. ۳ - ترجمه این جمله است: انه يتزوج بالغرب والغرب داوالبادية در اقرب الموارد ذیل معانی غرب آرد: دلوومشك بزرگ. و ذیل منی حدیث: لايزال هل الغرب ظاهرین علی الحق گوید: یعنی حجاز و بقولی مردم تام. . . و بقولی اهل حبت و جهاد و بقول دیگر اهل دلو یعنی طایفه عرب، بنابراین منظور عرب است بقرینة بادیه و دسلان ذیل این عبارت نوشته است: معنی آنرا فهمیدیم. ۴ - برخی از متصوفه (ك) و (ب) و (ا). ۵ - در چاپهای (ا) و (ب) و (ك) پس از عبارت مزبور چنین است: «ا دلائل واهی و سخنان بی منطق مختلف». این کلمه ها در «ینی» و (ب) نیست.

باز میگردند چنانکه می‌بینی در این باره به چه مفهومی لغوی و موضوعات خیالی و احکام نجومی متوسل میشوند در این (اعمار) سنین اول و آخری آنها سپری گردیده است .

و اما متصوفه همزمان ما ، بیشتر آنان بظهور مردی اشاره میکنند که تجدیدکننده احکام مذهب اسلام و مراسم حق خواهد بود و ظهور او را در اوقاتی تعیین می‌کنند که نزدیک بعصر ماست بعضی از آنان میگویند از نسل فاطمه است و برخی ویرا بخاندان خاصی اختصاص نمیدهند و ما این رأی را از گروهی از آنان شنیده‌ایم که بزرگتر ایشان ابویعقوب بادسی سرور اولیای مغرب است و در آغاز این قرن یعنی قرن هشتم میزیسته است . و این موضوع را نواده او خدایگان ما ابوزکریا یحیی بنقل از پدرش ابومحمد عبدالله ولی و او از پدرش ابویعقوب یاد کرده و به من خبر داده است<sup>۱</sup>

اینست پایان مطالبی که بر آن دست یافته‌ایم یا از سخنان گروه متصوفه بما رسیده است و هم آنچه محدثان درباره اخبار مهدی آورده‌اند که بطور کامل همه آنها را باندازه وسع خویش یاد کردیم .

ولی حقیقتی که باید بر تو ثابت شود اینست که هیچ دعوتی خواه برای دین یا سلطنت و پادشاهی بمرحله عمل و کمال نرسد مگر در پرتو شوکت و سپاه و عصیبت چه فرمان دعوت کننده را لشکر و عصیبت آشکار میسازد و از آن دفاع میکند تا آنکه امر خدا در آن بکمال میرسد . و ما در فصول پیشین با برهانهای طبیعی<sup>۲</sup> که نشان دادیم این امر را ثابت کردیم .

و عصیبت فاطمیان و طالبیان و بلکه عصیبت کلیه قریش هم اکنون در سراسر جهان متلاشی شده است و ملت‌های دیگری پدید آمده‌اند که عصیبت آنان بر عصیبت قریش برتری یافته است .

و بجز عصیبت‌هایی که از قریش بحجاز در مکه و شهرهای ینبع و مدینه مانده

۱ - در «ینی» چنین است : و این موضوع را نواده او ابو زکریا یحیی از پدرش ابومحمد عبدالله از پدرش ولی ابو یعقوب یاد کرده . . . . ۲ - از : «ینی» در نسخه دیگر : قطعی

بسیاری است .

وهم شیخ یاد کرده (محمد بن ابراهیم ابلی) داستان شگفت‌آوری از اینگونه داعیه‌ها برای من نقل کرد و آن اینست که : هنگام سفر حج از رباط عبادا که مدفن شیخ ابو مدین<sup>۲</sup> واقع در کوه تلمسان است و کوه مزبور مشرف بر آن می‌باشد مردی از خاندان پیامبر (سید) که از ساکنان کربلا بوده است همراه سفر وی می‌شود و او دارای پیروان و شاگردان و خدمتگزاران بسیار بوده و در میان قوم خود پایهٔ ارجمند داشته است و در بیشتر شهرها همشهری‌هایش او را استقبال می‌کردند و مخارج ویرا می‌پرداختند . شیخ گوید : میان ما دوستی و همنشینی درین سفر و در تمام طول راه استوار گردید . و موضوع کار او بر من کشف و معلوم شد که وی با همراهان خویش از کربلا که اقامتگاه او بود برای جستجوی فرمانروایی و دعوی اینکه وی فاطمی است بمغرب آمده [و چون دیده است دولت مرینیان و یوسف بن یعقوب در آن هنگام تلمسان را پایتخت خود قرار داده و در نهایت قدرت است بهمراهان خود گفته است] برگردید ، ما دچار غلط و اشتباه شده‌ایم و اکنون هنگام ادعای ما نیست<sup>۲</sup> .

و گفتار آن مرد نشان می‌دهد که وی بدین حقیقت آگاه و بینا بوده است که کار فرمانروایی جز در پرتو عصیبت و نیرویی که برابر با قدرت لشکری خداوندان قدرت هر عصر باشد انجام نمی‌یابد و همینکه دریافته است که وی در آن دیار مردی بیگانه و بی‌یار و یاور است و نمیتواند در برابر عصیبت مرینیان در آن روزگار مقاومت کند از ادعای خود صرف نظر کرده و حقیقت را دریافته و دست از آزمندیهای خود برداشته است و مطلبی را که میبایست یقین کند این بود که کلیهٔ عصیبت فاطمیان و قریش بویژه در مغرب یکسره از میان رفته است

۱ - رباط عباد واقع در دو کیلومتری جنوب شرقی تلمسان و ساحل رود اسر است . ۲ - شیخ ابو مدین شعیب بن حسین اندلسی یکی از کبار شیوخ منصوره ، مولد او به قطنیاته ، قریه‌ای به اشبلیه است . وی در سال ۵۴۹ با گروهی از نجایه به تلمسان میرفت و در رباط عباد درگذشت و جسد وی را در رباط بخاک سپردند . قبر او زیارتگاه بوده است . رجوع به لغت نامهٔ دهخدا شود . ۳ - در «سی» چنین است : و چون (قدرت) دولت مرینیان را بچشم دیده و در همان روزگار یوسف بن تاشفین با تلمسان بفرسوده بود بهمراهان خود گفته بود .

ولی تعصب او به کارش مانع آنست که چنین اعتقادی پیدا کند، و خدا میداند و شما نمیدانید.

و در روزگار های نزدیک بعصر ما در میان تازیان ساکن دیار مغرب شوق و تمایلی (نهضتی) پدید آمده بود که مردم را براه راست و حقیقت و انجام دادن سنت پیامبر دعوت میکردند بی آنکه در اینگونه تبلیغات دعوت فاطمی یا جز آن وجود داشته باشد چنانکه گاهی از اوقات یکی پس از دیگری از آنان مردم را پیاداشتن سنت و تغییر دادن منکر دعوت میکردند و عنایت خویش را بدین امور مبذول میداشتند و پیروان آنان فزونی مییافت و بیش از همه چیز باصلاح جاده‌ها از لحاظ جلوگیری از دستبرد به مسافران توجه میکردند زیرا بیشتر تبهکاری تازیان درین قسمت بود که براهزنی میپرداختند چنانکه در فصول پیشین یاد کردیم که وضع طبیعی اقتصاد و معاش ایشان ایجاب میکرد باینگونه کردارها دست یازند.

ازینرو آنچه دوستاناران اصلاحات میتوانستند مردم را از کارهای منکر و ناپسند باز میداشتند و بویژه در امن کردن جاده‌ها و راه‌ها از دستبرد راهزنان میکوشیدند ولی چیزی که هست آیین های دینی در میان ایشان استوار نشده بود از اینرو که توبه عرب و روی آوردن ایشان به دین تنها ایشان را بدین امر متوجه ساخت که از غارتگری و تاراج و راهزنی خودداری<sup>۱</sup> کنند و در بازگشت ایشان بدین و توجهشان بدان خرد ایشان فضیلت دیگری را درک نمیکرد و نمیتوانستند بتمام مقاصد دین پی ببرند و بجز ترك غارتگری حقیقت دیگری را دریابند زیرا پیش از نزدیکی بدیانت گناهی که مرتکب میشدند همین عمل بود و از اینرو هنگامیکه بدیانت روی آوردند از همان رفتار ناستوده توبه کردند. اینست که می بینیم پیروان این گروه مصلحان که بگمان خود مردم را بسنت و حق دعوت میکنند در دیگر فروع اقتدا و پیروی از دین عمیق نیستند و تنها کیش آنان

۱ - والله يعلم و انتم لاتعلمون . سورة البقرة . آیه ۲۰۳  
 ۲ - (اقتصاد) در چاپ (۱) غلط و صحیح (اقتصاد)

است بر حسب «بنی» .

فرو گذاشتن غارتگری و ستم و راهزنی و آزار مسافران است و آنگاه با تمام قوایی که دارند بجستن سود های دنیوی و امور معاش روی میآورند و تفاوت میان امر رستگاری و شایستگی مردم و طلبیدن دنیا از زمین تا آسمانست و سازش آن دو با هم ممتنع میباشد . بدین سبب بهیچرو در میان چنین کسانی آیین ها و اصول دین استوار نمیشود و بطور کامل از راه باطل باز نمیگردند و برگروه آنان افزوده نمیشود و میان صفات و خوی دعوت کننده آنان در استحکام دین و فرمانروائی بر خود با پیروانش اختلاف و تفاوت بسیار دیده میشود [و آنها آنچنان که باید بخوی وی نمیگردند] و از اینرو همینکه زندگی را بدرود گوید رشته کار آنان از هم میگسلد و عصبیت و قدرت آنان متلاشی میشود . و نمونه این کیفیت در افریقیه برای مردی از قبیله بنی کعب سلیم<sup>۱</sup> موسوم به قاسم بن مره بن احمد در قرن هفتم روی داد و آنگاه پس از او برای مرد دیگری موسوم به سعاده از تیره (بطن) مسلم وابسته به قبایل بادیه نشین ریاح<sup>۲</sup> و او از مصلح نخستین دیندارتر بود و روشی استوارتر داشت و با همه اینها کار پیروان او بهیچرو بهبود نیافت و باصلاح نگرانید بعلت دلایلی که یاد کردیم ، و ما در ضمن یاد کردن قبایل سلیم و ریاح در این باره گفتگو خواهیم کرد . و پس از آن اصلاح خواهانی پدید آمدند که بتقلید آنان اینگونه دعوتها را بخود می بستند و راه ریاکاری و سالوسی را می پیمودند و کلمه سنت را بر زبان میآوردند در صورتی که خود بجز اندکی بدان آراسته نبودند و بهمین سبب نه اینگروه و نه کسانی که پس از ایشان اینگونه دعاوی را بخود بستند هیچ پیشرفتی نکردند و کاری انجام ندادند . دستور خداست در میان بندگانش<sup>۳</sup> .

۱ - رجوع به تاریخ بربرج ۱ ص ۱۵۳ شود . در « ینی » مردی از بنی کعب از قبیله سلیم . ۲ - رجوع به تاریخ بربرج ترجمه دسلان ح ۱ ص ۸۱ شود . ۳ - آخر فصل در « ینی » هم مانند (ب) و این ترجمه است .



### فصل پنجاه و سوم

در بارهٔ امور غیب‌بینی و فالگزاری دولتها و ملتها و در این فصل

از «ملاحم» چکامه‌های پیشگویی و کشف مفهوم

جفر نیز گفتگو میشود<sup>۱</sup>

باید دانست که همت گماشتن و توجه به دانستن فرجام کارها و آگاهی از پیش‌آمدهایی که در آینده برای هرکسی روی خواهد داد از قبیل چگونگی زندگی و مرگ یا نیکی و بدی، از خصوصیات روحی نوع بشر است. بویژه مردم شیفتهٔ آنند که از پیش‌آمدها و حوادث عمومی آینده آگاه شوند مانند: شناختن مدتی که از عمر جهان باقی مانده است یا پی بردن به نیرومندی یا مدت بقای دولتها، که میتوان گفت خبر یافتن از اینگونه امور جلی بشر است و در نهاد او مخمر گردیده است. از اینرو می‌بینیم بیشتر مردم بر آن میشوند که در خواب بدینگونه امور پی برند و اخبار کاهنان دربارهٔ کسانی که برای چنین مسائلی با آنان روی می‌آورند از پادشاهان گرفته تا مردم بازاری و عامه معروفست. بهمین سبب می‌بینیم در شهرها صنف خاصی اینگونه پیشگوییها را وسیلهٔ معاش و پیشهٔ خود می‌سازند چه میدانند که مردم سخت شیفتهٔ چنین مسائلی هستند و از اینرو در کنار گذرها و دکانها جایگاه خاصی برمیگزینند تا کسانی که میخواهند از آنان درین باره پرسش کنند محل ایشان را بدانند. اینست که بامداد و شامگاه زنان و کودکان شهر و بلکه بسیاری از کم‌خردان در جایگاه آنان گرد می‌آیند و از فرجام کارهای خود از کسب و پیشه و جاه و مقام گرفته تا امور معاش و دوستی و دشمنی و نظایر اینها پرسش میکنند و این گروه بانواع گوناگون پیشگویی می‌پردازند از قبیل بینندهٔ خط رمل که او را منجم میخوانند و فال بین با سنگریزه‌ها و دانه‌ها (فال نخود) که ویرا حاسب (شمارگر) مینامند و آنانکه درآینه و آب فال می‌بینند

۱ - در «بنی» عنوان فصل چنین است: در امور غیب‌بینی و فالگزاری دولتها و ملتها و گفتگو از ملاحم (چکامه‌های پیشگویی) و کشف معنای جفر. و در چاپ بیروت: در ابتدای دولتها و ملتها است و صورت متن از مجموع چند چاپ و نسخهٔ «بنی» است.

و ایشانرا مندل زنا میخوانند .

و این اعمال منکر و ناپسند را در همه شهرهای بزرگ بطور آشکار مرتکب میشوند در صورتیکه در شریعت مورد نکوهش واقع شده است و مقرر گردیده است که بشر از امور غیبی آگاه نمیشود بجز کسانیکه خدا در خواب یا از راه منصب ولایت آنانرا از دانش خود برغیب آگاه میکند و بیشتر کسانیکه بدین امور توجه میکنند و به جستجوی آگاهی یافتن بر آنها میپردازند پادشاهان و امیرانند که میخواهند مدت بقای دولت خودرا دریابند و بهمین سبب توجه خداوندان دانش و کلیه ملتها بدان معطوف شده است و در میان هرملتی سخنان کاهن یا ستاره شناس یا ولی امری در این باره یافت میشود از قبیل چگونگی پادشاهی و سلطنتی که در انتظار آنند یا دولتی که از نایل آمدن بدان با خود سخن میگویند و پیشآمدهایی که در آینده برای آنان روی خواهد داد مانند جنگها و فتنه ها و کشتارهای عظیم و مدت بقای دولت و شماره پادشاهان آن و سخن درباره اسامی آنان و اینگونه امور را پیشگویی حوادث مینامند .

و در میان عرب کاهنان و فالگزارانی بودند که در اینگونه موضوعات با آنان رجوع میکردند و آنها از آینده قوم عرب خبر داده و پادشاهی و دولت آنان را پیشگویی کرده بودند ، چنانکه شق و سطح درباره خواب ربیعه بن نصر یکی از پادشاهان یمن خبر دادند که حبشه بر بلاد ایشان میتازد و سپس آن کشور بتصرف یمن میآید و آنگاه پادشاهی و دولت عرب ظهور میکند . و همچنین سطح رؤیای موبدان را تأویل کرد هنگامیکه کسری (خسروانوشیروان) آنرا با عبدالمسیح نزد وی فرستاد و او ظهور دولت عرب را خبر داد . همچنین طوایف بربر کاهنانی داشتند که مشهورترین آنها موسی بن صالح<sup>۱</sup> از قبیله بنی یفرن<sup>۲</sup> و بقولی از قبیله غمرت<sup>۳</sup> بود . وی پیشگوییهای منظوم بزبان محلی دارد که از وقایع بسیاری خبر داده است و بیشتر پیشگوییهای او درباره اینست که قبیله زناته در مغرب پیادشاهی

۱- ضارب المندل ، دایره ایست که افسونگران و عزایم خوانان کرد بکرد حویث بر زمین کشند (غیاث) . در فارسی این گروه را آینه بین مینامند .  
 ۲- رجوع به تاریخ بربر ج ۱ ص ۲۰۵ شود .  
 ۳- بفتح «ی» و کسر «ر» .  
 ۴- بضم «غ» و کسر «م» .

و کشورداری خواهند رسید و اشعار او در میان قبایل مزبور متداولست و مردم آن نواحی گاهی او را ولی می‌پندارند و زمانی ویرا کاهن میدانند، برخی هم از روی پندارهای مخصوص بخودشان او را پیامبر می‌پندارند زیرا تاریخ او بعقیده ایشان مدتها پیش از هجرت بوده است، و خدا داناتر است. و گاهی هم بعضی از نسلهای اقوام باخبار پیامبران دربارهٔ حوادث آینده استناد میکنند در صورتی که در روزگار ایشان پیامبری وجود داشته باشد چنانکه در میان قوم بنی اسرائیل این وضع روی داده بود چه پیامبرانی که پیایی در میان آنان ظهور میکردند هنگامیکه مردم سؤالاتی دربارهٔ اینگونه مسائل می‌کردند بآنان پاسخ میدادند و از آینده خبرهایی باز میگفتند.

و اما در دولت اسلامی بیشتر پیشگوییهایی که در میان آنان روی داد مربوط است به مدت بقای دنیا و بدانچه بوضع دولتها و دوران فرمانروایی آنها باز می‌گردد و در این باره بصدر اسلام و آثاری<sup>۱</sup> اتکا میکنند که ارحصابه و بویژه مسلمانانی که از بنی اسرائیل (یهودیان) باسلام گرویده‌اند نقل میکنند مانند کعب‌الاحبار و وهب بن منبه<sup>۲</sup> و امثال آنان.

و چه بسا که بعضی ازین پیشگوییها را از ظواهر اخبار منقول و تأویلات احتمالی اقتباس میکردند. و برای جعفر صادق، ع،<sup>۳</sup> و امثال او از خاندان پیامبر پیشگوییهای بسیار روی داده است که مستند نقل کنندگان در آنها (و خدا داناتر است.) کشف (کرامت) ایشان بسبب امر و ولایت بوده است و هرگاه نظایر آن از یاران و اعقاب آنان که در شمار اولیا نیستند انکارپذیر نباشد و درحالیکه پیامبر، ص، فرموده است: در میان شما راست‌گمانان باشد، پس ایشان (خاندان رسول) شایسته‌ترین مردم برای اینگونه مراتب شریف و کرامات موهوب (بخشیده شده) هستند. و اما پس از دوران صدر اسلام و هنگامیکه مردم بدانها

۱- آثار ج، اثر دولت بعمی گفته رسول: روایت. حدیث نبوی. خبر و سنت پیامبر و سخن صحابه آمده است و در اصطلاح حدیث دربارهٔ آن اختلاف است برخی گفته‌اند: روایت بر افعال و اقوال پیامبر و خبر فقط باقوال وی و اثر مبنی بر افعال صحابه است و برخی اثر را بر حدیث موقوف و مقطوع اطلاق کرده‌اند. رجوع به کشاف اصطلاحات الفنون و لغت نامة دهجدا شود. ۲- وهب بن منبه در سنه‌ای یمن بسال ۱۱۳ هجری درگذشته است

۳- امام جعفر صادق، ع، امام ششم شیعیان

و اصطلاحات روی آوردند و کتب حکما بزبان عربی ترجمه شد در این باره بیشتر بسخنان ستاره شناسان (منجمان) اتکا کردند چنانکه در پادشاهی و دولتها و سایر امور عمومی از قرانها و درموالید و مسائل و سایر امور خصوصی از طوابع هر یک که عبارت از شکل فلک در هنگام حدوث آنهاست استفاده میکردند.

و هم اکنون نخست مطالبی را که اهل خبر درین باره آورده اند یاد میکنیم و سپس بسخنان ستاره شناسان میپردازیم:

اما اهل اثر درباره مدت ملت (اسلام)<sup>۱</sup> و بقای دنیا باثاری استناد دارند که در کتاب سهیلی آمده است چه او از طبری اخباری نقل کرده که نشان میدهد مدت بقای دنیا از آغاز ملت اسلام پانصد سال خواهد بود. و این رأی با آشکار شدن کذب آن نقض گردیده است. و مستند طبری در این باره حدیثی است که از ابن عباس. رض. بدینسان نقل شده است: «همانا دنیا يك جمعه از روزهای جمعه آخرت است» و او برای این موضوع دلیلی نیاورده است و راز آن، و خدا داناتر است. اینست که اندازه گیری مدت بقای دنیا به حساب روزهایی که خدا آسمانها و زمین را آفریده است، یعنی هفت روز، میباشد و هر روز برابر هزار سال است بدلیل قول خدای تعالی: «وهمانا روزی نزد پروردگار تو چون هزار سال است از آنچه میشمارید»<sup>۲</sup> و گوید (طبری) و در صحیح<sup>۳</sup> آمده است که رسول (ص) گفت: اجل شما در مقابل اجل کسانی که پیش از شما بوده اند باندازه مدت نماز عصر تا غروب خورشید است. و فرمود: من با روز رستاخیز مانند این دو می باشم<sup>۴</sup>، و اشاره بانگشت سبابه و میانه کرد. و مدت میان نماز عصر و غروب خورشید هنگامی که سایه هر چیز باندازه دو برابر آن باشد قریب نصف يك هفتم است که مازاد انگشت میانه نسبت به سبابه نیز همین است و بنابراین مدت مزبور نصف يك هفتم تمام آن جمعه است که پانصد سال باشد و مؤید آن گفتار پیامبر، ص، است که فرمود: هرگز خدا از آن ناتوان نخواهد بود که مدت این امت را نصف روز بتأخیر اندازد. و این نشان میدهد که مدت دنیا

۱ - از «بنی» در جاهای مصر و بیروت (ممل) غلط است. ۲ - وان یوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون. ۳ - صحیحین: (ك) و (ب) و (ا). ۴ - از «بنی» در (ا): بعثت انا و الساعة ... سورة حج، آیه، ۶۴.

پیش از ملت اسلام پنج هزار و پانصد سال است و از وهب بن منبه روایت شده است که مدت دنیا پیش از اسلام پنجهزار و ششصد سال است ، یعنی مدت روزگار گذشته . و از کعب روایت کنند که مدت دنیا شش هزار سال است .

و سهیلی گوید : و در حدیث مزبور هیچ گواهی بر آنچه یاد کرده است وجود ندارد گذشته از اینکه خلاف آن روی داده است . بنابراین گفتار پیامبر : هرگز خدا از آن ناتوان ... تا آخر ، اقتضا نمیکند که زیاده بر نصف نمی شده باشد . و اما حدیث : من با روز رستاخیز ... تا آخر ، اشاره بنزدیکی روز رستاخیز است و هم منظور اینست که در فاصله بعثت او و روز رستاخیز جزوی پیامبری نخواهد بود و شریعتی جز شریعت او پدید نخواهد آمد . آنگاه سهیلی از راه مدرک دیگری به تعیین مدت ملت اسلام میپردازد ، اگر در تحقیق آن توفیق یابد ، و آن اینست که حروف مقطع اوایل سوره های قرآن را پس از حذف مکررات آنها گردآوری کرده است و گوید مجموع آنها چهارده حرف است که عبارت ذیل را تشکیل میدهند : الم یسطع نص حق کره ؛ و آنگاه شماره آنها را بحساب جمل بدست آورده است که برابر با رقم هفتصد و سه است و این رقم را به مدتی که از آخرین هزار سال پیش از بعثت پیامبر گذشته افزوده است و مجموع آنها را مدت ملت اسلام شمرده است .

سهیلی گوید : و دور نیست که این حساب از مقتضیات و فواید حروف مزبور باشد و من میگویم بودن آن «بر حسب گفته سهیلی» «دور نیست» اقتضا نمی کند که ظهور کند و دلیل آن نمیشود که بتوان بر آن اعتماد کرد .

و آنچه سهیلی را بچنین محاسبه ای واداشته داستانی است که در کتاب «سیر» ابن اسحاق در حدیث دوپسر اخطب ، دوتن از اجبار<sup>۲</sup> یهود آمده است و آن اینست که ابویاسر و برادرش حبیب<sup>۳</sup> (پسران اخطب) هنگامی که از حروف مقطع قرآن

۱- این عدد مطابقت نمیکند ، همچنین محاسبه مترجم ترکی نیز که آنرا نهصد و سی نوشته است درست نیست بلکه رقم ۶۹۳ مطابق حروف مزبور است و آن موافق عددیست که از یعقوب کندی یاد خواهد کرد (حاشیه چابهای مصر و بیروت ، از نصر هورینی ) . دسلان ۹۰۳ آورده و در حاشیه متذکر شده که بجای : (سبمائه) (تسمائه) صحیح است و شاید رقم مترجم ترک هم ۹۰۳ بوده است . ۲ - جمع جبر (بکسر ح) دانشمند جهود (منتهی الارب) . ۳ - حبیب از (بنی) است و در نسخ دیگر (حی) .

«الم» را شنیدند و آنها را بحساب جمل شمردند عدد هفتاد و يك بدست آمد و آنرا بمدت دوران اسلام تأویل کردند و «آن دوتن از احبار» مدت را نزدیک یا (کم) شمردند<sup>۱</sup>، آنگاه حیی نزد پیامبر، ص، آمد و پرسید آیا علاوه بر این حروف دیگری هم هست؟ فرمود:

«المص» و آنگاه افزود «الر» و سپس افزود «الم». و آنوقت عدد دویست و هفتاد و يك بدست آمد و در نتیجه حیی مدت را طولانی شمرد و گفت: ای محمد، کار تو بر ما مشتبه شده است چنانکه نمیدانیم آیا اندک یا فزون ارزانی داشتی. سپس از نزد وی رفتند و ابویاسر بایشان گفت: شما نمیدانید شاید او کلیه عدد آنرا ارزانی داشته است که هفتصد و چهار سال است. ابن اسحاق گوید: در این هنگام گفتار خدای تعالی بدینسان نازل شد: از آن (قرآن) آیاتست محکم که آنها اصل کتابند و دیگر متشابهاتند<sup>۲</sup>، الآیات ... و از این داستان دلیلی بدست نمیآید که برساند این عدد مدت ملت اسلام است زیرا دلالت این حروف بر اعداد مزبور نه طبیعی و نه عقلی است بلکه تنها مبتنی بر قرارداد و اصطلاحی است که آنرا حساب جمل مینامند راست است که این اصطلاح قدیمی و مشهور است ولی قدمت اصطلاح آنرا بمنزله حجت و برهان قرار نمیدهد و گذشته از این ابویاسر و حیی از کسانی نیستند که بتوان رأی آنانرا در این باره بعنوان دلیل یادکرد و هم آن دو از عالمان یهود هم شمرده نمی شوند. زیرا آنها از بادیه نشینان حجاز بودند و از صنایع و علوم اطلاعی نداشتند و حتی از دانش شریعت و فقه کتاب و مذهب خودشان نیز آگاه نبودند بلکه همچنانکه مردم عوام در میان هرملتی بتلفیق اینگونه محاسبات میپردازند آنها هم چنین حسابی را بهم بسته اند.

بنابراین سهیلی برای ادعای خود دلیلی ندارد.

و در مذهب اسلام بخصوص درباره پیشگویی دولتهای آن مستندی

۱- در «ینی» فاستقر بجای: فاستقلا، در (۱). ۲- از (ینی) ۹۰۴ سال: (ك) و (ب) و (ا). ۳- منه آیات محکمت هن ام الكتاب و اخر متشابهات. سورة آل عمران، آیه ۵.

اجسالی در احادیث آمده است و آن حدیثی است که ابوداود بروایت از حذیفه بن-یمان<sup>۱</sup> از طریق شیخ خود محمد بن یحیی ذهبی بدینسان تخریح کرده است: از سعید بن-ابی مریم از عبدالله بن فروخ از اسامة بن زید لیشی از ابن لقیطة<sup>۲</sup> بن ذویب از پدرش روایت شده است که حذیفه بن یمان گفته است: بخدا سوگند نسیدانم آیا یارانم فراموش کرده‌اند یا خود را بفراموشی میزنند. بخدای سوگند پیامبر، ص، هیچ سردار گروهی را تا هنگام انقضای دنیا که همراهان او به سیصد و بیشتر میرسند فرونگذاشت جز اینکه نام خود و نام پدر و قبیله‌اش را بما بازگفت.

و ابوداود درباره آن سخنی نگفته است و ما در فصول پیش یاد کردیم که وی در رساله خود گفته است: در کتاب خود درباره هر چه سکوت کرده‌ام پس آن صالح است. و این حدیث بر فرض که صحیح باشد مجمل است. و در بیان اجمال و تعیین مبهمات آن محتاج به آثار دیگری هستیم که اسناد های نیک داشته باشد.

و این حدیث<sup>۳</sup> در کتب دیگری بجز کتاب السنن بوجهی مغایر این آمده است. چنانکه در صحیحین نیز بروایت حذیفه چنین است:

پیامبر، ص، در میان ما خطبه‌ای خواند و هیچ چیزی را از آنها که تا روز رستاخیز واقع خواهد شد در آن مقام فرونگذاشت جز اینکه درباره آن سخن گفت و گروهی آنرا بیاد سپردند و گروهی آنرا فراموش کردند و آن اصحابش این را می‌دانستند. انتهى.

و لفظ بخاری چنین است: هیچ چیز را تا روز رستاخیز فرونگذاشت جز اینکه آنرا یاد کرد. و در کتاب ترمذی حدیثی بروایت از ابوسعید خدری بدینسان آمده است: پیامبر، ص، روزی با ما نماز عصر را بهنگام ادا کرد سپس برخاست و هیچ چیزی را که تا روز رستاخیز خواهد بود فرونگذاشت جز آن که آنرا بما خبر داد گروهی آن را بیاد سپردند و گروهی آن را فراموش کردند. انتهى.

۱- ابو عبدالله حذیفه بن یمان یکی از صحابه پیامبر، ص، بوده که در سال ۳۶ هجری در مدینه درگذشته است.  
 ۲- از «یشی» در جاهای مصر و بیروت: ابو قتیبه ۳- در (۱) و اسناد این حدیث.

و کلیهٔ این احادیث محمول بر آن است که در صحیحین<sup>۱</sup> تنها دربارهٔ فتنه‌ها و علائم رستاخیز ثبت شده است. و از شارع (ص) همین معهود است در مثال اینگونه مسائل عمومی. و این قسمت زیاده که تنها ابوداود در این طریق آورده است شاذ و منکر است. گذشته از اینکه پیشوایان علم حدیث در رجال آن اختلاف کرده‌اند چنانکه ابن ابومریم دربارهٔ ابن فروخ گوید: خبرهای او منکر است. و بخاری گوید: در احادیث او هم معروف و هم منکر یافت میشود. و ابن عدی گوید: اخبار او محفوظ نیست.

و اما اسامة بن زید، هر چند در صحیحین بنام او حدیث تخریج شده و ابن معین او را مورد وثوق دانسته است ولی بخاری از وی بعنوان شاهد حدیث تخریج کرده است و یحیی بن سعید و احمد بن حنبل او را به ضعف نسبت داده‌اند و ابوحاتم گوید حدیث او را مینویسند ولی بدان استدلال نمی‌کنند. و ابن قبیصة ابن ذؤیب مجهول است بنابراین قسمت زیاده‌ای که ابوداود در این حدیث روایت کرده بجهات یاد شده ضعیف میشود، گذشته از اینکه چنانکه گذشت شاذ است. و گاهی دربارهٔ پیشگوییهای دولتها بخصوص به کتاب جفر استناد میکنند و می‌پندارند که در آن کتاب دانش کلیهٔ این امور از طریق احادیث یا ستاره‌شناسی مندرج است و سخنی بیش از این بر آن نمی‌افزایند و از اصل کتاب و مستند آن هیچگونه اطلاعی ندارند.

باید دانست که اصل کتاب جفر<sup>۲</sup> اینست که هارون بن سعید عجلی<sup>۳</sup> سرور فرقهٔ زیدیه کتابی داشت که آنرا از جعفر صادق، ع، روایت میکرد و در آن کتاب معرفت وقایعی که بطور کلی برای خاندان پیامبر و بخصوص برای بعضی از شخصیت‌های آن خاندان روی خواهد داد مندرج بود. اینگونه

۱- در «ینی» صحیح. ۲- دربارهٔ کتاب جفر رجوع به کشف الطیون ج ۲ ص ۲۷۲ شود.

۳- وی رئیس زیدیان بوده و گوید: ومن عجب لم افقه جلد جفرهم - برئت الی الرحمن معن تحفرا. ازعیون - الانباء ج ۲ ص ۱۴۵ و در حاشیهٔ همان بنقل از: الفرق بین الفرق درس ۲۳۹ آمده است: شگفته‌ترین چیزها این است که (خطابیه) بنده داشته‌اند جعفر صادق (ع) پوستی برای ایشان با مانت، اقی گذارده که در آن دانستن هر چه بدان نیازمند شوند از عالم غیب معلوم گردد و آن پوست را جفر نامیده‌اند و می‌پندارند بجز کسانی که از آن فرقه‌اند دیگری نتواند مطالب آن را بخواند.



پیشگوییها از جعفر صادق، ع، و دیگر مردان بزرگ آن خاندان بطریق کرامت و کشف که مخصوص اینگونه اولیاست پدید آمده است.

کتاب مزبور در نزد جعفر بود و آنرا روی پوست گوساله‌ای نوشته بودند و هارون عجلی مطالب آنرا از وی روایت میکرد و در نسخه‌ای می‌نوشت و آنرا بنام پوستی که بر آن نوشته شده بود میخواندند زیرا جعفر در لغت بمعنی خرد است ولی رفته رفته این نام بر آن کتاب اطلاق شد. و در آن کتاب تفسیر قرآن و معانی غریبی که از باطن آن مستفاد میشود نیز مندرج بوده و از جعفر صادق روایت شده است ولی روایت آن کتاب پیوسته و متصل نیست و عین کتاب نیز دیده نشده است بلکه کلمات و خبرهای شاذی که بهیچ دلیلی متکی نیست از آن در میان مردم منتشر است.

و اگر استناد کتاب به جعفر صادق، ع، درست باشد بیشک بهترین مستند خواهد بود خواه بخود او یا بمردان بزرگ خویشاوندش نسبت داده شود چه آنان از خداوندان کرامات‌اند و بصحت پیوسته است که او (جعفر صادق) برخی از خویشاوندان خویش را از پیش از وقایعی که در آینده برای آنان روی خواهد داد بر حذر می‌داشت و پیشگویی‌های وی بصحت می‌پیوست. او یحیی پسر عم خود زید را<sup>۱</sup> از مهلکه‌ای که بدان دچار شد بر حذر داشت ولی پسر عمش از گفته‌ی وی سرپیچی کرد و دست با انقلاب زد و سرانجام در گوزکان کشته شد چنانکه قضیه آن معروفست.

و هرگاه کسانی جز خاندان پیامبر، ص، صاحب کرامت باشند شکی نیست آن خاندان که متصف به علم و دیانت هستند و باخبار نبوت آگاه‌اند و مشمول عنایت خدای تعالی میباشند بطریق اولی شایسته کشف و کرامتند بسبب اصل کریمی که شاخه‌های پاکش بر آن گواه‌اند.

و گاهی در میان خاندان پیامبر، ص، راست گمانیها و پیشگوییهای بسیاری نقل میشود بی‌آنکه منسوب به جعفر<sup>۲</sup> باشد. و در اخبار دولت عبیدیان

۱- جعفر: بزغالة چهار ماهه (منتهی‌الاربع). ۲- از «ینی» در (۱) و نسخه دیگر: یحیی پسر عم خود.

۳- در (۱) احد.

(فاطمیان) از اینگونه پیشگوییها بسیار روایت شده است، از آنجمله حکایتی است که ابن الرقیق درباره ملاقات ابو عبدالله شیعی با عبیدالله مهدی و پدرش محمد حبیب نقل کرده است که چه چیزهایی بوی خبر داده و چگونه او را بسوی ابن حوشب یکی از داعیان و مبلغان خود در یمن فرستاده‌اند و او از روی علمی که بوی تلقین شده بود که دولت فاطمیان در مغرب تشکیل خواهد یافت ابن حوشب را برای تبلیغ و نشر عقاید مهدی بدان سرزمین گسیل کرده است. و نیز ابن الرقیق نوشته است که چون عبیدالله پس از پایدار شدن دولت فاطمیان در افریقیه، شهر مهدیه را بنیان نهاد گفت: این شهر را از اینرو بنیان نهادم که خاندان فاطمیان در یک ساعت از روزی آنرا بمنزله پناهگاه و دژ مستحکم خویش قرار دهند و سپس جایگاه توقف (وشکست) صاحب الحمار<sup>۱</sup> را در شهر مهدیه به وابستگان خود نشان داد. بعدها اسمعیل منصور نواده عبیدالله ازین غیگویی آگاه شده بود و چون صاحب الحمار ابو یزید او را در مهدیه محاصره کرد از نزدیکی خود درباره آن جایگاه می‌رسید تا اینکه بوی خبر رسید که ابو یزید بجایگاهی که نیای او تعیین کرده رسیده است، آنوقت اسمعیل پیروزی خود یقین میکند و از شهر خارج میشود و دشمن را شکست میدهد و او را تا ناحیه زاب دنبال میکند و پس از دست یافتن بر خصم او را میکشد و مانند این اخبار درباره آن خاندان بسیار است.

و اما ستاره شناسان پیشگوییهای مربوط به دولتها را به احکام نجومی مستند میکنند چنانکه در امور عمومی مانند پادشاهی و دولتها به قرانات<sup>۲</sup> و بویژه میان علویین<sup>۳</sup> متوسل میشوند زیرا علویین، یعنی زحل و مشتری، در هر بیست سال یکبار قران حاصل میکنند. سپس قران برج دیگری از تثلیث<sup>۴</sup> دست راست

۱ - (ن. ل) و پسرش در «ینی» بی نقطه است و ایبه و ایبه هر دو خوانده می‌شود. ۲ - لقب استهزاء آمیزی بوده است که فاطمیان بدشمن سرسخت خود ابو یزید نامی داده‌اند. در (۱) پس از صاحب الحمار (ابو یزید) هم در متن آمده است. ۳ - قران (بکسر ق) یکجا شدن دو کوکب از جمله هفت کوکب سیاره سوی شمس در برجی بیک درجه یا بیک دقیقه (غیبات). ۴ - زحل و مشتری را علویین (بفتح ع- ل - ی مشدد) نامند (اقرب الموائد). ۵ - مثلثات افلاک عبارت از بروج افلاک است چه از دوازده برج سه برج: حمل، اسد، قوس آتشی و سه برج: جوزا میران و دلو بادی و سه برج: ثور، سنبله، جدی خاکی و سه برج: سرطان، عقرب و حوت آبی‌اند (غیبات).

آن مثلث<sup>۱</sup> باز می‌گردد. آنگاه پس از آن برج دیگر عود میکند تا آنکه در يك مثلث دوازده بار تکرار میشود چنانکه بروج سه‌گانهٔ آن در شصت سال تکمیل می‌گردد سپس باز می‌گردد و آنرا در مدت شصت سال دیگر تکمیل میکند و باز بار سوم و بار چهارم باز می‌گردد چنانکه مثلث بسبب دوازده بار تکرار و چهار بازگشت در مدت دویست و چهل سال تکمیل میشود و انتقال آن در هر برج به تثلیث دست راست است و از هر مثلث بمثلثی که پس از آنست منتقل میشود یعنی برج آخرین قرانی که دومثلث پیش از آن آمده است انتقال می‌یابد و قران علویین سه‌گونهٔ بزرگ و خرد و میانه تقسیم میشود:

بزرگ عبارت از اجتماع علویین در یکدرجهٔ فلک است تا آنکه پس از نهصد و شصت سال سیر آن یکبار بدان باز می‌گردد.

و میانه چنانست که علویین در هر مثلثی دوازده بار اقتران حاصل کنند و پس از دویست و چهل سال به مثلث دیگری منتقل شوند.

و خرد عبارت از اقتران علویین در يك برج و پس از بیست سال در برج دیگر بر تثلیث دست راست و در درجه یا دقائق نظیر آنست.

مثال آن چنانست که روی دادن قران در نخستین دقیقهٔ حمل است و پس از بیست سال در نخستین دقیقهٔ<sup>۲</sup> قوس و پس از بیست سال دیگر در اسد است. و همهٔ اینها آتشی و قران خرد است آنگاه پس از شصت سال باول حمل باز می‌گردد و آنرا دور قران و بازگشت قران مینامند و پس از دویست و چهل سال از آتشی به خاکی منتقل میشود زیرا برجهای خاکی پس از آتشی به آبی منتقل میشود و این قران میانه است سپس به هوایی و آنگاه به آبی انتقال می‌یابد. و آنگاه در مدت نهصد و شصت سال به اول حمل باز می‌گردد و آن قران بزرگ است. و این قران بر امور عظیم مانند دگرگونگی ملتها و دولتها و انتقال پادشاهی از قومی بقوم دیگر دلالت میکند.

۱ - بودن قمر با سدی بمفاصلهٔ پنج برج یا نه برج چنانچه قمر در حمل باشد در اینصورت از حمل تا اسد پنج خانه است و از حمل تا قوس نه خانه. رجوع به غیبات والنهیم چاپ آقای همایی شود. ۲ - در جاهای مصر و بیروت چنین است: «اسد است».

و جراث گویید: از هر مزد آفرید حکیم دربارهٔ دوران سلطنت اردشیر و دیگر فرزندان وی از خاندان ساسانی پرسیده شد<sup>۱</sup> و او گفت: دلیل پادشاهی او مشتری است که در شرف<sup>۲</sup> خود بوده است و بدین سبب مشتری درازترین و بهترین سالها باو خواهد بخشید یعنی دوران فرمانروایی آن خاندان چهارصد و بیست و هفت سال دوام خواهد کرد. سپس نوبت فرمانروایی زهره فرامیزد و در شرف<sup>۳</sup> خود میباشد و آن دلیل عرب است و آنها بسطنت میرسند زیرا طالع قران میزان و صاحب آن زهره است و هنگام قران زهره در شرف خود خواهد بود و نشان میدهد که عرب هزار و شصت سال فرمانروایی خواهند کرد.

و خسرو انوشیروان از بوزرجمهر حکیم وزیر خود دربارهٔ بیرون رفتن پادشاهی از دست ایرانیان و انتقال آن بتازیان پرسش کرد. بوزرجمهر گفت بنیانگذار فرمانروایی عرب پس از چهل و پنج سال از پادشاهی انوشیروان متولد خواهد شد و مشرق و مغرب را متصرف خواهد شد و در آن روزگار مشتری سرنوشت کارها را به زهره واگذار میکند، و قران از هوایی بعقرب انتقال می‌یابد که آبی است و آن دلیل عرب میباشد. پس از این ادله برای ملت اسلام مدت گردش زهره را حکم می‌کند<sup>۴</sup> که عبارت از هزار و شصت سال است. و خسرو پرویز از الیوس<sup>۵</sup> حکیم درین باره سؤال کرد و او هم مانند گفتار بوزرجمهر پاسخ داد.

و توفیل<sup>۶</sup> رومی منجم روزگار امویان گفته است که دولت اسلام<sup>۷</sup> تا مدت قران کبیر نهصد و شصت سال باقی خواهد ماند و هرگاه قران به برج عقرب بازگردد چنانکه در آغاز ملت اسلام نیز در آن برج بود و وضع ستارگان از هیئت و شکلی که در قران ملت اسلام داشتند تغییر پذیرد آنوقت یا عمل کردن بکیش اسلام رو بستگی و فترت می‌رود یا احکامی (احکام نجوم) تجدید می‌شود که

۱- در نسخه های معتبر چنین است . ولی در چاپ بیروت که صحیح بنظر می رسد آمده است هرگز از آفرید حکیم پرسید .  
 ۲- شرف مشتری در سرطان است (غیات) .  
 ۳- شرف زهره در حوت است ( غیات ) .  
 ۴- از «ینی» که (تفنی) است . در چاپ بیروت نفی آمده که بدشواری می توان آن را توجیه کرد .  
 ۵- «ینی» الیوس .  
 ۶- (ن ب) نوفل . و بعقیده دسلان «توفیل» Théophile است .  
 ۷- (ن.ب) ملت .

موجب خلاف ظن پیش‌بینی شده می‌گردد .

جراش گوید و علما اتفاق دارند که ویرانی جهان بسبب استیلای آب و آتش روی خواهد داد چنانکه همه موجودات تکوینی (گیاهان - جمادات - حیوانات) نابود میشوند و آن هنگامی خواهد بود که قلب‌الاسد بیست و چهار درجه را بیساید و این بیست و چهار درجه حد مریخ است ، و واقعه یادکرده پس از گذشتن نهصد و شصت سال خواهد بود .

و جراش گفته است که پادشاه زابلستان ، یعنی غزنه ، در ضمن ارمغانهایی که برای مأمون فرستاد حکیم خود دובان<sup>۱</sup> را نیز بعنوان یادبود بسوی وی گسیل کرد و او در جنگهای مأمون و برادرش امین و در عقد درفش (لوا) برای او بر طبق قواعد (اختیارات)<sup>۲</sup> ساعت دید . مأمون دانش و حکمت او را با اهمیت بزرگی تلقی کرد و دربارهٔ مدت فرمانروایی خاندان خود از او پرسید ، دوبان پاسخ داد که کشورداری در نسل او باقی نخواهد ماند و بفرزندان برادرش منتقل خواهد شد و سرانجام دیلمان از ملتی غیر عرب برخلاف استیلا خواهند یافت و دولتی نیکو تشکیل خواهند داد که پنجاه سال دوام خواهد یافت آنگاه وضع فرمانروایی آنان بوخامت خواهد گرایید تا آنکه ترکان از شمال شرق ظهور کنند و آنها تا شام و فرات را متصرف خواهند شد و بلاد روم را فتح خواهند کرد ، آنگاه آنچه خدای تعالی بخواهد روی خواهد داد .

مأمون پرسید این پیشگوییها را از کجا میگویی ؟ گفت از کتب واحکام صصه بن داهر هندی که شطرنج را وضع کرده است .

ومن میگویم ترکانی که پس از دیلمان بدانها اشاره کرده است سلجوقیان اند و دولت آنان در آغاز قرن هفتم سپری شد .

جراش گوید : وانتقال قران به مثلث خاکی در برج حوت در سال هشتصد و سی و سه یزدگردی است و پس از آن برج عقرب منتقل می‌شود همانجا که قران ملت

۱- «ینی» دوبان .  
 ۲- اصطلاح نجومی است که منجم ساعات و اوقات کارهای مهم را بر حسب قوانین نجومی اختیار می‌کند .

اسلام در سال ۵۳ هجری بود، و گوید آنچه در حوت روی داد آغاز انتقال بشمار میرفت و دلایل ملت اسلام از انتقالی که در عقرب اتفاق افتاد استخراج میشود. و هم گوید و تحویل سال نخستین از قران اول در مثلثات آبی در دوم رجب سال هشتصد و شصت و هشت است و در این باره بطور کافی گفتگو نکرده است.

و اما مستند ستاره شناسان درباره دولتی بخصوص از قران اوسط و کیفیت هیئت فلک هنگام روی دادن آن است زیرا بعقیده ایشا ندرین قران دلالتی است که حدوث دولت و جهات آن از عمران و ملت‌هایی که زمامدار آن میشوند و شماره پادشاهان و نامها و سن و مذهب و دیانت و عادات و رسوم و جنگهای ایشان را نشان میدهد، چنانکه ابومعشر بلخی در کتاب خود بنام قرانات یاد کرده است.

و گاهی این ادله را از قران اصغر هم میگیرند و آن هنگامی است که اوسط آنها را نشان دهد، آنوقت پیش‌بینی درباره دولتها را ازین قران استخراج میکنند.

و یعقوب بن اسحاق کندی، منجم رشید و مأمون، کتابی در موضوع قراناتی که در ملت اسلام روی میدهد تألیف کرده است که شیعیان آنرا بنام «جفر» کتاب‌مورد نظرشان منسوب به جعفر صادق نامیده‌اند و چنانکه میگویند در آن کتاب حوادث مربوط بدولت بنی‌عباس را پیشگویی کرده و به نهایت دولت مزبور و انقراض آن و واقعه بغداد اشاره کرده و یادآور شده است که واقعه مزبور در نیمه قرن هفتم خواهد بود و با انقراض آن ملت اسلام منقرض خواهد گردید، ولی ما بهیچرو بر این کتاب دست نیافتیم و کسی را هم ندیدیم که از آن آگاه شده باشد.

و شاید کتاب مزبور در ضمن کتبی که هلاکو پادشاه تاتار هنگام استیلای بر بغداد و کشتن مستعصم<sup>۲</sup> آخرین خلیفه، آنها را در دجله فروریخته از دست‌رفته

۱- بغداد در سال ۶۵۶ هجری (مطابق ۶ فوریه سال ۱۲۵۸ م) بسویله لشکریان هلاکو مسخر و ویران شد.

۲- در چاپ پاریس به غلط «مستعصم» است.

باشد. و در مغرب بخشی در این باره هست که آنرا بکتاب مزبور نسبت میدهند و موسوم به «جفر صغیر» است و بظاهر کتاب مزبور برای خاندان عبدالؤمن<sup>۱</sup> تنظیم یافته است از اینرو که تاریخ پادشاهان گذشته این دودمان بتفصیل یاد شده است و غیگوییهای مربوط بوقایع گذشته آنان مطابق با واقع است ولی آنچه مربوط بمتأخران میباشد دروغ است.

و پس از مرگ کندی در دولت عباسیان ستاره شناسانی پدید آمده و کتبی درباره پیشگویی وقایع داشته‌اند و با مراجعه بتاریخ طبری درباره اخبار مهدی<sup>۲</sup> که از ابو بدیل یکی از برگزیدگان نمک پرورده دولت (عباسیان) نقل میکند این حقیقت آشکار میشود. ابوبدیل گوید هنگامیکه ربیع و حسن همراه رشید در روزگار پدرش در غزو (جهاد) بودند مرا احضار کردند<sup>۳</sup> من نیمه شب بسوی ربیع و حسن شتافتم و ناگهان دیدم یکی از کتب دولت یعنی پیشگوییها در نزد آنانست و یکباره دیدم مدت فرمانروایی مهدی در آن ده سال است. گفتم این کتاب بر مهدی پوشیده نخواهد ماند در صورتیکه آنچه از (مدت) دولت او گذشته، سپری شده است و هرگاه بر آن آگاه گردد چنانست که شما خبر مرگش را باو داده‌اید. گفتند چاره چیست؟ من غنسه و راق را که یکی از موالی خاندان بدیل بود خواستم و بوی گفتم این ورق را عوض کن و بجای عدد ده رقم چهل بنویس و او آنرا چنان مطابق اصل نوشت که خدا گواه است اگر رقم ده را در ورق پیشین و رقم چهل را در ورقی که او نوشته بود نمیدیدم هرگز تردید بخود راه نمیدادم که نوشته او عین نوشته پیشین است.

از آن پس مردم درباره پیشگویی دولت‌ها بنظم و نثر و بحر رجز آثار فراوان و گوناگونی بیادگار گذاشتند که بسیاری از آنها در میان مردم پراکنده است و آنها را ملاحم (چکامه های پیشگویی) مینامند.

برخی از آثار مزبور درباره اخبار آینده ملت اسلام بطور عموم و

۱- عبدالؤمن بنیان‌گذار دولت موحدان بوده است. ۲- پدر رشید. ۳- از (ب) در (ا) چنین است؛ من بسوی آنها تکمیل ندادم.

برخی از آنها در موضوع دولت و سلسله خاصی است و همه آنها منسوب بکسانی نامور است. ولی دلیل و قاعده مورد اعتمادی در دست نیست که صحت انتساب آنها را بگویند هر کدام ثابت کند. و از جمله ملاحمی (چکامه های پیشگوی) که در مغرب معروفست میتوان قصیده ابن مرانه را نام برد که ببحر طویل و بروی راء سروده است<sup>۱</sup> و در دسترس مردم میباشد و عامه گمان میکنند اشعار مزبور درباره پیشگوییهای عمومی است و بسیاری از اشعار آنرا بروض حاضر و آینده تطبیق میکنند ولی آنچه ما از مشایخ خود شنیده ایم مخصوص بدولت لمتونه (مرباطان) میباشد زیرا گویند آن کمی پیش از دولت آنان میزیسته و در آن قصیده استیلائی ایشان را بر سبته<sup>۲</sup> و استرداد آن شهر را از موالی بنی حمود<sup>۳</sup> و تسلط و فرمانروایی آنانرا بر عدوه اندلس<sup>۴</sup> یاد کرده است. و دیگر از ملاحمی که در دسترس مردم مغربست قصیده ایست موسوم به «تبعیه» که اول آن چنین است.

«شادی کردم ولی این بحقیقت شادی من نیست ،  
چنانکه گاهی پرنده گرفتار هم شادمانی میکند ،  
و این از جهت لهو و بیهوده‌ای که می بینم نیست ؛  
بلکه بعلت یادآوری برخی از سبب است»<sup>۵</sup> .

و چنانکه میگویند قریب پانصد یا هزار بیت است که در آنها بسیاری از وقایع دولت موحدان را آورده و به فاطمی و دیگر کسان نیز اشاره کرده است . و بظاهر قصیده مزبور ساختگی است .

و نیز یکی از ملاحم که در میان مردم مغرب متداولست «ملعبه»<sup>۶</sup> ایست از نوع شعر زجلی<sup>۷</sup> منسوب به بعضی از شاعران یهود که در آن احکام قرانات علویین و نحسین و دیگر قرانات عصر خود را آورده است .

۱- در «ینی» می از دوی راع آمده است مطلع آن این است يك سطر سعید است و در سطر بعد نوشته شده است : و آن متداول است . ۲- Ceuta . ۳- رجوع بتاریخ بر سر ج ۱۱ ص ۷۷ و ص ۵۵ شود . ۴- قسمتی از فاس . ۵- در «ینی» ولی هر آینه بعضی از سبب بود . ۶- دسلان میگوید : با احتمال قوی کلمه «ملعبه» بر نوعی شعر اطلاق میشده است . ۷- شعر زجلی اشعار است که بزبان محلی میسروده اند مانند ترانهها و دوبتوهای فارسی . و رجوع به فصل آخر همین کتاب شود .



و هم در آن از کشته شدن خود در فاس خبر داده است و چنانکه میگویند پیشگویی او درین باره درست بوده است. قصیده او بدینسان آغاز میشود:

« در رنگ این «آسمان» کبود بزرگی و برگزیدگی او هویدا است ،  
ای مردم این اشاره را دریابید !  
ستاره کیوان این نشانه را خبر داده است ،  
و شکل<sup>۱</sup> را عوض کرده است که نشانه سلامت است ،  
عرقچین لاجوردی بجای دستار و طاشری<sup>۲</sup> کبود بجای سرپوش (ارزانی  
داشته است) .

و در پایان قصیده میگوید :

«این تجنیس توسط يك انسان یهودی انجام یافت ،  
که در کنار رود فاس در روز عیدی بدار آویخته میشود تا مردم از بادیه‌ها  
نزد او می‌آیند» .

و کشتن وی ای مردم بر فراد<sup>۳</sup> (بابر دست فراد) خواهد بود» .  
و قصیده مزبور قریب پانصد بیت و درباره قراناتی است که آینده دولت  
موحدان را نشان میدهد .

دیگر از ملاحم (چکامه های پیشگویی) مغرب قصیده ایست ببحر  
مناقب و روی بآء در پیشگویی وقایع دولت خاندان ابو حفص از موحدان تونس  
منسوب به ابن ابار . و قاضی قسنطینه خطیب بزرگ ابوعلی بن بادیس که در  
گفته خود بینا بود و در علم نجوم دست داشت ، بمن گفت این ابن ابار بجز  
حافظ اندلسی و کاتب معروفست که مستتصر او را کشت بلکه وی مرد خیاطی از  
مردم تونس است که شهرت او با شهرت حافظ برابر میباشد و پدرم ، رحمه الله  
تعالی ، برای من اشعاری از ملحمه (چکامه پیشگویی) او میخواند که بعضی از

۱- در دسلان ؛ و سرخی را ... ۲- دسلان احتمال داده که «طاشری» نوعی شب‌کلاه است . ۳- فراد  
ج ، فرد بعمانی نصف زوج و متحد آمده و فراد بعمنی فروغنده و سازنده جواهر است .

ظن غالب اینست که کلیه آنها نادرست است زیرا ملحمه‌های مزبور بر اصلی علمی مانند ستاره شناسی و جز آن مبتنی نیست. [آواز شگفتیهایی که برخی از خواص در مصر نقل میکردند ملحمه‌ای بنام ابن عربی بود و شاید ملحمه‌ای که در مصر شنیدم بجز ملحمه یاد کرده باشد چه او درین ملحمه درباره طالع بنای قاهره نیز سخن رانده و مدت عمران و آبادانی آنرا از طریق دلالت‌های طوابع نجومی چهارصد و شصت سال تعیین کرده است.

و بنا بر آن پایان عمر قاهره در حدود سال هشتصد و سی خواهد بود زیرا سالهای مزبور شمسی است و اگر رقم چهارصد و شصت را با حساب قمری تطبیق کنیم و مطابق قاعده‌ای که در هر صد سالی سه سال افزوده میشود چهارده سال هم بدان بیفزاییم رقم مزبور چهارصد و هفتاد و چهار میشود و این رقم را با سنه سیصد و پنجاه و هشت هجری که تاریخ بنای قاهره است جمع کنیم آنوقت هشتصد و سی و دو سال میشود و این در صورتی است که گفتار ابن عربی درست باشد و دلائل نجومی بصحت پیوندند<sup>۱</sup>.

و هم شنیدم که در مشرق ملاحم دیگری هم منسوب به ابن سینا و ابن-ابی‌العقب<sup>۲</sup> وجود دارد. و در هیچیک دلیلی بر درستی آنها یافت نمیشود زیرا اینگونه پیشگوییها را از قرانات استخراج میکنند. [گذشته از اینکه ملاحم ابن-ابی‌العقب ساختگی است چنانکه ابن خلکان در ضمن شرح حال ابن القریه بنقل از کتاب اغانی گوید: ابن ابی‌العقب و یحیی بن عبدالله<sup>۳</sup> از اموریست که اثبات وجود آنها دشوار است و در خارج وجودی ندارند مانند مجنون لیلی و ابن القریه<sup>۴</sup> و خدا دانایتر است]<sup>۵</sup>.

۱- قسمت داخل‌کرده در چاپهای مصر و بیروت نیست. ۲- ابن عقیب در (ک) و ابن عقیب در چاپهای دیگر غلط است. ۳- یحیی بن عبدالله بگفته اغانی وجودی موهوم است با وجود این نامش در همه جا مشهور و اخبار ملاحم منسوب باو منتشر و مذکور. و اخبار ملاحم اخبار واقع و جنگها و مصائب آینده عالم است (لنت نامه دهخدا). ۴- ابن قریه «بضم ق» و فتح «ر» و «ی» «مشدد» ابوسلیمان ایوب بن زید بن قیس هلالی از خطبای مشهور عرب مامور حجاج که سال ۸۴ درگذشته است. صاحب اغانی در ذیل ترجمه مجنون قیس عامری گوید: سه تن نامشان مشهور و اخبارشان مذکور است لکن وجود خارجی ندارند: مجنون عامری، ابن قریه و ابن ابی‌عقب. رجوع بلمت نامه دهخدا شود. در متن (پ) ابن القریه غلط است. ۵- قسمت داخل‌کرده در چاپهای مصر و بیروت نیست.

و نیز در مشرق بر ملحمه دیگری درباره اخبار آینده دولت ترك آگاهی یافتیم که منسوب به یکی از صوفیان موسوم به باجریقی است و سراسر آن دارای لغزهایی است از حروف مقطع و آغاز آن چنین است:

«ای همدم من! اگر بخواهی اسرار جفر بر تو کشف شود که دانش بهترین وصی پدر حسن است<sup>۱</sup>،  
 بفهم و حرف و حساب جمل و وصف آنرا حفظ کن مانند يك آموزنده چابک هوشمند،  
 اما آنچه را مربوط بروزگار گذشته است یاد نمیکنم بلکه درباره زمان آینده سخن میگویم،  
 بیبرس بسبب حاء پس از خسه<sup>۲</sup> آن و حاء میم زور آور بی باکی که در مخفی گاه خود خوابیده است شاداب میشود». و هم از آن چکامه است:

«شین را در زیر ناف نشانه‌ایست،  
 قضا و حکم بدو تعلق خواهد یافت، آنچنان حکمی که با بخشیدگی نیکوکاری توام باشد،  
 پس مصر و شام و هم سرزمین عراق از آن او خواهد بود و از آذربایجان تا کشور یسن فرمانروایی خواهد کرد». و هم از آن چکامه است:

«و هنگامیکه طاهر از خاندان نوار<sup>۳</sup> کامیاب شود آنکه دلاور گستاخ و حمله آور تنومندی است،  
 سعید را که کم سن است سین معزول میکند که از «لا» «لو» و «قاف» و «نون» میآید و باو وابستگی دارد، مردی بزرگوار و دلاور و خردمند و با تدبیر است و بعد از آن مرد تنومند بمدت حاء و «این» باقی می ماند،

۱- منظور حضرت علی . ع . است . ۲- ظاهراً اشاره به خسه متجبره یا خسه مستترقه است . رجوع به غیبات شود . دلی دسلان آنرا مرادف خمس (که بمعنی نوبت آب شتران است) دانسته است . ۳- بوران: (ن . پ . ) .

پس از بقاء از سالها کشتن او است .  
و میم زبان آور و فصیح جانشین او میشود ،  
این شخص لنگ کلبی است بدو توجه کن در روزگار وی آشوبهای  
شگفت آوری روی میدهد .  
از سوی شرق سپاهیان ترك میآیند ،  
رئیس ایشان جنگ آوریست از قاف ، قافی که به فتنهها و آشوبها  
کشیده<sup>۱</sup> شود .  
پیش از آن دوران سراسر کشور شام دچار سیه‌روزیها میشود پس با  
حالتی غم‌انگیز برخاندان و وطن‌زاری کن .  
هرگاه ! هرگاه زمین لرزه روی دهد وای بر مصر ! که يك سال از سکنه  
خالی خواهد بود ،  
طاء و ظاء و عین ، همه آنان زندانی و هلاک میشوند و ثروت فراوانی  
بیفایده خرج خواهند کرد ،  
قاف قافی بسوی احمد روانه میکند با و در آن‌دژ اسوار خواری میرسد» .  
وهم از اوست :  
«وبرادرشان را که در میان آنان شایسته است برمیگمارند ، لام الف  
شین او را درود میگوید» .  
وهم از اوست :  
«پس از حاء دوران فرمانروایی آنان پایان می‌یابد و هیچک از فرزندان  
آنان در هیچ روزگاری پادشاهی نمیرسد»<sup>۲</sup> .  
و دارای ابیات بسیاری است که بظن قوی ساختگی است . و نظیر اینگونه  
اشعار ساختگی در روزگار قدیم فراوان بوده است که کسانی آنها را به نام دیگری  
میسروده‌اند .  
مورخان تاریخ بغداد آورده‌اند که در روزگار مقتدر و راق «صحافی»

۱- (ن. ب. یا. ع. ۲- (ن. ل. حد. ۳- قسمت داخل کرونه در بعضی از جاهای مصر و بیروت نیست.

بنام دانیالی در آن شهر کاغذها و پوستها را بطرز کاغذهای بسیار کهن میساخته و روی آنها با خطوط قدیمی حروفی از اسامی خداوندان دولت و سلطنت مینوشته و آن حروف را رموزی درباره آنان می‌شمرده است و چون از شیفتگی و دل‌بستگی ایشان به ارجمندی و جاه و جلال آگاه بوده است خطوط و رموز مزبور را بروفق تمایلات آنان تفسیر و توجیه می‌کرده و آنها را بمنزله ملاحمی جلوه‌گر میساخته است و در نتیجه این تزویر از ایشان ثروت بسیاری بچنگ آورده و بهمه آرزوهای خویش نایل آمده است. چنانکه وی در یکی از همینگونه دفاتر خود حرف میم را سه بار نوشته و آنرا نزد مفلح، یکی از موالی مقتدر که در پیشگاه خلیفه منزلتی بلند داشته، برده و گفته است این حروف کنایه از تست یعنی میم اول کنایه از مفلح و میم دوم کنایه از مولی و میم سوم کنایه از مقتدر است. سپس مطابق تمایلات و آرزوهای مفلح درباره رسیدن به قدرت و جاه و جلال و مراتب پادشاهی شرحی از این مقوله بوی گوشزد کرده و از آینده درخشان او خبر داده است و با زراندودی و تزویر علاماتی از کیفیات و حالات معمولی وی برشمرده و آنگاه مفلح ثروتمندی بوی بخشید که او را توانگر ساخت. سپس بهمان شیوه‌ای که دانیالی «وراق مزور» مفلح را فریفت حسن بن قاسم بن وهب را که از وزیران معزول بود فریفت و ورقه‌ای نزد وی آورد و نام او را نظیر همانگونه حروف بر رمز نوشت و علاماتی بر آن ترسیم کرد که نشان میداد او در دوره هجدهمین خلیفه بوزارت خواهد رسید و امور بدست او بهبود خواهد یافت و دشمنان سرکوب خواهند شد و دنیا در دوران وزارت وی آبادان خواهد گردید و مفلح را بر مضامین اوراق آگاه کرد و از این نوع پیشگوییها و حوادثی که برخی از آنها بوقوع پیوسته و برخی هنوز روی نداده بود و بسیاری از اتفاقات و ملاحم دیگر در آن اوراق نوشته بود و همه آنها را به دانیال «پیامبر» نسبت داد. مفلح سخت در شگفت شد و سپس مقتدر را بر آن اوراق واقف ساخت و از رموز و علامات آن به ابن وهب راه یافت (علائم را بروی منطبق دید) و یکچنین نیرنگ سر تا پای دروغ و آمیخته به مجهولاتی

نظیر لغزهای موهوم یاد کرده موجب وزارت وی گردید .  
و بظاهر ملحمه‌ای که به باجریقی نسبت میدهند نیز از نوع همین گونه  
تزویرهاست .

ومن از شیخ کمال‌الدین<sup>۱</sup> پیشوای حنفیه که از بیگانگان ساکن مصر بود  
درباره این ملحمه و باجریقی که منسوب به او بود و این ملحمه را بوی نسبت  
میدادند پرسش کردم و شیخ که بطریقت‌های آنان آگاه و از فرقه معروف به  
قلندری<sup>۲</sup> بود که ریش تراشیدن را بدعت کرده‌اند گفت : باجریقی درباره پادشاهان  
همعصر خود بطریق کشف سخن میگفته و بمردانی که آنها را میشناخته اشاره  
میکرده است و هر يك از آن مردان را میدیده است برای آنکه بطور لغز از آنان  
تعبیر کند حروف معینی در ذهن خود می‌اندیشیده و بوسیله آن حروف بآنها  
اشاره میکرده است و چه بسا که با آنان قرار میگذاشته است منظور خود را در  
چند بیت کوتاه بسراید و آنوقت کسانی ابیات مزبور را از وی نقل میکرده و مردم  
با دلبستگی و علاقه فراوان آنها را فرامیگرفته و بمنزله ملحمه مرموزی تلقی  
میکرده‌اند ، و سپس دروغگویان و جعل‌کنندگان در هر عصر بهمان سبک برای ابیات  
آن می‌افزوده و مردم را بگشودن رموز آنها سرگرم میساخته‌اند در صورتیکه حل  
رموز مزبور امری ممتنع است زیرا هر رمزی بوسیله قانونی کشف میشود که از  
پیش آن را بشناسند و یا برای همان رمز وضع کنند .

در صورتیکه دلالت اینگونه حروف را بر مقصودی که از آنها اراده شده  
تنها همان گوینده میداند و مخصوص باوست . من سخنان این مرد (شیخ کمال‌الدین)  
را همچون درمان شفا بخشی یافتیم که حالت تردید آمیز مرا نسبت به نادرستی  
ملحمه باجریقی بیقین مبدل ساخت .

اگر خدا ما را رهبری نمیفرمود ما رهبری نمیشدیم<sup>۳</sup> . [آنگاه پس از  
چندی هنگامیکه در موبک سلطان در سال ۸۰۲ به دمشق وارد شدم و عهده‌دار

۱- «بتی» اکمل‌الدین . ۲- فرندلیه (ب) . ۳- وما کما لنهتدی لولان هدا نالله ، سورة الاعراف ،  
آیه ۴۶ ، در جایهای مصر و بیروت پس ازین آیه فصل بدنسان پایان می‌یابد : و خدا سبحانه و تعالی دانانتر  
است و کامیابی بمنایت اوست .

منصب قضای مالکیان مصر بودم در شهر دمشق بتاریخ ابن کثیر<sup>۱</sup> دست یافتم و در ذیل حوادث سال ۷۳۴ شرح حال باجریقی را بدینسان دیدم :

شمس‌الدین محمد باجریقی کسی است که فرقه گمراه باجریقیه بوی منسوبست و معلوم است که ایشان منکر صانع‌اند . پدر باجریقی جمال‌الدین عبدالرحیم بن عمر موصلی مردی شایسته<sup>۲</sup> و از علمای شافعی بود و در بعضی از مساجد دمشق تدریس میکرد و پسر او در میان فقیهان پرورش یافت و اندکی بکسب علم مشغول گردید سپس بطریقت سلوک روی آورد و گروهی که معتقد بطریقت او بودند ملازمت او را اختیار کردند . سپس قاضی بریختن خون او فتوی داد و او بسوی مشرق گریخت . آنگاه دلایلی اقامه کرد بر اینکه میان او و گواهانی که برخلاف وی گواهی داده‌اند دشمنی و عداوت خصوصی بوده است و در نتیجه قاضی حنبلی بمنع کشتن او رأی داده است .

و پس از آن مدت چند سال در قابون<sup>۳</sup> اقامت گزید و در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع‌الآخر سال ۲۴ (۷۳۴) زندگانی را بدرود گفت . و ابن کثیر گوید :

« بشنو و حرف و حساب جمل و وصف را ،

از روی فهم مرد ماهر هوشیاری از برکن ،

در آهنگ حمله بمصر و حوادث شام پروردگار آسمانها نیکبها و رنجها

پدید می‌آورد ،

بیرس بعد از خسة آن از جام سیراب میشود ،

و حاومیم دلاور حمله‌وری است که بر روی خشت و آجر خوابیده است ،

دریغا بر جلق (دمشق) که مصائبی به ساحت آن میرسد ،

و مسجد جامع خدا را که چگونه بنیان نهاده‌اند ویران میسازند ،

۱- عمادالدین ابوالفدا اسماعیل بن کثیر (۷۰۱-۷۷۴) در دمشق کسب علم و اجتماع حدیث کرده ، او را کتب بسیاریست از آن جمله کتاب البدایة و النهایة مشتمل بر وقایع عالم تا دو سال قبل از مرگ خود او (یعنی ۷۷۲) و ابن خلدون به همین کتاب دست یافته (از لغت نامه دهخدا) .  
 ۲- در متن چاپ ( پ ) بجای صالح « صالح » است .  
 ۳- دهکده ایست در نزدیکی دمشق .

دریغاً بر آن شهر چقدر دشمنان دین پدید می‌آیند، چقدر میکشند،  
 و چه بسیار خون عالمان و مردم عامی که ریخته میشود،  
 و چه زاریها و شیونها و چه اسارتها و چه تاراجها روی میدهد.  
 و شهر را میسوزند و چه کسانی از جوان و پیر که دستخوش حریق میشوند،  
 و سراسر جهان و نواحی بسبب ایشان تیره و تاریک است،  
 حتی کبوتران بر شاخه‌های درختان نوحه‌سرائی میکنند.  
 ای مردمان آیا دین یار و یاورى ندارد؟  
 برخیزید و از هرسوی خواه دشت و خواه سنگلاخ بسوی شام بشتابید،  
 ای مردم عرب عراق و مصر و صعید بشتابید،  
 و کفر را با عزمی استوار در آن شهر نابود سازید». .  
 باب سوم کتاب پایان یافت،  
 و سپاس مخصوص خدای یگانه است<sup>۱</sup>

پایان جلد اول

۱- قدمت داخل‌گروته در جاهای مصر و ببردت و «یشی» نیست .